هفته نامه سیاسی ،
فرهنگی ،اقتصادی
ورزشی

نسیم جنوب

۱۲ صفحه ۵۰ تومان

شماره بیست و ششم - یکشنبه ۲۰ دی ماه ۱۳۷۷

چند روز پر التهاب

گزارشی از پیگیری و به نتیجه رسیدن
قتل چند اندیشمند ایرانی

بوشهر - عکس از رامین بصیری



تاثیر افسانه‌های لیانی «بوشهری» در فرهنگ‌های آغازین

هنر و معرفت هنر

تختی صدای اعتراض این مردم بود

به بهانه سالروز درگذشت غلامرضا تختی

امیرالمومنین علی(ع)، سمبل عدالت، آزادی و اندیشه

علیرضا ماهینی فرمانده شجاع و فروتن اسلام

بمناسبت فرا رسیدن سالروز شهادت شهید علیرضا ماهینی

سفر رئیس جمهور به بوشهر

ما همه اجزاء این توطئه ایم

در حاشیه سخنان رهبر انقلاب در نماز جمعه

جوانی و دینداری

۴۴۳۸ نفر داوطلب شرکت در شوراهای اسلامی در استان بوشهر

اطلاعاتی دربارهٔ ثبت نام کنندگان در شهرستانها و شهرهای استان بوشهر

پس از گذشت چند ماه از توقیف یک لنج بوشهری توسط عراقیها

چرا وزارت خارجه پاسخگو نیست

چاپ نامه ملوانان توقیف شده در عراق

دوشنبه هفته آینده

تشکیل دادگاه مطبوعاتی رسیدگی به شکایت نیروی انتظامی بر علیه هفته نامه نسیم جنوب

دادگاه بصورت علنی و ورود برای عموم آزاد است

دوشنبه هفته آینده تشکیل دادگاه مطبوعاتی رسیدگی به شکایت نیروی انتظامی برعلیه هفته نامه نسیم‌جنوب

در هفته آینده اولین دادگاه مطبوعات در استان بوشهر تشکیل می‌گردد. بدنبال شکایت نیروی انتظامی از هفته نامه نسیم جنوب، در دوشنبه هفته آینده هئیت منصفه در حضور قاضی و بطور علنی دفاعیات مدیر مسئول نسیم جنوب را در رد اتهامات عنوان شده از سوی نیروی انتظامی خواهند شنید تا در خصوص این شکایت ابراز نظر نمایند.

در شهریور ماه گذشته بدنبال چاپ مقاله‌ای تحت عنوان «آقایان یگان ویژه با جوانان خوش برخوردتر باشید» در هفته نامه نسیم جنوب، ناحیه انتظامی بوشهر در اعتراض به چاپ این مقاله از دادگستری بوشهر خواستار پیگرد قانونی مدیرمسئول هفته نامه نسیم جنوب به اتهام «مشوش کردن اذهان عمومی»، «درج مطالب غیر واقع، اهانت به یگان مذکور»، «ترسیم چهره غیر واقع و خاص از این یگان در جامعه» با توجه به مادتین ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات)شده بود. بدنبال این شکایت در تاریخ ۵ شهریورماه جلسه دادگاه عمومی با شرکت مدیر مسئول هفته نامه نسیم جنوب و نماینده دفتر حقوقی ناحیه انتظامی بوشهر با حضور قاضی تشکیل گردید. مدیر مسئول هفته نامه نسیم جنوب در این دادگاه بر اساس ماده ۳۴ فصل ششم قانون مطبوعات خواستار ارجاع پرونده به دادگاه صالحه مطبوعات و با حضور هئیت منصفه گردید و دادگاه عمومی را دارای صلاحیت برای رسیدگی به این پرونده مطبوعاتی ندانست. پس از این دادگاه، قاضی دادگاه به نفع نسیم جنوب حکم داده و پرونده را به دادگاه ویژه مطبوعات ارسال نمود. بدنبال این مطلب اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر با نظر استانداری، اقدام به تشکیل هئیت منصفه مطبوعات نمود و اسامی آنان را به دادگستری اعلام نمود.

بالاخره اولین دادگاه مطبوعاتی استان بوشهر در روز دوشنبه ۷۷/۱۰/۲۸، راس ساعت ۹ صبح در محل دادگستری و با حضور هئیت منصفه و بصورت علنی جهت رسیدگی به شکایت ناحیه انتظامی بوشهر از هفته نامه نسیم جنوب تشکیل می‌گردد. البته در صورتی که عید سعید فطر در روز دوشنبه ۲۸ دی اعلام گردد و این روز تعطیل باشد، دادگاه مطبوعاتی در روز بعد، سه‌شنبه ۷۷/۱۰/۲۹ راس ساعت ۹ صبح در محل دادگستری تشکیل می‌شود. دادگاه به صورت علنی و ورود برای عموم آزاد است.

پس از گذشت چند ماه از توقیف یک لنج بوشهری توسط عراقیها

چرا وزارت خارجه پاسخگو نیست

چاپ نامه ملوانان توقیف شده درعراق

در شماره ۱۲ نسیم جنوب مطلبی کوتاه به چاپ رسید که از توقیف یک موتور لنج باری ایرانی بدست سربازان عراقی خبر می‌داد.
این موتور لنج که همه سرنشینان آن ساکن چغادک بوشهر بودند از بندر آبادان به مقصد کویت بارگیری شده بود و در میانه راه توسط یک ناوچه عراقی توقیف و به عراق برده شد که از آن تاریخ تاکنون ملوانان لنج مذکور در توقیف بسر می‌بردند و شواهد حاکی از این است که تلاش خانواده‌های آنها نیز به نتیجه‌ای نرسیده است. پس از چاپ خبر فوق در نسیم جنوب برخی از خانواده‌های سرنشینان موتور لنج مذکور در دفتر نشریه حضور یافتند و درخواست پیگیری بیشتر را از سوی مسئولین نمودند. روزها گذشت تا اینکه باخبر شدیم که ملوانان دربند ایرانی که دوازده نفر می‌باشند نامه‌ای را دست به دست به وسیله مردم برای خانواده‌هایشان ارسال نموده‌اند که تصویری آن در اختیار نشریه قرار گرفت. در بخشهایی از نامه یاد شده آمده است:

«پس از اینکه عراقیها ما را گرفتند تمام کالاهای صادراتی ما را مصادره کردند، اما چندی بعد که مدارک ما را به رسمیت شناختند تصمیم گرفتند ما را به نحوی محکوم کنند تا خسارت وارده به ما را نپردازند به همین خاطر ما را به جرم تجاوز به آبهای عراق در چند جلسه محاکمه کردند و نهایتاً (خود بریدند و دوختند) و ما را به همین اتهام واهی به ۶ ماه زندان و مصادرهٔ موتور لنج محکوم کردند.

ما تلاش خودمان را می‌کنیم تا آزاد شویم ولی شما هم به وزارت امور خارجه ایران مراجعه کنید و خواهان پیگیری مسئله از آن کانال شوید. ما هم اکنون در ام‌القصر عراق هستیم و چندروزی است که نیروهای متحدین عراق را بمباران می‌کنند البته قرارگاه نیروهای سازمان ملل و کشتی‌های خارجی در ام‌القصر است و به همین خاطر اینجا را بمباران نمی‌کنند.

ما تمام خبرها را از طریق رادیو می‌شنویم حتی وقتی که موشکی در خرمشهر افتاد شنیده‌ایم، آخر رادیوی لنج هنوز پیش ما است. مردم در اینجا به ما کمک می‌کنند آنها هستند که نامه‌های ما را بدست شما می‌رسانند. به امید روزی که همه شما را ببینیم.»

بنا به گزارش خبرنگار ما، خانواده‌های سرنشینان موتورلنج توقیف شده سخت نگران حال پدر و فرزندان خود هستند و طبق اظهاراتشان تاکنون به وزارت خارجه و چند جای دیگر مراجعه نموده‌اند که پاسخ درستی دریافت ننموده‌اند. آنها سؤال می‌کنند چه کسی مسئول حافظ امنیت آبهای بین‌المللی خلیج‌فارس است؟ یکی از آنان با ناراحتی به خبرنگار ما گفت:«بچه‌های ملوان ما همان مسیر را طی نموده‌اند که دوبهٔ ستارهٔ خرمشهر طی نموده چرا پس از عبور دوبهٔ ستارهٔ خرمشهر، لنج باری بچه‌های مارا توقیف نموده‌اند. چرا کسی از عراق در این مورد توضیح نمی‌خواهد؟ آیا همین سهل‌انگاری‌ها نیست که عراقیها را جزی‌تر و گستاختر می‌کند.»

خانواده‌های این دستگیر شده‌گان تقاضا کرده‌اند که استاندار بوشهر بعنوان نمایندهٔ عالی دولت مسئله را پیگیری نماید و آنها را از نگرانی برهاند.

هر هفته دو نشست شعر در شهر بوشهر

در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه هر هفته دو جلسه شعر در بوشهر برگزار می‌گردد. در حوزهٔ هنری عصرهای سه‌شنبه نشست شاعران به سرپرستی علی هوشمند و در عصر چهارشنبه‌ها انجمن شعر به سرپرستی مسعود فیروزی در خانه جوان برپا می‌گردد.
علاقمندان می‌توانند رأس ساعت ۶ بعدازظهر در این جلسات شرکت نمایند.

سفر رئیس جمهور به بوشهر

شنیده می‌شود که حجةالاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهور ایران در نیمه دوم بهمن ماه به بوشهر سفر خواهند نمود. پیش از این قرار بود که رئیس جمهوری در اردیبهشت ماه به بوشهر سفر نمایند که سفر ایشان به تاخیر افتاد. با مطرح شدن زمان سفر ایشان جنب و جوشی در برخی مدیران، خصوصاً در تکمیل طرح‌های نیمه تمام عمرانی دیده می‌شود. مردم استان بوشهر بعد از یزد، بیشترین نسبت رای دهندگان را به سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در کل کشور را دارا هستند.



سرقت در میدان اصلی شهر بوشهر

چندی پیش مطلع شدیم فروشگاه فرهنگی ـ هنری سروش واقع در میدان امام‌خمینی (ره) در روز دوشنبه مورخ ۷۷/۱۰/۱۴ مورد دستبرد قرار گرفته است.
این مغازه در شرق میدان قرار گرفته است. سارقان با شکاندن شیشه این مغازه در شب اقدام به سرقت نموده‌اند. سرقت این مغازه در حالی رخ می‌دهد که علاوه بر موقعیت خاص این میدان که در یک نقطه پر رفت و آمد شهر قرار گرفته است (و از اینرو بطور طبیعی باید محل گشت نیروی انتظامی باشد)،در ۲۰ متری آن یک ایستگاه راهنمائی و رانندگی قرار گرفته است، در ضلع غربی این میدان قرارگاه مبارزه بامفاسد اجتماعی نیروی انتظامی واقع شده است و در ضلع جنوب شرقی آن نیز در فاصله حدود ۱۰۰ متری پاسگاه شماره یک نیروی انتظامی واقع شده است.
برای اطلاع از چگونگی ماوقع سری به این فروشگاه زده وبا مسئول آن گفتگوئی داشتیم که در زیر می‌آید:

□ اگر امکان دارد در مورد نحوهٔ سرقت توضیحاتی دهید؟

● متأسفانه این بار اولی نیست که این فروشگاه مورد سرقت قرار می‌گیرد. در طول ۶ ماه این بار دومی است که اینجا مورد سرقت قرار می‌گیرد که هر دو دفعه هم این حوادث در ساعت ۲ تا ۵ صبح اتفاق افتاده است. بار اول شیشهٔ ویترین سمت راست را شکسته و ۹۵ هزار تومان فیلم از داخل ویترین و از درون لوزی‌های حفاظ مغازه برداشتند و اینبار نیز در همان ساعت ولی با این تفاوت که اینبار شیشهٔ سمت چپ را شکانده و به همان طریق اولی اقدام به خارج نمودن فیلم از درون ویترین نمودند که در حدود ۱۵ فیلم را به این طریق خارج نمودند که ۳۵ هزار تومان ضرر مالی بر من وارد نمودند.

□ در مقابل این سرقتها، نیروی انتظامی چه اقداماتی انجام داده‌اند؟

● بار اول که در حدود ۶ ماه پیش بود قطرات خون نیز دیده می‌شد، یکی از دوستانم در آن موقع در محل حاضر بود به مامور پاسگاه انتظامی گفت که چرا اثر انگشت نمی‌گیرید که آن مامور در جواب گفت: «فایده ندارد اثر انگشت بگیریم» ولی این دفعه که از نیروی انتظامی آمده بودند اثر انگشت برداشتند.

۴۴۳۸ نفر داوطلب شرکت در شوراهای اسلامی در استان بوشهر

تعداد ثبت نام کنندگان در شهرستانها و شهرهای استان بوشهر

مدیر کل امور اجتماعی و انتخابات استانداری ضمن بیان این مطلب افزود: ۴۳۴۳ نفر از این تعداد را مردان و ۹۵ نفر را نیز زنان بخود اختصاص می‌دهند. به گفته وی ۳۴۲۵ نفر برای انتخابات شوراهای اسلامی در روستاها و ۱۰۱۳ نفر نیز برای انتخابات شوراهای اسلامی شهرهای استان بوشهر داوطلب شده‌اند. اردشیر محمدی‌باغملائی بیشترین تعداد داوطلبین را با ۱۱۸۹ نفر در شهرستان دشتستان و کمترین را با ۱۹۱ نفر در شهرستان دیلم اعلام نمودند.
تعداد داوطلبین شهرستانها بدین ترتیب است: بوشهر ۴۵۴ نفر، تنگستان ۷۰۶ نفر، دشتستان ۱۱۸۹ نفر، دشتی ۵۲۰ نفر، دیر ۳۰۱ نفر، دیلم ۱۹۱ نفر، کنگان ۶۶۶ نفر، گناوه ۴۱۰ نفر، بطور جزئی‌تر تعداد داوطلبان نمایندگی در انتخابات شوراها شهر نیز بدین ترتیب است: آبپخش ۴۰ نفر، اهرم ۴۳ نفر، برازجان ۱۴۱ نفر، بوشهر ۱۹۴ نفر، خارک ۴۳ نفر، خورموج ۹۵ نفر، دلوار ۱۹ نفر، دیر ۶۲ نفر، دیلم ۳۲ نفر، ریگ ۳۷ نفر، سعدآباد ۳۰ نفر، شبانکاره ۲۸ نفر، عالیشهر ۲۱ نفر، کاکی ۴۰ نفر، کنگان ۴۰ نفر، گناوه ۱۱۳ نفر، ولایت ۳۵ نفر، از مجموع ۴۴۳۸ نفر ثبت‌نام شونده، ۲۲۴۰ نفر بعنوان اعضای اصلی علی‌البدل شوراها انتخاب می‌شوند. در مجموع در اسفندماه سالجاری در ۳۹۲ نقطه روستائی و ۱۷ شهر در استان بوشهر انتخابات شوراها برگزار می‌شود.

مراسم تجلیل از علی دشتی نوحه‌خوان قدیمی بوشهر

حوزه هنری بوشهر در شب ۲۰ رمضان مراسمی به مناسبت شب قدر در سالن سازمان تبلیغات برگزار کرد که در این مراسم از علی دشتی نوحه‌خوان قدیمی بوشهر بخاطر ۴۴ سال حضور در عرصهٔ نوحه‌خوانی قدردانی بعمل آمد. در این مراسم چندتن از نوحه‌خوانان از جمله مصطفی گراشی، خرمایی و علی دشتی‌فر (ناخدا) نیز حضور داشتند که با خواندن نوحه‌ها به این مناسبت فضای مجلس را گرم کردند. همچنین هدایایی ازطرف حسین دهقانی، اسماعیل شاهپیری و حاجی روانا به علی دشتی اهداء گردید و در پایان مراسم، نمایش تعزیه شهادت امام علی(ع) به کارگردانی عبدالرحمن برزگر اجرا گردید.

انتخاب هیئت رئیسه مجامع امور صنفی شهرستان تنگستان

انتخابات هیئت رئیسه مجامع امور صنفی شهرستان اهرم با حضور نمایندگان اتحادیه‌های صنفی و هیئت نظارت در اداره بازرگانی شهرستان تنگستان برگزار گردید.
حسن عبدالهی رئیس اداره بازرگانی شهرستان اهرم گفت: در پی شمارش آراء ماخوذه، اسکندر علمدار، بهرام هوشیار و حبیب قاسمیان‌زاده بعنوان اعضاء هیئت رئیسه مجمع امور صنفی تولیدی خدمات فنی شهرستان تنگستان اهرم برگزیده شدند.

نمایش ۵ فیلم تجربی در کانون فیلم

عصر یکشنبه هفته آینده ۵ فیلم «پ مثل پلیکان» به کارگردانی پرویز کیمیاوی، «سنگ» به کارگردانی عبدالرضا سعیدنیا، و «درخت»، «بادکنک» و «لاک‌پشت» به کارگردانی داریوش غریب‌زاده پخش خواهد شد. علاقمندان می‌توانند رأس ساعت ۴:۳۰ در کانون فیلم واقع در ادارهٔ تعاون چهارراه کشتیرانی حضور یابند.

جوانی و دینداری

چنانکه جوانی دوران شادابی و زیبایی عمر محسوب می‌شود و روح جوانان لبریز از آمال و آرزو و سرشار از عشق و امید است و ایام جوانی،ایّام درخشندگی و فروغ زندگی است،دوران قوّت و قدرت است و یکی از بزرگترین سرمایه‌های هر کشور به حساب می‌آید و مورد توجه همه کسانی است که قصد آبادی و آبادانی دارند. بخاطر نیروی فکری و نیروی جسمی که جوان داراست و استعداد فراگیری که در او هست از سرمایه‌های با ارزش عالم انسانی محسوب می‌شود و شناخت ارزش واقعی جوان و توجه به زشت و زیبایی آن، شرط اساسی سعادت جامعه می‌باشد و دین که هدف اصلی از آن، راهنمایی و هدایت جامعه انسانی برای رسیدن به سعادت واقعی است یک نگاه و نسبت ویژه‌ای به دوران جوانی دارد همانطور که نگاه و انتظار جوان از دین غیر از نگاه دیگران است. او بر اساس نیرو و احساسی که دارد و امید و آرزویی که از آینده می‌برد،دین را هم در همین راستا می‌نگرد که تا چه حد می‌تواند خواسته‌ها و نیازهای او را برآورده سازد.برای جوانان امروز که اگر آینده را می‌نگرند و جهان اطراف خود را مورد بررسی و توجه قرار می‌دهند،گوشه چشمی به تاریخ خود نیز دارند، تاریخی که برای آنها نمی‌تواند جدای از دین و مکتب مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد آنها با این نگاهها،موجی از سؤالات بی‌پاسخ جلوی خود می‌بینند و مطمئناً در ایمان و اعتقاد آنان بی‌تاثیر نیست. مخصوصاً با قرائتهایی از دین که تاریخ مسلمین را مساوی خود اسلام گرفته‌اند و فهم دینداران را عین دین می‌شمارند، برای جوان تحصیل کرده‌ای که دین را برای او همان برداشتهای دینی دانستند و عملکرد تاریخی مسلمین که جدای از فهم دینداران آن نخواهد بود این سؤال مهم را پیش می‌کشند،ما اگر امروز از ملل دیگر عقب مانده‌ایم و از کاروان تمدن بشری پس افتاده‌ایم مقصر کیست؟! ما همه انسان بوده‌ایم و در یک عصر و قرن زندگی کرده‌ایم در حالی که ما مدعی داشتن فرهنگ و دینی کامل چون اسلام هستیم امّا امروز برای زندگی مادی خود نیازمند علم و ترقی و تمدن دیگرانیم که از این مذهب و مکتب محروم بوده‌اند.به قول شاعر:

ما و لیلی بودیم اندر راه عشق
او بمطلبها رسید و ما هنوز آواره‌ایم

ونمی‌شود به جوان گفت که تو به ترقی و پیشرفت دیگران کار نداشته باش چراکه جوان نمی‌تواند تماشاگر محض باشد او با زبان حال خواهد گفت:

سخن درست بگویم نمیتوانم دید
که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم

در هر حال،پیش روی جوانان ما خصوصاً جوانان دانشگاهی سؤالات فراوانی پیرامون ماهیت دین و عملکرد آن و انتظار انسان از دین و نیاز بشر به آن و رابطه دین با علم و تمدن و نسبت آن با عقل و فهم بشری و دهها سؤال سرنوشت‌ساز در این باره وجود دارد و چه خوب است بحث را از همین نکته شروع کنیم که پرسش از دین و سؤال و شبهه در آن چگونه است؟ آیا مردم متدیّن مخصوصاً جوانان حق کندوکار و جستجو در دین دارند؟ آیا داشتن شبهه در مسایل و ماهیت دین جایز است و دین اجازه می‌دهد که پیرامون آن پرسش کرد و تشکیک نمود و در پی جواب بود؟! یا اینکه پذیرش دین تعبدی است و کسی حق پرسیدن ندارد؟ قبل از اینکه ببینیم منابع دینی در این موضوع چه پاسخی دارند تذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که بوجود آمدن سؤال اختیاری نیست و کسی با زور و فشار نمی‌تواند سؤال عمیق برای خود ایجاد کند سؤال میهمان ناخوانده امّا عزیزی است که باید آن را گرامی داشت و داشتن سؤال نشانه امتیاز یک جوان متدیّن است چراکه سؤال عبارت است از ابراز اشتیاق به تحصیل معرفت درباره یک مجهول.و خود دین ما را تشویق کرده است به سؤال و پرسیدن.جهالت با سکوت و لب فرو بستن مرتفع نمی‌شود بلکه با پرسیدن و کاویدن است که مجهول به معلوم تبدیل شده و تاریکی به روشنایی می‌گراید امام علی (ع) می‌فرماید: سَلْ تَفَقُّهاً وَ لاٰ تَسْئَلْ تَعَنُّتاً فَاِنَّ الجاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبیهٌ بِالْعالِمِ[1] برای دانستن و فهمیدن بپرس،نه برای آزار دادن که نادان در حال آموزش و یادگیری همانند عالم است.آدمی با پرسیدن و شنیدن آگاه می‌شود و جان فربه می‌گردد.بقول مولوی:

آدمی فربه شود از راه گوش
جانور فربه شود از حلق و نوش

هر چه بیشتر بپرسیم در راستای معلوماتی که بدست می‌آوریم با سؤالات جدید مواجه خواهیم شد و هر چه بیشتر بدانیم سؤال و شبهه بیشتری خواهیم داشت لذا نباید توقع داشت که برای همیشه پاسخ سؤالهای خود را دریابیم که انسان در همه حالات نیازمند آموزگار است و تنها شرطش این است که خود را همیشه دانش‌آموز بداند و باید دانست که دینداری در گرو داشتن سؤال نسبت به دین نیست.آنهایی که چنین ادعایی دارند یا دین را کوچک و حقیر دانسته‌اند و یا خود را ضعیف و ناتوان گردانده‌اند در حالی که نه دین کوچک است که از طرف خداوند عالم نازل شده و لباسی است که بر تن وجود معقول انسانی تنظیم گردیده و دارای لایه‌های تو در تو است و با گذشت زمان و پیشرفت علم و آگاهی چهره جدیدی از آن کشف می‌شود و نه آدمی موجود حقیری است که مولا علی (ع) فرمود: اَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغیرٌ وَ فیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الْاَکْبَرُ. هر آنکس که گوید هر آنچه بدانم دانسته‌ام کافی است که بقول فردوسی حکیم او را به مکتب خانه برد.

چو گویی که وام خرد توختم
همه هر چه بایست آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار

ما تا زمانی که در عالم خاکی بسر می‌بریم و در حجاب ظلمانی هستیم باید با سعی و تلاش پرده‌ها را بدریم و با جهانهای نو آشنا گردیم و هر چه پنجره‌ای که باز کنیم با مجهولی نو روبرو می‌شویم بلی روزی که آدمیان رخت از این عالم بربستند و به لقاءِ او پیوستند دیگر نیازی به پرسیدن ندارند که بقول شاعر:

ای لقای تو جواب هر سؤال
مشکل از تو حل شود بی‌قیل و قال

ارزش آدمی مخصوصاً جوانان به داشتن اندیشه و علم آگاهی است و تعبدی که پس از دانش حاصل می‌شود دارای ارزش است نه تعبدهای تقلیدی که هیچگونه پشتوانه استدلالی برای مقلّد ندارد و عملهایی که بدون آگاهی است زیانش بیش از سودش خواهد بود.پیامبر اکرم«ص» فرموده است: مَنْ عَمِلَ عَلی غیرِ عِلْمٍ کانَ یُفْسِدُ اَکْثَرَ مِمّا یُصْلِحُ[2]. و حضرت علی«ع» به جوانان سفارش می‌کند که دینتان را بوسیله علم و آگاهی حفظ کنید چنانچه باید آبروی خود را بواسطه ادب محفوظ دارید. یٰا مَعْشَرَ الْفِتْیان حَصِّنُوا اَعْراضَکُم بِالْاَدَبِ وَ دینَکُم بِالْعِلْمِ[3]. دین تقلیدی همچنانکه آسان بدست می‌آید آسان هم از دست میرود. حکیم بلخ نیز برای همین می‌گفت:

خلق را تقلیدشان بر باد داد
ای دو صد لعنت بر آن تقلید باد

دوستداران و دل دادگان به دین اگر دلواپس دینداری جوانان هستند و غم انحراف آنان را دارند باید اسلام تحقیقی را گسترش داده و مشوّق جوانانی باشند که از دین می‌پرسند نه آنانی که سر تسلیم می‌جنبانند و از شبهه نهراسند و باور کنند

> ارزش آدمی مخصوصاً جوانان به داشتن اندیشه و علم و آگاهی است و تعبدی که پس از دانش حاصل می‌شود دارای ارزش است نه تعبدهای تقلیدی که هیچگونه پشتوانه استدلالی برای مقلد ندارد و عمل‌هائی که بدون آگاهی است زیانش بیش از سودش است

که در دنیای امروز و انفجار اطلاعات شبهه‌ها ناخواسته می‌آید و گریبان متدّینین را می‌گیرد و ما باید از آن استقبال کنیم و همانند مرحوم مطهری در دلمان خوشحال باشیم که ایشان از آنجائیکه به حقانیت دین علم الیقین داشت می‌گفت: «من بر خلاف بسیاری از افراد،از تشکیکات و ایجاد شبهه‌هایی که در مسایل اسلامی می‌شود با علاقه و اعتقادی که به این دین دارم به هیچوجه ناراحت نمی‌شوم بلکه در ته دلم خوشحال هم می‌شوم»[4]

این یک خصلت منفی و زشت برای جامعه اسلامی است که هر چه افراد تسلیم‌تر باشند و در مسائل دینی سکوت کنند،چیزی نپرسند محترمتر و متدین‌تر محسوب می‌شوند.یک جامعه مؤدب به آداب اسلامی و دارای فرهنگ دینی،جامعه‌ای است که پرسشگران عزیزترند تا آنهایی که مقلدند و هر چه به آنها تلقین و تزریق شود مانند آدمیان مریض می‌پذیرند و متاسفانه با افتخار می‌گویند که اگر رهبران دینی به ما بگویند «ماست» سیاه هست ما به خدا قسم ماست را سیاه خواهیم دید!

پیشوایان معصوم تمام سعی و تلاششان این بود که دین را به مردم معرفی کنند امام صادق «ع» می‌فرمود:

«دوست دارم که تازیانه بردارم و بر سر شاگردانم (یارانم) فروکوبم تا در دین آگاه شوند و فهم درست از دین پیدا کنند»

«لَوَدِدْتُ اَنَّ اَصْحابی ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسِّیاطِ حَتّی یَتَفَقَّهُوا»[5]

باز امام صادق «ع» می‌فرماید:

«لَو اُتیتُ بِشابٍّ مِن شَبابِ الشیعةِ لایتفقه لاَدَّبْتُهُ»[6]

اگر جوان شیعه‌ای نزد من می‌آید در حالی که در دین تدبّر و ژرفنگری نمی‌کند هر آینه او را ادب خواهم کرد.

و این سفارشات اکید درباره جوانان دانشجو بیشتر صادق است که در فهم دین تلاش کنند،جوانانی که نمی‌خواهند چون مردمانی بیابانگرد در جهل و نادانی بسر ببرند که امام صادق «ع» فرمود:

«تَفَقَّهُوا فِی الدینِ فَاِنَّه مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ مِنْکُمْ فِی الدِّینِ فَهُوَ اَعْرابِیٌّ»[7]

در دین عمیق و ژرفنگر باشید کسی که در دین تعمق نکند او مانند مردم بیابانی است.

و این را بدانیم که علم و آگاهی حاصل نمی‌شود مگر اینکه سؤال کنیم و از پرسیدن در امور دین «حیا» نورزیم که امام علی (ع) فرمود: (و لایستحیی مَن لایَعْلَم اَنْ یعلّم)[8] و کسی که نمی‌داند حیا نکند که یاد بگیرد.

«و امام باقر(ع) نیز فرمود: اَلا اَنَّ السّؤال مفتاح العلم»[9] همانا کلید علم،سؤال است.

وظیفه عالمان و روشنفکران دینی شناساندن دین تحقیقی به نسل تحصیل‌کرده است و تنها راه نجات آنان از مکاتب انحرافی و ضد دینی،تعلیم دین است نه فشار و مبارزه فیزیکی که هرگز کار فرهنگی با روشهای سرهنگی به سر منزل مقصود نمی‌رسد که امام صادق «ع» فرموده است:«بادِروُا اَحداثَکُم بالحدیثِ قَبْلَ اَنْ یَسْبِقَکُمْ اِلَیهِمُ الْمُرْجِئَةُ»[10]

احادیث (معارف و فرهنگ) اسلامی را به نوجوانان خود بیاموزید پیش از آنکه مخالفین شما آنها را گمراه کنند.

مربیان علوم اسلامی و تربیت دینی با نسل جوان باید بگونه‌ای برخورد کنند که شایسته است،جوانی دوران خاصی است که مقتضیات خاص خودش را دارد و قبل از هر چیز باید آنرا شناخت،جوان متدین آن نیست که بیشتر وقت خود را به انجام مناسک عبادی بگذراند جوان دارای روحیه شاد و لطیف است و عبادت او نیز باید همراه با لطافت باشد،اینکه می‌بینیم جوانان مذهبی در آغاز جوانی به عرفان بیشتر روی می‌آورند تا به زهد،برای اینکه لطافتی که در عرفان نهفته است با روحیه زیبایی پرست جوان، بیشتر مأنوس است لذا تجمل و خود آرایی جوانان نه تنها مورد مذمت دین نیست بلکه مورد سفارش دین هست و خداوند دوست دارد خودآرایی و زیبایی راکه «اِنَّ اللهِ یُحِبُّ الْجَمٰالَ وَ التَّجَمّلَ»[11] و عبادت آدابی زیاد برای نوجوان و جوان مورد سفارش رهبران دینی ما نیست. امام صادق (ع) می‌فرماید:«پدرم مرا در جوانی که بسیار عبادت می‌کردم منع کرد و فرمود: وقتی که خدوند بنده‌ای را دوست دارد به اندک هم از او راضی است»[12]

دین اسلام دینی فطری،طبیعی و هماهنگ با غرائز خداداد انسانی است و هیچگاه انسان را از نعمتهای زیبا و دلپذیر الهی در دنیا منع نکرده است.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّیِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا خٰالِصَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ......»[13]

لازمه دینداری سختی و مشقتی که ساخته پرداخته آدمیان است، نیست. پیامبراکرم«ص» به یکی از اصحابش به نام عثمان بن مظعون که به رهبانیت و ریاضت و زهد و کناره‌گیری از تنعمّات مادی و دنیایی روی آورده بود فرمود:

«لَمْ یُرْسِلْنی تَعالیٰ بِالرُّهْبٰانِیَةِ وَ لٰکِنْ بَعَثَنی بِالْحَنیفَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»[14]

«خداوند مرا برای رهبانیت و ریاضت نفرستاده است بلکه مرا برای شریعتی فطری و آسان و با گذشت مبعوث داشته است»

جوانان باید از دوران زودگذر جوانی خود استفاده کرده که این دوران قیمتی و با ارزش ماندگار نیست و قدرش هم متاسفانه شناخته نمی‌شود مگر وقتی که به حسرت از دست دادنش نشست،دورانی که بهترین فرصت است چرا که جوانان دارای قلبی پاک و ضمیری صاف هستند و آماده پذیرش هر خیری چنانچه امام صادق(ع) به یکی از مبلغین در بصره فرمود:

«عَلَیْکَ بِالْاَحْداثِ فَاِنَّهُمْ اَسْرَعُ اِلیٰ کلِّ خَیْرٍ»[15]

«توجه به جوانان داشته باش که آنان زودتر حق را می‌پذیرند»

بقول صائب تبریزی:

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن
از شیشه بی می،می بی شیشه طلب کن

لذا جوانان وقت را غنیمت بشمارند که این دو چیز برای همیشه باز نمی‌ماند و روزی می‌رسد که:

باران بی‌محل، ندهد نفع کشت را
در وقت پیری، اشک ندامت چه می‌کند

سخن بر سر دینداری است و گفتیم که دینداری همراه با معرفت و آگاهی ارزش دارد. و برای بدست آوردن آگاهی و معرفت دینی لازم است به دین شناسان مراجعه کرد و اندیشه‌های آنان را مورد مطالعه قرار داد و برای آنکه حق را یافت در اخذ اندیشه به خود اندیشه نگریست نه به اندیشمند، اندیشمند از هر طبقه‌ای که می‌خواهد باشد. اگر اندیشه‌اش مبنایی و روش‌مند است آنرا محترم بشمارید و هرگز اکتفا به یک رأی و نظر نکرده بلکه آراءِ گوناگون را مورد مطالعه قرار دهید تا حق و آنچه درست است از آن بیرون آید.

به فرمایش امام علی(ع): «اِضْرِبوُا بَعْضَ الرَّأیِ بِبَعْضٍ یَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّواب»[16]

تبادل نظر علمی کنید که از برخورد اندیشه‌ها و تضارب آراء حقیقت متولد می‌شود.

و با استقبال از نظرهای مختلف است که زمینه‌های اشتباه و مواضع لغزش‌ها روشن می‌شود.

«مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآراءِ عَرَفَ مَواقِعَ الْخَطاءِ»[17]

و اندیشه و نظر در انحصار هیچ صنف خاصی نیست و فهم دین و علم دین هم منحصر به دسته و طبقه خاصی نیست بلکه همینطور که حوزویان در دین‌شناسی تلاش می‌کنند دانشگاهیان نیز باید تلاش کنند و چنانچه حوزه‌های قدیم اسلام‌شناس به جامعه دینی تحویل داده است عده‌ای هر چند قلیل از دانشگاهیان نیز در حیطه تخصص خود دین را شناخته و در مذهبی کردن نسل جوان و تحصیل کرده سهم بزرگی ایفاءِ کرده‌اند و در معرفت دینی و تغییر فکر مذهبی نقش کلیدی داشته‌اند.برای نسل جوان،مذهب و دین باید



حجة‌الاسلام والمسلمین محمد فولادی

بعنوان یک فکر خاص،اندیشه خاص تلقی گردد و نه به عنوان تیپ خاص.ما قبل از آنکه به دنبال جوانانی باشیم که قیافه مذهبی داشته باشند باید به دنبال جوانانی بوده که تفکر مذهبی دارند بلی ممکن است قیافه را با زور، فشار و با بخشنامه درست کنیم امّا تفکر با زور بدست نمی‌آید، فکر فضای آزاد می‌طلبد و بس.باید محیط جامعه را مناسب تحقیق و تفکر همراه با نقد علمی بدور از هر تهمت و تکفیر ساخت تا فرهنگ غنی اسلامی به رشد و بالندگی خود ادامه دهد و الا مفاهیم نارسای مذهبی و خشونت متدینان نتیجه‌ای جز گرایش نسل جوان به مکاتب غیرالهی نخواهد داشت.

ایشان در مورد نارسایی مفاهیم مذهبی می‌گوید:«فکر دینی باید اصلاح شود.تفکر ما درباره دین غلط است، غلط. به جرأت می‌گویم از چهار تا مسئله فروع، آن هم در عبادات، چند تایی هم در معاملات،از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی درباره این نداریم...[18]

هر چند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به همت افکار بلند امام«ره» و تربیت یافتگان مکتب درس ایشان در بسیاری از فهم مسائل دین،تجدید نظر شد و آنچنانکه مناسب عصر حاضر است با حفظ اصالت دینی به جامعه ارائه گردید و به همت روشنگریهای روشنفکری دینی حوزه‌های علمی با عنوانهای جدید آشنا شده و در مورد آن به مطالعه و تحقیق و قلم‌زنی پرداختند امّا هنوز راه درازی در پیش است.

امّا در مورد دوّم باز ایشان می‌گوید:

«انسان دارای غرائزی است که محکوم به پیروی از آن است و از جمله آن غرائز بشری حس حقیقت‌جویی و دانش‌طلبی و کاوش است.نباید با آن به مبارزه برخاست و نمی‌توان آنرا تعطیل‌کرد.کار دین و رسالت دین محو غرائز نیست تعدیل و اصلاح و رهبری و حکومت بر آنها است و اگر دین با این غرائز در بیفتد و مبارزه کند دین شکست می‌خورد.لهذا بدون تردید باید گفت که زهد مآبان جاهل هر محیطی که بدبختانه در میان خود ما هم زیاد هستند از عوامل مهم گرایش مردم به مادیگری می‌باشند.»[19]

چه زیبا گفت ابوطالب کلیم شاعر قرن یازدهم که:

زاهدان عهد ما معیار حق و باطلند
هر چه را منکر شوند این قوم باور می‌کنم

در پایان،سخن منسوب به بوعلی سینا میخوانم که گفت:

«مَنْ قالَ اَوْ سَمِعَ بِغَیْرِ دلیلٍ فَلْیَخْرُجْ عَنْ رِبْقَةِ الْاِنْسانِیَّةِ»[20]

اگر کسی بدون دلیل چیزی بگوید یا بشنود از گروه انسانها خارج شود.

بنابرین همیشه دنبال دلیل باشیم و بگوئیم:

«نَحْنُ اَبْناءُ الدَّلیل نَدُوُر حَیْثُ یَدُورُ الدَّلیل»

ما فرزندان دلیل و برهانیم هر جا که دلیل است ما نیز آنجائیم

والسلام علیکم و رحمة اله و برکاته

پاورقی: * مکتوب حاضر سخنرانی ایراد شده در تاریخ ۳ آذر ۷۷ در جمع دانشجویان دانشگاه خلیج‌فارس بوشهر می‌باشد.

۱- نهج‌البلاغه کلمات قصار شماره ۳۲۰ // ۲- تحف‌العقول ص ۴۷. // ۳- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۱۳۳ // ۴- نظام حقوق زن در اسلام ص ۲۳. // ۵- اصول کافی ج ۱ ص ۳۱ حدیث ۸. // ۶- مقدمه معالم‌الاصول ص ۲۲. // ۷- اصول کافی ج ۱ ص ۳۱ حدیث ۶. // ۸- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۱۲۴. // ۹- سفینة‌البحار ج ۱ ص ۵۸۵. // ۱۰- کافی ج ۶ ص ۴۷. // ۱۱- همان ص ۴۴. // ۱۲- کافی ج ۲ ص ۸۷. // ۱۳- اعراف، ۳۲. // ۱۵- روضة کافی ص ۹۳. // ۱۶- غررالحکم آمدی. // ۱۷- نهج‌البلاغه حکمت ۱۷۳. // ۱۸- ده گفتار ص ۱۲۴ - ۱۲۵. // ۱۹- علل گریش به مادیگری ص ۱۹۴-۱۹۳. // ۲۰- شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن ص ۱۵۲، علامه محمتقی جعفری.

ما همه اجزاء این توطئه‌ایم

حبیب احمد زاده

ملت ایران در چند هفته اخیر یکی از دشوارترین دوره‌های انقلاب را پشت سرگذاشت. در دور تازه‌ای از ترور و خشونت، عده‌ای از نویسندگان رهبران سیاسی با بیرحمی و سبعیّت به قتل رسیدند و در آستانهٔ بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی این احساس عدم امنیت، در زمانی که نظام با دشوارترین مسائل و بحرانهای اقتصادی ناشی از پائین آمدن ارزش نفت روبروست در زوایای خاک پهناور کشورمان حس شد.

حال همه با سؤالی روبرو هستیم که چگونه این قتلها به وقوع پیوست و چه عواملی در پس پرده نخ‌گردان بوده‌اند؟ بطور قطع با اهتمام و عزم ملی که رهبری نظام و مقام ریاست جمهوری بدان اشاره نمودند، ریزترین مسائل روشن و بخواستهٔ به حقِ کلیهٔ شهروندان این مملکت صحه گذاشته خواهد شد.

ولکن سؤالی که در این میانه هنوز افکار را به خود مشغول کرده، بیانات مقام معظم رهبری دربارهٔ دست داشتن عوامل خارجی در تحریک اینگونه افراد مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر، در دست زدن بدین جنایات است، جنایاتی که تنها از افراد گروهک رجوی انتظار می‌رفت، پس چگونه شد که این خیره‌سران بخود جرأت دادند تا مردم و نظام را در برابر چالشی چنین عظیم و اخلاقی قرار دهند؟ در زمزمه‌هائی که شنیده می‌شود، عده‌ای با شک در دست داشتن هرگونه سناریونویسی بیگانگان، ابراز نظر می‌کنند، که در جای خود مانند هرگونه نظر دیگری محترم است. ولی اگر دقیقتر به مسئله بنگریم و همچو قاتلان این ماجرای نفرت‌بار، ساده و خام نباشیم، بهتر به زوایای این مسئله پی خواهیم برد و خواهیم دید که اکثریت دست‌اندرکاران این قضایا خود در واقع مجریان طرح از پیش نوشته شدهٔ دشمنان منافع واقعی این مرز و بوم هستند و جدی‌ترین و واضح‌تر همه ما به نوعی بازی خوردهٔ جنگ روانی دشمنی هستیم که از استقلال بعد از پانصد سال بدست آمدهٔ این مملکت و نوع بازی که در شطرنج جهانی ایفاء می‌کند، به شدت دل‌آزرده است، حال ما چگونه گول خورده این بازی هستیم و هشدار رهبری را چگونه باید جدی گرفت؟

اولین مسئله سادگی ذاتی ما در شناخت سناریوی دشمن است، همگان بر این باوریم که دست داشتن بیگانگان، یعنی شناسائی و شکار افراد، فریب یا خرید و یا استفاده از نقاط ضعف و دستور صریح به انجام اوامری با نام و افراد مشخص و اینگونه است که بذر شک و تردید نسبت به وجود دست مرئی بیگانگان، ظهور پیدا می‌کند، ولی اتفاقاً امری که مقام معظم رهبری بدان اشاره داشته‌اند، وجود دست نامرئی است که در این مقاله بدان خواهیم پرداخت. برای توضیح بهتر با مثالی روشن از جنگ روانی در زمانهٔ دفاع مقدس ابعاد جنگ روانی دشمن (هرکس و از هر ملیت و تفکر) را روشن خواهیم کرد.

در سالهای اولیه جنگ، که شهر آبادان به شدت زیر آتش توپخانه و خمپاره‌انداز دشمن قرار داشت. با پیشنهاد و ابتکار چند بسیجی، طرح پخش اعلامیه از طریق گلولهٔ خمپاره‌انداز به اجراگذاشته شد که بسیار بی‌سابقه و ابتکاری و در عین حال موحش بود. لازم به تذکر است که اعلامیه‌ها جنگی که در زمان جنگ هر کدام از طرفین بمب هواپیما یا توپخانه مبادرت به پخش بر سر مواضع یکدیگر می‌کردند، حاوی مضامین تکراری و کلاسیک همچون فحاشی به طرف دیگر، ترساندنهای آبکی از قبیل زمان حمله نزدیک است و... بود ولی در این طرح فکری چنان موازنهٔ فکری دشمن (شاید به علت آن که این بسیجی‌ها پانصد متر آن سمت‌تر بدنیا می‌آمدند ـ آن سوی اروند ـ خود عراقی شمرده می‌شدند) و استفاده از عکس‌العمل عصبی دشمن در نظر گرفته شده بود که تا قبل و بعد از آن در هیچگونه اعلامیهٔ خودی و دشمن بدین پایه از نبوغ نرسید.

در متن اعلامیه‌ها، برخلاف اعلامیه‌های قبلی بر تفاوت‌های نظام جمهوری اسلامی و رژیم بعث عراق صحه گذاشته شده، با لحنی بسیار عادی که هر سرباز کم‌سوادی بتواند آن را مطالعه کند از زبان فضاحت‌آمیز و مبالغه‌آمیز دوری شده بود. مثلاً در این قیاسها، عنوان شده بود که ما پس از انقلاب، سفارت آمریکا و اسرائیل را بستیم ولی شما با تمام ادعا، سفارت آمریکا را در کشورتان باز کردید، ایران انقلابی، مشروب فروشی‌ها، مراکز قمار را بست و رژیم شما به ترویج آنان پرداخته، و از اینگونه قیاسها که تنها پوششی بودند برای تحریک فرماندهان دشمن در پیگیری شدید برای به دست آوردن متن تمامی اعلامیه‌ها از دست نیروهای تحت امر.

و لکن اصل مطلب در آن بود که در متن اعلامیه تذکر داده شده بود که به همراه هر برگ اعلامیه، عکس امام خمینی (ره) منگنه شده که نیروهای عراقی می توانند در زمان حملهٔ خودی از آنان به عنوان امان نامه استفاده کنند.

قرار دادن عکس امام به ضمیمه هر اعلامیه بر دو مبنا استوار بود، یکی وحشت فرمانده‌هان دشمن در پخش عکس و نام امام در بین نیروها، آن هم به عنوان نجات‌دهنده و دیگری ترس این فرماندهان از تحت فشار قرار گرفتن توسط نیروهای استخبارات و واحد توجیه سیاسی ارتش بعث. تا اینجای کار، هه چیز به شکل طبیعی خود پیش می‌رفت. به هر حال در حدود یکصد اعلامیه‌ای که در محفظهٔ گلوله قرار می‌گرفت تا با محاسبات در بالای سر مواضع دشمن در آن سوی رودخانه باز شود، باید بطور عادی به یکصد تصویر امام ضمیمه می‌شدند، ولی در اینجا با یک ابتکار ساده (و درعین حال نبوغ‌آمیز) تنها ۴۷ عدد از اعلامیه‌ها به عکس امام ضمیمه شدند و ۵۳ اعلامیه دیگر با تکه‌ای از همان جنس کاغذ عکس امام، منگنه شدند ولی این دوخت به شکلی بود که انگار کسی، عکس اصلی را جداکرده و متن به همراه تکه‌ای از کاغذ عکس بر جا مانده، با این روش محفظهٔ گلوله از اعلامیه‌ها و تصویر امام (به تعداد کمتر) پر و برفراز مواضع دشمن شلیک شد.

چرا تعدادی از امان‌نامه‌ها، به همراه اعلامیه‌ها ارسال نشد؟

دلیل دقیقاً در بطن خود روحیهٔ ارتش عراق نهفته بود. وقتی گلوله بر فراز مواضع دشمن باز و اعلامیه‌ها به همراه همان تعداد محدود امان‌نامه بر سرسنگرهای دشمن می‌ریخت، واکنشهای احتمالی و پیش‌بینی شده از این قرار بودند:

۱ـ نیروها، اعلامیه‌ها را از زمین جمع کرده و می‌خوانند.

۲ـ فرماندهان دشمن متوجه موضوع شده و دستور جمع کردن اعلامیه‌ها را خواهند داد.

۳ـ در این موقعیت ممکن است تعدادی از نیروها، امان‌نامه‌های عکس امام را بعنوان حافظ روز مبادا نگه داشته باشند، یا به احتمال ضعیف، هیچکدام امان‌نامه را برنداشته باشند.

۴ـ بر طبق قانون به نسبت از هر دو اعلامیه، یکی فاقد عکس (ولی با تکه‌کاغذ منگنه شده مانند اعلامیه عکس امام‌دار) بوده و در جمع‌آوری و تحویل به فرماندهان در پائین‌ترین ضریب حداقل چند عدد از آنها به دست ما فوق خواهد رسید.

۵ـ با پیدا شدن اعلامیه‌های فاقد امان‌نامه، شک و دودلی در فرماندهان ایجاد خواهد شد که درگردان یا تیپ زیرنظر افراد خائن آماده پناهنده شدن وجود دارند که باید شناسائی شوند.

۶ـ افراد مشکوک زیر نظر گرفته شده و بازخواست می‌شدند و به شدت تعداد اعلامیه‌های فاقد امان‌نامه، را محاسبه می‌کنند.

۷ـ به دلیل عدم دست‌یابی به امان‌نامه‌ها و ترس از مقامات مافوق، تنبیه دسته جمعی که در ارتش عراق بسیار معمول است آغاز می‌گردد. همهٔ افراد گردان تا پیدا شدن افراد خاطی مورد تنبیه قرار می‌گیرند.

همه ما به نوعی بازی خوردهٔ جنگ روانی دشمنی هستیم که از استقلال بعد از پانصد سال بدست آمدهٔ این مملکت به شدت دل آزرده است،

۸ـ تعدادی از افراد برای فرار از مشقت تنبیه، دوستان خود را که ممکن است در شبهای پیش و در سر پست نگهبانی، صحبتهانی ناشی از ضعف و فرار زده باشند را بعنوان عاملان اصلی پنهان نمودن اعلامیه‌ها معرفی می‌کنند.

۹ـ با معرفی نمودن این افراد باز امان‌نامه‌ها یافت نمی‌شود، احتمالاً خبر به مقامات بالاتر رسیده و با دخالت آنان برای کشف امان‌نامه‌ها، موضوع ابعاد، تازه‌تر و فشار بر نفرات بیشتر خواهد شد.

۱۰ـ در آخرین مرحله، نفرات گردان یا تیپ دچار سرخوردگی و تنفر و نفرت نسبت به فرماندهان و از سوی فرماندهان، عدم اعتماد به یک گردان رزمی، بعنوان جاسوسان بالقوه و عدم استفاده در عملیاتهای نظامی از واحد مربوطه و بالاخره انهدام روانی یک گردان با کوچکترین ابزار.

این روش جنگ روانی برای هزیمت دشمن، تنها به وسیلهٔ چند بسیجی به اجراء گذاشته شد، همانگونه که مشاهده شد، ابزاری که در این کار مورد استفاده قرار گرفت تنها واکنش و عکس‌العمل غلطی بود که از دشمن پیش‌بینی شده بود. حال اگر این مورد را به صحبتهای مقام معظم رهبری و دست داشتن دشمن در طرح‌ریزی سناریوی اینگونه امور نسبت دهیم، خواهیم دید که همه به نحوی جزئی از این توطئه از پیش حساب شده و مرموز قرار گرفته‌ایم. با دو مثال صریح، موضوع را روشن‌تر خواهیم کرد.

یکی از هفته‌نامه مدعی ولایت، تیتر بزرگ خود را بدین اختصاص داده بود، «نواب زنده است، چه بخواهید و چه نخواهید» این مورد بعد از قتلهای اخیر صورت گرفته بود، این هفته‌نامه آن بود که تنها در خط ولایت گام می‌زند و در هفته‌نامهٔ خود با بسیار صریح تمامی افراد این نظام را مشکل‌دار و مشکوک و خود را پیرو ولی فقیه معرفی می‌نمود. آنان نادانسته همراه رادیوهای بیگانه تخم ناامیدی و یأس را در دل همهٔ دوستداران نظام می‌کاشتند و ندانسته خط سیری را می‌پیمودند که روزنامهٔ گروهک رجوی در اوایل انقلاب می‌پیمود (کنار گذاشتن امام قدس ره، توهین به کلیه ارکان نظام). سؤالی را که این دوستان ناآگاه هرگز خود نکردند این بود که در نظامی که به زعم شما به دلیل ابراز سلیقه (که می‌توان بر روی آن بحث کرد) دختر رئیس تشخیص مصلحت نظام بر روی جلد، در ردیف هنرپیشگانی «مادونا» و «سوفیالورن» قرار می‌گیرد و در نظامی که همه این نظام در خور چگونه دفاعی است؟ این روش حماقت‌آمیز بدتر از هرگونه روش دیگری باعث بدنامی نظام می‌گردد.

دستهٔ دیگر، معدودی از روشنفکران از خودراضی و خودپرست هستند که در هر گام تنها به خود می‌پردازند و هیچگاه مورد واقعی نبوده ولی در ظاهر خود را رهبر اپوزیسیون معرفی می‌کنند. فردی از این دسته، که خود را پدر ادبیات ایران شمرده (تا دیگران این مدعا را باور دارند بماند) در اولین گامهای تشکیل سوم نویسندگان مدعی گردیده که در راه عضویت افراد طرفدار به این کانون دشواری‌هائی قرار داده شده تا پس از تحقیقات مورد عضویت آنان تصمیم گرفته شود.

این آقای محترم نیز همانند دوستان هم روشش در بالا (در هم مسلک) بقدرت نرسیده مدعی روشهائی است که خود معترض بوده (اینکه فحاشی‌های پدر ادبیات به دیگر نویسندگان روشنفکر بسیار بیشتر از هفته نامهٔ بالائی بوده بماند).

این دو مثال کارکرد ساده اجزاء فریب‌خوردهٔ این بازی را با اعلامیه که دشمن بر سر ما باز کرده و عکس‌العملهای غیرمنطقی و همگان در متهم کردن و بر چسب زدن و حکم مطلق دادن و مخدوش کردن چهرهٔ بامحبت و اصلاح‌گر دین، و نیز خودپرستی و برتری دانی خود را به نام مبارزه بر دوش صادق و ساده‌دل حمل کردن، تنها به یک نتیجهٔ منطقی می‌رسد، فروپاشی استقلال به دست آمده بعد از پانصد سال در سایه شهدا و مبارزان است. اگر واقعاً به گفتار خود دربارهٔ بهروزی مملکت به هر شکل اعتقاد راسخ داریم، چشمهای خود را باز صداقت نظام را در امری چنین خارق‌العاده بدون تردید ثابت شد.

مقام معظم رهبری و ریاست جمهوری در پیگیری و قاطعیت با این ریشهٔ فساد، لحظه‌ای به خودتردید راه ندادند همدلی است، همانگونه که رهبر مقتدای نظام فرمودند این آسان بدست نیامده، پس هیچکس در هیچ تفکر و سلیقه از راست و از کارگزاران و روشنفکران و متعصبین به ظواهر دین خود حق دهد تا این مملکت در اثر حماقت به دوران بی‌استقلالی و وابستگی بازگردد. همگی باید بکوشیم خواسته‌های بحق خود چهارچوب پذیرفته شدهٔ قانون اساسی پذیرا شده و هرگز افراط و تفریط نگردیم. اگر چنین نکنیم بدانید که ما نیز با این دمنش تفاوتی نداشته و درواقع خود عضوی دیگر، از اعضای سناریو هستیم. العاقل بالااشاره

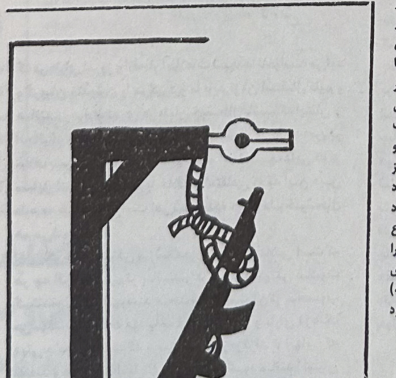
چند روز پر التهاب

گزارشی از وقایع چند روز گذشته

سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهوری ایران روز چهارشنبه هفته قبل طی پیامی خطاب به مسئولان و کارکنان وزارت اطلاعات از کشف و خنثی‌سازی عوامل قتلهای اخیر تشکر کرد. در این پیام خاتمی از شناسائی، دستگیری و تعقیب تعدادی از اعضای وزارت اطلاعات که آنها را «سلول بیمار» و «عضو بیگانه» در این وزارتخانه نامید، تقدیر کرد. کمتر از دو ماه پیش به این طرف داریوش فروهر دبیر کل حزب ملت ایران و همسرش پروانه اسکندری و همچنین نویسندگان مجید شریف، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده در تهران به قتل رسیدند. متعاقب آن رئیس‌جمهوری کمیتهٔ ویژه‌ای را مأمور تحقیق درباره این قتلهای زنجیره‌ای کرد و قول داد که عوامل این قتلهای شناسائی و دستگیر خواهند. محسن رضائی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام اتهام را متوجه گروههای فشار صهیونیستی دانست، مقامات قوه قضائیه هم گفته بودند این قتلها کار شبکه‌ای است که ترور مرحوم اسدالله لاجوردی رئیس سابق سازمان زندانهای کشور نیز کار آنها بوده است. با افزایش موج نگرانیها نسبت به امنیت جانی اهل قلم و دگراندیشان در ایران، روزنامهٔ سلام در شمارهٔ روز سه‌شنبه هفته قبل خود نوشت: «کج‌اندیشانی در داخل کشور و تلختر آنکه بین کسانی که باید تضمین‌کننده امنیت کشور باشند، در این جنایتها دست داشتند.» این روزنامه تلویحاً از ضعف مدیریتی و ساختاری در وزارتخانه اطلاعات انتقاد کرد. همان شب وزارت اطلاعات با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد که با همکاری کمیتهٔ ویژهٔ تحقیق رئیس‌جمهوری توانسته است شبکهٔ عامل قتلهای اخیر را شناسائی کند و گفت که محدودی از همکاران مسئولیت ناشناس کج‌اندیشان و خود سر در این وزارتخانه درمیان اعضای این شبکه هستند. بیانیهٔ وزارت اطلاعات بازتاب گسترده‌ای در داخل و خارج از کشور به دنبال داشت. روزنامهٔ جمهوری اسلامی در اینباره اظهار عقیده کرد که اطلاعیه وزارت اطلاعات و آنچه در آن آمده گام اول است و باید در روزهای آینده به تمام ابهاماتی که در ذهن مردم بوجود آمده پاسخ کافی داده شود. روزنامهٔ صبح امروز طی یادداشتی کسانی را مقصر دانست که وزارت اطلاعات را وارد بازیهای سیاسی کرده‌اند. این روزنامه سپس خواستار آن شد که وزارت اطلاعات و دستگاه امنیتی کشور به حال طبیعی برگردد. روزنامهٔ خرداد در مقاله‌ای به امضای سردبیر آن افشاگری این ماجرا را از نتایج دوم خرداد دانست که در نتیجه آن بخشهائی از نظام که قبلاً کمتر در معرض نقادی و پاسخگوئی مردم بودند، به نقد خودمی‌پردازند. به نظر سردبیر خرداد، حوادث اخیر علیرغم تأسفبار بودن آن می‌تواند نتایج خوبی در پی آورد که باعث وفاق ملی، تشنج‌زدائی و اعتبار بین‌المللی، گسترش انقلاب و تثبیت نظام شود. این روزنامه در مقالهٔ دیگری قوهٔ قضائیه را در مقابل پرسشهائی قرار داده و از جمله پرسیده بود روز جمعهٔ گذشته در حالیکه رئیس جمهوری پیشرفت کار گروه تحقیق خود را جدی دید و دستور داد مردم را از آن باخبر کنند چرا رئیس قوه قضائیه در خطبه‌های نماز جمعه فقط گفت تا این لحظه افرادی در ارتباط با قتلها شناسائی شده و برخی در اختیار هستند. روزنامهٔ خرداد با این مقدمه سؤال کرد افراد دستگیر شده در اختیار کدام دستگاه قرار دارند؟ چه تضمینی وجود دارد که آنها این افراد را در اختیار دارند تا مرحله نهائی جلو بروند و یا با قربانی کردن دو سه نفر ابعاد قضیه را کور نکنند؟ آیا ناظری از سوی رئیس‌جمهور بر جریان بازجوئیها نظارت دارد؟ روزنامهٔ خرداد در پایان این مقاله پرسیده آیا رفتار و تبعیضهای دستگاه قضائی در این سالها این شبهه را در مردم تقویت کند که ممکن است فرصتی برای تهیه و طراحی سناریوی جدیدی در کار باشد؟ حزب تازه تأسیس جبههٔ مشارکت اسلامی طی اعلامیه‌ای از دولت خواست که ساختار امنیتی و اطلاعاتی کشور اصلاح شود و در بخشی دیگر از این اطلاعیه از گروههای سیاسی خواسته شد مواضع روشن خود را در مورد گروههای فشار اعلام دارند و علماء و روحانیون با حکم قاطع خود عمل خشونت‌گرایان در ایران را محکوم کنند و امکان هر نوع سوءاستفاده از مقدسین جاهل بی‌خرد و فریب‌خوردگان بدفهم را بگیرند. روزنامهٔ رسالت به بهانهٔ سوءقصد به رئیس دادگستری تهران دور تازهٔ خشونت را موضوع سرمقاله خود (روز چهارشنبه) قرار داد و در آن منافقین را عامل قتلها دانست و در ادامه افزود

برای نخستین بار روزنامهٔ سلام در شمارهٔ روز سه‌شنبه هفته قبل خود نوشت: «کج‌اندیشانی در داخل کشور و تلختر آنکه بین کسانی که باید تضمین‌کننده امنیت کشور باشند، در این جنایتها دست داشتند.»

ممکن است دستگاههای اطلاعاتی دشمن در وزارت اطلاعات نفوذ کرده باشند. رسالت در عین حال انگشت اتهام خود را بسوی روزنامهٔ سلام گرفت که برای اولین بار از دست داشتن برخی عوامل امنیتی در قتلها خبر داده بود و پرسید این غیبگوئیها و پیشگوئیها آیا علاقمندی به نظام و انقلاب را ثابت می‌کند. رسالت ضمناً از کمیته تحقیق رئیس جمهوری خواست مبادا به گونه‌ای عمل کنند که در تور دشمن بیفتند و همان چیزی را اعلام کنند که بیگانگان در محاسبات سیاسی و نظامی خود حساب کرده‌اند. روزنامهٔ کیهان در مقاله‌ای با عنوان «چه کسی باید به این پرسشها پاسخ گوید؟» نوشت رسانه‌های خارجی و بعضی رسانه‌های داخلی به قاطعیت اعلام کرده‌اند دستگاه امنیتی خود عامل جنایتهاست و اتفاقاً بیانیهٔ وزارت اطلاعات هم بر این فرضیه سحّه گذاشت. اینها به کدام اطلاعات موثق دسترسی دارند؟ آیا از پشت پرده خبر داشته‌اند؟ کیهان انگشت اتهام خود را به طرف جبههٔ مشارکت اسلامی گرفته و پرسیده: آیا پذیرفتنی است که بیانیهٔ این حزب طرفدار دولت که ساعتی بعد از اطلاعیه وزارت اطلاعات منتشر شد از قبل تهیه نشده باشد؟ روزنامه ایران نیز در این رابطه عقیده دارد که وزارت اطلاعات باید خود را اصلاح کند. روزنامهٔ همشهری نیز نوشت که تحقیقات وزارت اطلاعات در این مورد باید از حد مأموران آن فراتر برود و شامل کسانی بشود که دستور این کشتارها را داده‌اند. اکبر گنجی مدیر هفته نامهٔ تعطیل شدهٔ راه نو در روزنامهٔ صبح امروز بر اساس



آخرین اطلاعیه گروه فدائیان اسلام ناب محمدی(ص) خواستار دستگیری و مجازات آن سه قاضی عادلی شد که در آن اطلاعیه ادعا شده بود رأی به قتلها داده‌اند. به نظر گنجی کارگردانان عملیات قتل و ترور الزاماً در وزارت اطلاعات نیستند. شکست خوردگان سیاسی کج‌اندیش می توانند از بیرون در عناصر گوش به فرمان نفوذ کرده و آنان را وادار به ترور کرده باشند. روزنامهٔ سلام در یادداشتی تحت عنوان «جراحی ضروری» خواستار آن شد که در رأس وزارت اطلاعات افرادی گمارده شوند که در معرض لغزش قرار نداشته باشند. به نظر سلام در گذشته وزارت اطلاعات فاقد چنین مدیرانی بوده و انحرافات امروزه ثمرهٔ تخمهائی است که درگذشته کاشته شده. این روزنامه در عین حال تأکید کرده که وزیر فعلی وزیر مطلوب آقای خاتمی نبوده و کنار گذاشتن او حداقل کاری است که باید صورت گیرد. روزنامه زن در مقاله‌ای خواستار آن شد کمیته‌ای ملی برای ریشه‌یابی خشونتها و اعمالی شود که بتدریج بر فضای کشور حاکم شده است. این روزنامه بعنوان مثال حمله به دو تن از اعضای کابینه، حمله به اجتماعات قانونی، حمله به روزنامه‌ها و مراسمها را یادآوری کرده و در عین خال از دادگاه فائزه هاشمی که به شکایت به فرماندهی حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی تشکیل شد، یاد کرده است. روزنامهٔ خرداد به نقل از دکتر یزدی دبیر کل نهضت آزادی خواستار آن شد که وکیلان خانواده‌های مقتولین به پرونده‌ها دسترسی پیدا کنند و در جریان رسیدگی به آن حضور داشته باشند. عزت‌الله سحابی مدیر ماهنامهٔ ایران فردا در مصاحبه‌ای با صبح امروز گفت: اعلامیهٔ وزارت اطلاعات، اطلاعات تازه‌ای به مردم نداد و بسیاری از قبل می‌دانستند جمعی از این وزارتخانه در قتلها دست دارند. همچنین سلام با روحانی در اینباره گفتگو کرد. حجت‌الاسلام جمی امام جمعه آبادان گفت: «اگر عاملان دستگیر شده مشوقانی داشته باشند، باید آنها هم دستگیر شوند.» حجت‌الاسلام منتجب‌نیا عضو هیئت رئیسه مجلس نیز خواستار خشکاندن ریشه خشونت در کشور شد. حجت‌الاسلام محسن کدیور به روزنامهٔ سلام گفت: اکنون نظام تضمین لازم برای جلوگیری از تکرار چنین وقایعی را بدهد. روزنامهٔ رسالت با هفت تن از نمایندگان جناح موسوم به راست در مجلس مصاحبه کرد که اینها از جمله نمایندگانی بودند که با امضای نامه‌ای خواستار تحقیق و تفحص برای ریشه‌یابی قتلها شدند که به نظر روزنامهٔ زن عده‌ای از نمایندگان هوادار دولت در مجلس معتقدند پوششی برای انحراف افکار عمومی است. احمد نجابت نماینده شیراز به رسالت گفت: تا به حال چند تن از عوامل ظاهری و عاملان جنایتکار آن دستگیر شده‌اند. بقیه نمایندگانی که رسالت با آنها مصاحبه کرده نیز عوامل بیگانه را مؤثر در قتلها دیده و از مدیریت وزارت اطلاعات دفاع کردند. نمایندهٔ قم روزنامه‌های جدید را از جمله عواملی ذکر کرده که قصد دارند جمهوری اسلامی را ضعیف نشان بدهند. کیهان نیز در سرمقاله‌ای با امضای مدیر این روزنامه استناد به تاریخ صدر اسلام اختلافاتی که بر سر حکومت حضرت علی(ع) وجود داشت به این نتیجه رسید که امروز هم عده‌ای در داخل انقلاب از هیئت انقلابی و اسلامی خود فاصله گرفته و با دشمنان همصدا شده‌اند و یک روز به سپاه پاسداران حمله می‌کنند و یک روز حکومت دینی را استبدادی می‌خوانند. به نظر کیهان دشمنان اصلی جمهوری اسلامی ایران کسانی هستند که قرائت جدیدی از اسلام آورده و با انقلاب مقابله فرهنگی می‌کنند. از سوئی آیت‌الله یوسف صانعی با صدور اطلاعیه‌ای ضمن قدردانی از کمیته تحقیق ریاست جمهوری خواستار قلع و قمع همهٔ شاخ و برگهای این جریان نفرت‌آفرین شد و از سوئی پرستو و آرش، فرزندان داریوش فروهر با صدور بیانیه‌ای در آلمان خواستار آن شدند که هیئت تحقیق بین‌المللی برای بررسی بیشتر دربارهٔ قتلها به ایران سفر کند.

یک موفقیت دیگر برای تئاتر بوشهر

راه‌یابی تئاتر «سوغات دریا» به جشنوارهٔ بین‌المللی فجر

با خبر شدیم که تئاتر سوغات دریا به کارگردانی محسن قیصی‌زاده که در جشنوارهٔ دانش‌آموزی منطقه‌ای شیراز رتبه اول راکسب نموده و در مرحله کشوری در تهران نیز بعنوان سه کار برتر معرفی گردیده بود در هفته گذشته از سوی کارشناسان وزارت ارشاد، از بین ۳ کار برترکشور، برای شرکت در جشنواره بین‌المللی فجر انتخاب شده است. جشنوارهٔ فجر امسال از اول بهمن به مدت ۱۵ روز بصورت بین‌المللی در تهران برگزار خواهد شد و تئاتر سوغات دریا بعنوان تنها نمایندهٔ تئاتر دانش‌آموزی از سراسر کشور در بخش جوان این جشنواره به رقابت خواهد پرداخت.



پسر دریا در برازجان

فیلم کوتاه «پسر دریا» به تهیه کنندگی انجمن سینمای جوان برازجان ساخته شد. داستان فیلم در مور پسر یک شهید است که در مسابقه‌ای که با دیگر همتایانش می‌دهد می‌بازد و در روزی پدرش بر وی ظاهر شده و پسر در مسابقه بعدی با اعتماد به نفس برنده میشود.

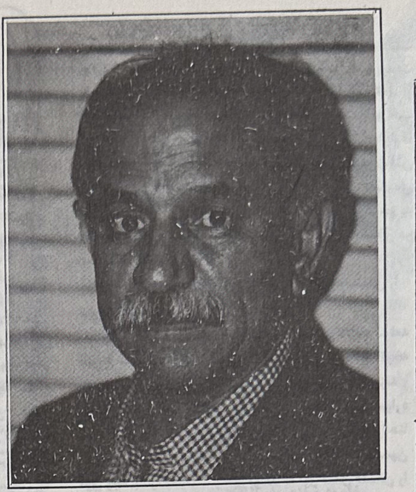
● مشخصات فیلم:

نویسنده، تدوین و کاگردان: نوید میهمنیان- صدا، موسیقی و تصویربردار: هادی مظلومی - مدیر تولید: بابک لاردیشتی - عکس: رضا عباسی - لباس و گریم: نغمه مهیمنیان

بازی: ایمان مؤذنی، فریبا کمالی، غلامرضا شنبدی، احسان بختیاری، مژده مؤذنی، هود ماهینی

هنر و معرفت هنر

دکتر سید جعفر حمیدی



ذهن و اندیشه بشر، پیوسته برای درک مفاهیم بهتر وره‌یافت بیشتر به حقیقت، به سوی آنچه که زیبنده‌تر و برازنده‌تر است، میل کرده است. بی‌تردید ذهن انسان برای ارائه تفکر و غور در طبیعت، به مشخصه‌ای ورای مشخصه خاکی و زمینی نیاز دارد. این مشخصه پدید نمی‌آید مگر در پناه شناخت بالاتر و اندیشهٔ برتر. بر اثر شناخت، کنجکاوی ذهنی، به مرحله‌ای از حفظ، تمییز و یادآوری یا تخیل می‌رسد. تمییز بین نیکی و بدی، نیک و بد و زشتی و زیبایی و در نتیجه انتخاب و گزینش یکی از این پدیده‌ها یا واحدهای حیات پیش می‌آید. طبیعی است که انسان متفکر همیشه چیزی را برمی‌گزیند که به وسیله آن بهتر بتواند به حقیقت دست یابد یا ره‌یافتن به آن را آسانتر نماید.

چنین طی مراحلی را برای درک حقیقت می‌توانیم هنر نام نهیم، چیزی که فراتر از دنیای خاکی و زمینی است. و این واقعیت را نیز می‌دانیم که بشر از آغاز خلقت، به طبیعت‌ستیزی و سخت‌کوشی خو کرده، تا در پناه این سخت‌کوشی و حادثه‌ستیزی، روح خود را صیقل دهد و ببالاند و به مرتبه‌ای از کمال برای بهتر جاری شدن در متن زندگی برساند و گر چه انسان از مرموزترین و کاملترین موجودات خلقت و در عین حال به واسطهٔ تفکر و نیروی نطق، از قوی‌ترین آنها است اما هیچگاه قدرت پایداری و خودیاری در مقابل زیبایی و عشق را نداشته است.

همین غور در زیبایی و جمال، توجه به طبیعت و ماورای آنرا پیش می‌آورد و در نهایت توجه به خود را. درحقیقت می‌توان حدس زد که لااقل، پنجاه درصد ارتباط انسان با هنر، مطرح کردن خود است. بیست درصد، ارضای روح و نفس خود و سی درصد معرفی گوشه‌ها و زوایای ناشناختهٔ جهان و حیات.

همین ره یافتن به ارزش و ارجمندی هنر است که دو مسئله را پاسخ می‌گوید.

هدایت انسان به سوی فضاهائی روحانی به معنی اخص و بهسازی واحدهای زندگی و زیست به معنی اعم. پس هنر به نوعی هادی و راهنمای معنوی است برای بهتر ساختن شرایط محیط، زمان و مکان زیست و هدایت انسان به سوی آنچه که پاک‌تر است و والاتر.

عرفان و کشف و شهود

هنر به نوعی کشف حقیقت است، در لحظه‌ای که هنرمند از دنیای خاکی می‌بُرد و جدا می‌شود و در دنیایی از بی‌خودی و سکر سیر می‌کند. عرفای بزرگ، این وجد و سرخوشی را در لحظات سکر یافته‌اند، نه در دقایق صحو.

حقیقت هنر، کشف سرزمینهای ناشناخته روح است. کشفی که با عرفان و شهود، همخونی و هماهنگی دارد.

و بر همین اساس است که عارفان بزرگ ایرانی، فقط در لحظه‌های جذبه و بی‌خودی و جنون عاشقی به حق نزدیک و با او یکی شده‌اند. بنابراین اگر عرفان را معرفت حق و رسیدن به کمال مطلق بدانیم، باید بپذیریم که هنر وسیله‌ای است برای رسیدن به این کمال. و هنرمند واقعی، به نوعی به کمال خود رسیده است.

اما کمال هنر، در ارائه طریق و نشان دادن گوار و ناگواری‌های حیات اجتماعی است.

اگر هنرمند بتواند حضور هنری خود را در وجود بیننده و شنونده خود مستحیل سازد و فضای آفرینش هنر خود را برای احساس روحانی مخاطب هموار و خوشگوار سازد، توانسته است که تاج افتخار هنر بر سر گذارد.

این وضعیت نه تنها در نمایش، بلکه در شعر و نثر و هنرهای حجمی و بالاخص در موسیقی نیز قابل تسری است. برای درک کردن یا لذت بردن از هنر، لزومی ندارد که مخاطب حتماً یک منتقد هنری باشد و باید پذیرفت که گوش شنونده برای شنیدن و چشم او برای دیدن و احساس او برای درک کردن بسیار حساس است. هر چند که از مسائل هنری هم اطلاعی نداشته باشد. و هنرمند باید بداند که بهترین منتقدان او مخاطبین او هستند که نه تنها قدرت انتقاد دارند بلکه جرأت طعن و سرزنش یا آفرین و ستایش نیز دارند خوب و بد هنر را تشخیص می‌دهند. زیرا انسان بطور طبیعی زیباشناس و طالب جمال است و حواس طبیعی او همیشه برای درک نیک بد و زشت و زیبا و تشخیص آنها از یکدیگر آمادگی دارد مگر اینکه فاقد ذوق و سلیقه طبیعی باشد. پس هنرمند پیش از اینکه تنها به هنرش بیندیشد باید به جاودانگیش نیز اندیشه کند و با پیش‌بینی لازم و کامل به ارائه هنرش بپردازد. با این اوصاف، هنرمند واقعی کسی است که در هنر خود، از دانش و تجربه کافی برخوردار باشد و به دوستی خود با اجتماع ببالد و از هر چه ضدراستی است بپرهیزد. هنرمند و عارف، در پناه ریاضت و مراقبت و کفّ نفس و کوشش به کمال می‌رسد اما نه کمال مطلق زیرا که این توصیف، ویژه ذات حق است. دومین چیزی که باید مورد نظر باشد تواضع است و فروتنی و مردم داری. و ای بسا هرج و مرج هنری در همهٔ زمینه‌ها و به ویژه در شعر که از آبشخور خودخواهی و غرور و خودپسندی سیراب می‌شود و بر همین اساس است که باید ذره‌بین برداریم و در میان انبوه شعرها و شعرگونه‌های مندرج در جراید فراید، از قوالب قدیمه بیتی و از قوالب جدیده مصرعی را پیدا کنیم.

****

تاثیر افسانه‌های لیانی «بوشهری» در فرهنگ‌های آغازین

● حسین دهقانی

مطابق تحقیقات بعمل آمده توسط اندیشمندان و باستان‌شناسان جهان، کشور بزرگ و متمدن عیلام با وسعتی چشمگیر در جامعه باستانی، که خاک زرخیز خوزستان، استان ایلام کنونی، ارتفاعات بختیاری تا رودخانه دجله و قسمتی از استان فارس، کرانه خلیج‌فارس بوشهر را شامل می‌شده و به قولی از بوشهر تا قصرشیرین را دربرمی‌گرفته و در دوران عظمت و اقتدارش خاک اصفهان نیز در سیطره داشته، از عمده‌ترین کشورهای جهان باستان محسوب می‌شده است. شوش یا سوزا مرکز عیلام در واقع از ایالات پهناور و مملو از صاحب اندیشه و ادیب عصر خود بوده و پیامبری را چون دانیال نبی در دامن پرورانده است. این قوم کهن بارها مورد هجوم سومریان، بابلیان، عاشوریان قرار گرفته و اندوخته‌های پربار فرهنگیش بدفعات به یغما رفته است. هر چند از زمان پیدایش عیلام و شرایط اجتماعیش چندان اطلاعات مکتوب و منسجمی برجای نمانده، اما قراین و شواهد متعددی که شامل نقوش برجسته نوشتار با خط عیلامی و اشیای قیمتی سفالی و اشارات اقوام نومادی در قالب امت یهود و فرامین یهود در تورات عهد عتیق، حاکی از آشنائی این ملت بزرگ با بنیادهای اسطوره‌ای و افسانه‌های مختلف دریایی است و اینطور تصور می‌شود که هجوم همسایگان مجاور نه تنها اقتصاد این کشور را مورد غارت قرار داده‌اند، بل اندیشه‌های فرهنگی و قومی این ملت را نیز به مخاطره انداخته‌اند. تشابهی که بین فرهنگ و تمدن نواحی و فلات داخلی ایران، همینطور دشتهای رسوبی و مردابی است، انچنان با اشیاء سفالین و ظروف کشف شده در خلیج‌فارس بالاخص در بندر بوشهر (ریشهر، شاه‌نشین، کلات وراوی، سیراف) وا اکتشافات سرزمین نینوا در عراق محل تمدن بابل همخوانی و همشکلی دارد که به سختی می‌توان میان آنان فرق گذاشت. با توجه به اینکه عیلام با تمدنی سه هزار ساله قبل از میلاد، باستانی‌ترین کشور جهان محسوب می‌شود، شباهت اشیاء دلالت بر خلاقیت بی‌چون چرای این قوم متمدن می‌کند. حتی آثار بدست آمده از کاوشهای تحت خان که شامل غارها و آرامگاههای گروهی مردگان یا سلاحها و ابزار کار و جواهرات مدفون شده می‌باشد، گواه این همسانی در نوع نگرش فرهنگی این خلایق پهلو در پهلو است.

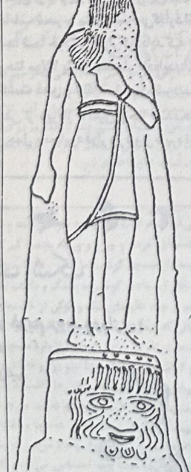
در نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد، تمدنهای بین‌النهرین (اورارتوها، بابلی‌ها، عاشوریان) آهسته آهسته شکل گرفتند و خزنده به تمدن عیلامی نزدیک شدند. گو اینکه بسیاری بر این اعتقادند که تمدن دجله و فرات گهواره قدیمی فرهنگ بشری است. زیرا نژاد بزرگ آریائی و سامی با فرهنگ کِرت و قبرس درهم‌آمیخته و اقوامی بزرگ زاده شد، اما این بزرگنمایی وقتی توانست قوت بگیرد که تحولات بعد از رنسانس در اروپا بوجود آمد. رفته رفته تناقضاتی میان نظریات علمی و بیانات کتاب مقدس ظاهر شد و برخوردهای بین عناصر کلیسائی، ودانش‌پژوهان رنسانسی صورت گرفت، که باعث تحقیق و مطالعه گذشتگان بخصوص تمدن بین‌النهرینی گردید. در این کاوشهای نظری مسائل غامفی، کشف شد که از همه مهمتر نزدیکی این تمدن فراگیر یا تمدن



عیلامی و استفاده از اداب و سنن این امت فلاتی ایران بود. داستان گیلگمیشن بابلی که با داستان نمرود در تورات تطبیق می‌کند، به نظر می‌رسد که در اصل ریشه عیلامی داشته، زیرا اکثر کارکترهای آن در جنگلهای عیلام بسر می‌برده‌اند و قهرمان محوری آن یعنی گیلگمیشن بیشتر عمرش را در سرزمین عیلام بسر می‌برده است. جهت روشن شدن این ادعا و آشنائی عزیزان خواننده با افسانه‌های بین‌النهرینی لازم است خلاصه کوتاهی از اسطوره بازگو شود.

حماسه مردمی بزرگ در علم و خرد، او کسی است که پیشگوئی طوفان بزرگ را کرده، کسی که عاشق سفر در سرزمینهای ناشناخته و دریاهای خروشان بوده، دیوارهای شهر باستانی اوروک را بنا نهاده و تمام جوانان شهر را با صنعت آشنا کرده است. گیلگمیشن مدتها بدون رقیب زندگی می‌کند و همه چیز در حالت سکون و یکنواختی است، تا اینکه خدایان از مقداری گل‌فام همرزمی بنام انکیدوی جنگجو خلق می‌کنند. انکیدو در اندک زمان بزرگ می‌شود و راه را بر پهلوانان می‌بندد. نبردی سخت و دشوار میان دو دلاور انجام می‌گیرد، که هفت روز به درازا می‌کشد و هیچ کدام به پیروزی دست نمی‌یابند. لاجرم به این نتیجه می‌رسند باید با هم دوست باشند. در مجاورت سرزمین پهلوان جنگلی عظیم بنام سرو آزاد قرار دارد. در میان درختان سرو این جنگل عیلامی غول خرم‌بابا مسکن اختیار نموده، فریادش غرش طوفان است و کلامش زبانه آتش، دمش مرگ آفرین و صورتش گرد و بد منظر، درست مثل چهره مردان کوهستان. این غول زشت همیشه به سرزمین بین‌النهرین حمله‌ور می‌گردد و جوانان را می‌رباید و به جنگل می‌برد. دو پهلوان حماسه به جنگ خرم بابا می‌روند و در یک نبردی سخت غول را اسیر و علیرغم التماس‌های اوسرش را می‌برند و به فرات پرتاب می‌کنند. این نبرد را الههٔ ایشتراز بالا می‌بیند و در یک نگاه شیفتهٔ جمال و قدرت گیلگمیشن می‌شود. پهلوان وسوسه‌های زیان‌بار ایشتر را خوب می‌شناسد و هرگز تن به این الهه مغرور نمی‌دهد. ایشتر خشمگین شده و گاو آسمان که نمادی سمبلیک و ایرانی دارد به جنگ او می‌فرستد، گاو وحشی باعث ازبین رفتن جوانان اوروک شده است، پهلوان حماسه ناچار تن به نبرد با گاو آسمان می‌دهد، و رزانگیدو را زخمی کاری می‌زند و خود نیز از پادرمی‌آید. مدتی بعد انکیدو در بستر بیماری می‌میرد و به جهان زیرین می‌رود، مرگ انکیدو پهلوان را به اندیشه وا می‌دارد، یافتن گیاه جاودانگی، سفر او بدنبال حیات دایم آغاز می‌شود. خدای اوت نه پیش تیم و اورشه نبی را می‌یابد و از زبان آنان می‌شنود ایشتر به خشم آمده و طوفانی بزرگ در راه است، او بایت کشتی بسازد عظیم و از هر جفت جانور و گیاه در آن جا دهد و تمام امتش را. اندکی بعد از ساختن کشتی طوفان بزرگ آغاز می‌شود.

پهلوان کشتی را بر آبهای خروشان، هدایت می‌کند چون ناخدای ورزیده و کارآزموده. بعد از شش شبانه‌روز جنگ با امواج، طوفان آرام می‌گیرد و کلاغی خشکی را نشان می‌دهد. همینطور که از خلاصه افسانه جویا شدید، بیشتر حوادث و اتفاقات یا در جنگلهای سرو آزاد عیلام و یا در آبهای خروشان به وقوع پیوسته است. شخصیت خون باباخومبیه در اصل یکی از پادشاهان سلسله اول عیلامیست و در تورات از او سخن رفته است. استفاده از نام این پادشاه عیلامی در بافت افسانه به لحاظ تنفری است که مردمان بین‌النهرین به اقوام عیلامی داشته‌اند و شخصیتهای بزرگ این قوم را بصورت غولهای زشت و بدنهاد در افسانه می‌آورده‌اند، به گفته بسیاری از باستان‌شناسان حضرت نوح نبی باید در مکانی نزدیک شوش کنونی زیست کرده باشد. آثار گلی شامل الواح خطی که در بغداد کشف شده، قدیمیترین گزارش طوفان بزرگ نوح را نقل می‌کند، در این لوحه نوح را «زئوس اودرا) ذکر کرده‌اند که لابد تأثیر فرهنگ کرتی است و پاره‌ای اعتقاد



دارند که بعد از طوفان بزرگ یکی از پسران سام بنام عیلام‌بن سام بن نوح به محدوده خوزستان آمده و حکومت عیلامی را تشکیل داده است. اینطور تصور می‌شود که عیلام پسر سام شهر سوزا که همان شوش باشد بنا نموده است. لاجرم طوفان گیلگمیشن که ریشه آن در طوفان نوح نهفته است، از این مکان به بین‌النهرین منتقل شده و تغییراتی در آن بوجود آمده و چون بیشتر قسمت طوفان در دریای خروشان رقم خورده است، شاید تأثیر خلیج‌فارس به لحاظ نزدیکی به دو تمدن بابلی و عیلامی بر افسانه اجتناب‌ناپذیر باشد. می‌توان اینگونه متصور شد که محدوده لیان در خلیج‌فارس یعنی بوشهر در ساخت بافت درام گیلگمیشن اثر مستقیم داشته و یا بی‌اثر نبوده است، چرا که می‌توان جسارت جاشوان و دریانوردان لیانی در طوفان بزرگ احساس نمود. افسانه گیلگمیشن با دوازده کتیبه و چهار هزار سطر که در دوران حکومت بابلیان کهن نوشته شده و توسط جورج اسمیت کشف گردیده مربوط به ۱۲۵۰ قبل از میلاد بوده، حال آنکه تشکیل حکومت مقتدر عیلامی مربوط به بیش از سه هزار سال قبل از میلاد بوده و افسانه طوفان کمی یا همزمان با تمدن عیلام زاده شده است.

گفتگو با شعر «درس و مشق» اثر منوچهر آتشی

«نوشته حسین پورصفر»

آتشی از جمله شاعران مطرح معاصر است، با کوله‌باری از تجربه شعر در چهار دهه گذشته و بدون تردید تجربه‌های تازه‌تر در دهه‌های آینده.چرا که عشق به سرودن از یکسو و اشتهای سیری‌ناپذیر برای دست‌یابی به افق‌های تازه از سوی دیگر،خمیر مایه کار این شاعر خستگی‌ناپذیر است.در عرصه زبان و ساختار،تنوع و گوناگونی از ویژه‌گیهای کار این شاعر است.بدون شک آتشی بیش از هر شاعر معاصر،از زبانهای گوناگون و ساختارهای متفاوت در ارائه آثارش بهره برده‌است.او در هر دوره به زبان و ساختار خاصی در شعر نظر داشته و در این راستا،گرچه همواره کوشیده‌است به زبان و ساختار شعرش وحدت و انسجام ببخشد.امّا آثار او بیانگر این واقعیت است که تنوع در زبان و ساختار شعر هم چنان از ویژه‌گیهای غالب بشمار می‌رود.این موضوع از طرفی باز میگردد به تسلط و احاطه این شاعر بر زبان‌ها و به تبع آن ساختارهای متفاوت شعری و از طرف دیگر باز می‌گردد به بینش و تفکر این شاعر در مورد زندگی و هنر. قابل تأمل است که آتشی در نوشتارهای ادبی خود هنر را گونه‌ای «بازی» تلقی می‌کند.و بازی را گونه‌ای صورت‌بندی سوگ و هراس اولیه می‌داند که اندک اندک از صورت کنشهای دور از اختیار به صورت آئین و بازی گرایش یافته‌است.و آن را نمایشی جهت سرگرمی،لذت،آرامش روح و درمان اندوه تعبیر می‌نماید.و هنر همواره مخاطبش را به اندیشه و تأمل وا می‌دارد.در متن زیر گونه‌ای دیالوگ یا اکنش و واکنش که چه بسا ممکن است میان شعر «درس مشق» و مخاطب نوعی این شعر واقع شود به صورتی ساده و آنگونه که معمولاً در ذهن اتفاق می‌افتد تحریر شده‌است.

شعر- حالا توهی/ شکل نوشتن را عوض میکنی پیاپی و آن‌ها/ شکل کشتن را/ امّا / همیشه تو/ کمی/ عقبی/ ....

مخاطب شعر - درست است که شما شکل نوشتن را عوض می‌کنید و آنها شکل کشتن را،امّا جمله «همیشه تو کمی عقبی» تأمل برانگیز است. این محاوره ناگزیر ما را به چگونگی شکل نوشتن و شکل کشتن و بزبانی دیگر به بازنگری تاریخچه این مجادله سوق می‌دهد.تاریخ چه بسا گواه بر این مدعاست که شما و آنها هرگز از یکدیگر عقب نمانده‌اید.چنانکه درگذر زمان،همانگونه آنها باعث شدند،شکل کشتن تغییر و تحول یابد،شما نیز باعث شدید تا شکل نوشتن دمی از تغییر و تحول باز نماند و حجم نوشتارهای بجا مانده از نظر کمی و کیفی،عمیق‌تر از کشتارهای آنها در صحنه زندگی فرهنگی و اجتماعی پدیدار است.

شعر - روزی یا شبی جایی (شاید سیصد سال پیش)/ باید می‌گفتی کافی است!/ و......سوار می‌شدی

مخاطب شعر- در این قطعه زبان شعر (بمنزله تمام هستی شعر) بسیار زیبا و اغواکننده است.و ناگزیر زبان مخاطب شعر در این باره الکن.دقیق‌تر بگوییم چه بسا در این قطعه هستی شعر،هستی مخاطب شعر را پشت سر می‌گذارد.امّا چنانچه بعدها خواهد آمد، شما خودتان اقرار کرده‌اید که با ابولحسن و بوالقاسم و حتا مولانا بارها هشدار داده‌اید.امّا بهرحال درگذشت و واگشت ذهن و ارائه مضمون تردیدی نیست که این نکته گرهی از دیرباز تاکنون و حتا آینده،هم چنان در دستور کار این جدل و محاوره قرار دارد و از دایرد این گفتگو نازدودنی است:

شعر- تمام عمر/ تمام کوشش ما/ این شد شکل نوشتن به اعتبار شکل کشتن نباشد/ امّا/ مهلت ندادند آن‌ها/ سواره آمدند و کشتند و بردند و/ نرفتند/ و شکل کشتن را پاسدار شکل نوشتن کردند/ ....

مخاطب شعر - این کوشش و استمرار مکمل و تمام کننده قطعه پیشین است و به گونه‌ای اعجاب‌انگیز قطعه پیشین را اعتبار و اعتلا می‌بخشد.امّا مضمون غالب این است که آنها در مقابله با شکل نوشتن که همواره تأمل برانگیز،قوی و پویا بود و دست از سرکشی برنمی‌داشت و طغیان کرده بود،چه بسا نتوانستند مقاومت کنند.و حتا میتوان گفت چون راهی پیش روی خود ندیدند،باز گشتند،حیلت بکار بردند وشکل نوشتن را به یغما بردند.و از آن جا که این موهبت وصله تن آنها نبود،دانسته یا ندانسته باعث شدند تا ذره ذره دم مسیحایی نوشتن در شکل کشتن دمیده شود و کالبد متعفنی را که بوی گندش زمین را به تنگ آورده بود،ناخواسته شکل و شمایل



عکس از بابک چوبک

تازه بخشیدند.و بهتر بگویم دگرگون کردند.

شعر- اول قرار بود بروند/ قرار بود بیایند و بکشند و بردارند و بروند/ امّا/ ماندند / و شکل کشتن را تندیس میدان کردند/ ....

مخاطب شعر- گر چه در این باره بی‌محابا تلاش کرده و می‌کنند و خواهند کرد امّا واقعیت این است که آنها با اینگونه ددمنشی‌ها،نه تنها اقتدار و جاودانگی شان را در نظرها شکننده و کم مقدار نمایان ساختند،بلکه شکل کشتن را اساساً از قالب زشت و کریه‌اش تهی کردند.

شعر- که زندگی را در اختیار شیوه مردن بر ما/ شیرین کنند

مخاطب شعر - گرچه مضمون این قطعه عمیق و شکننده است،امّا در چارچوب ساختار شعر باید گفت حتا این تلاش آنها با توجه به تاریخ این مجادله کم تاثیر و از دست رفته‌است. چرا که در برزخی که برای شما مهیا نموده‌اند،شما تنها به گریستن بر مرده بسنده نکردید، بلکه مردن را بهانه کردید برای زندگی کردن. و در دل اعصار و قرون از مرده‌ها، چه زنده‌ها که نیافریدید. و پنهان و آشکار اسرار این راز سر به مهر را،سینه به سینه و نقل به نقل تا امروز هم چنان در قلب‌ها زنده نگه داشتید.به زبان دیگر اختیار شیوه مردن امری ناگزیر برای آدمها در تمام دوران‌ها بوده‌است. لاجرم هیچ انسانی از آن گریزی ندارد.امّا چون جمله «شیرین کنند» بدنبال این قطعه آمده است،ناگزیر مجال برداشت را بگونه‌ای دیگر از مخاطب باز می‌ستاند.

شعر- تا مرگ/ زیباترین کلام خانگی ما باشد/ ....

مخاطب شعر- گرچه مضمون این قطعه ملموس و دست یافتنی است و مخاطب ذره ذره معنای آن را بر رگ و پوست خود حس می‌کند امّا محدود کننده است و ذهن را نه تنها از جولان می‌اندازد،که خیال و اندیشه را به بند می‌کشد.باید گفت این جامه‌ای نبود که برازنده قامت شما باشد وگرچه شما بارها و بارها،خواسته و ناخواسته ناگزیر شدید برای رهایی یافتن از این برزخ به آرزوهای دور و دراز و حتا غیر قابل دسترس پناه ببرید،امّا تاریخ گواه بر این مدعاست که شما هرگز خز به واقعیت‌ها دل نبستید و جز بازگویی واقعیت‌ها اندیشه‌ای در سر نداشتید.

شعر- تا مرگ رمز جاودانگی ما باشد/ ما شکل نوشتنش را تمرین کنیم/ ....

مخاطب شعر- این گشت و واگشت‌ها تداعی‌کننده قطعه شروع شعر است امّا با کلامی متفاوت و بدور از تکرار.گرچه مثل تار و پود لحظه‌های گوناگون شعر را به هم پیوند می‌زند و ساختار شعر را استحکام می‌بخشد.امّا باید گفت شما همواره شکل نوشتن را تمرین کرده‌اید و نه شکل نوشتن مرگ را حتا اگر شما بخواهید این دو مضمون را با هم در آمیزید مضمون فوق وجه غالب معناست.و آنها بودند که اوّل شکل کشتن را تمرین کردند.بعد شکل کشتن را عوض کردند و پس از آن در مقابله با شکل نوشتن ناگزیر شدند حتی شکل کشتن را دگرگون کنند و بعد ناگزیر شدند شکل کشتن و شکل زندگی را هر دو تمرین کنند.

شعر- (این راما/ من و ابولحسن و بوالقاسم / هشدار داده بودیم قبلاً / تا بعد مولانا)/ ....

مخاطب شعر- این قطعه نشان می‌دهد که حتا خود شعر از وجه غالب مضمونی که در چند سطر پیش بدان اشاره شد رهایی ندارد و،این هشدارها و کافی گفتن‌ها در طول تاریخ با تار و پود نوشتن‌های شما عجین شده‌است و جدل نامطبوعی که قدیم و جدید بودن این هشدارهای تاریخی و بی‌وقفه را،گاه در بستر ساختار شعر به بازی می‌گیرد،بیش از آنکه تأمل برانگیز و اندیشه زا باشد،تصنعی است.

شعر- حالا توهی/ شکل نوشتن مرگ را عوض می‌کنی/ پیاپی و آن‌ها شکل کشتن را/ امروز و این جا/ میگویم/ کافی است / یک چند نیز/ شکل نوشتن زندگی را/ تمرین کن!/ ....

مخاطب شعر- همین قطعه دوم بیانگر این واقعیت است که شما همواره شکل نوشتن زندگی را تمرین کرده‌اید و اگر نبود این قطعه دوم،چه بسا مکالمه با شعر «درس مشق» ناممکن یا دور از دسترس جلوه می‌کرد. و یا گفت و شنود با شعر «درس مشق» بدینگونه سامان نمی‌یافت و بجای «یک چند نیز» چه بسا باید گفت «هم‌چنان» چرا که به روی ادراک و اندیشه و زندگی،بدون گذشته هرگز حال، و بدون حال هرگز آینده پدیدار نیست.

شعر- روزی یا شبی جایی/ (شاید دویست سال پیش که ناپلئون پیاده شد/ کنار ولگا یا دانوب)/ باید سوار می‌شدی تو /کنار ارس یا اروند در شمال / یا جنوب/ باید!............

مخاطب شعر- اینکه شما دویست سال پیش‌تر باید چیزی می‌گفتید (که گفته‌اید) و سوار می‌شدید (که شده‌اید) مطلبی نیست که در مورد چند و چون و کم وکیف آن بتوان از کسی گله و شکایت کرد. از قدیم شما خودتان گفته‌اید «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و چه بسا رمز شادابی و تسخیرناپذیری تمرین زندگی،همانا عشق و رزی با واقعیت هاست.موضوعی که نه با ایستایی سازگاری دارد و نه پایانی می‌شناسد.

۱- شعر درس مشق برگرفته از فرهنگ و توسعه اسفند ۷۶
۲-نقل از مقاله هفته نامه نسیم جنوب

بغض زندانی

● محمدرضا باوری‌پور - بندر ریگ

همیشه حرف دلم را دقیق می‌دانی
و آخرین غزلم را چه خوب می‌خوانی
تمام حجم نگاهم پر از تمنا بود
برای آنکه بگونی، هنوز می‌مانی
دلم گرفته از این شهر و شرجی و غربت
فدای لحظه‌ای از یک غروب بارانی
ستاره بود و من و شب که کم کمک می‌رفت
سپیده ماند و من و اشکهای پنهانی
چقدر منتظرم من، بیا که خسته شدم
سری بزن به گلویم، به بغض زندانی

✔ مهشید شریفیان

هان! هی سلام ای موج تنهای فسرده
ای نالهٔ خاموش ساحلهای مرده!
ای بیکران! هر سو به کام خویش رفته
ای حقهٔ خاشاک و کوه و سنگ، خورده!

افسون خاک و دست ما و عشق؟! افسوس!
پیغام و حرف باد و بوی عشق؟! افسوس!
آن ساحل پر بوسه از شیدایی آب،
و آن نالهٔ شبهای کوی عشق؟! افسوس!

آری، از آن ساحل، که شب را دانه می‌کرد
دلهای سخت صخره‌ها ویرانه می‌کرد
شبها، خیال دیدنت در اشک می‌راند
بر لغزش امواج گیسو شانه می‌کرد

دیگر مجال یک گذر از پیچ دل، نیست!
گر بگذری، بر سر خراب است و خجل نیست
او که چو ماهی در دل دریا سفر داشت
پایش شکسته دیگرش حتی به گل نیست!

توری به دریا زد همه سودای من برد
ماهی و مروارید و مرجانهای من برد
گفتی: تهی گشتی زهر بود و نبودی!!
گفتم: که سحر خاک فرداهای من برد!

اما تو که در سحر او، زنجیر گشتی!
در خود فرو رفتی و ناگه، پیر گشتی!
از عشق، ترسیدی! خمیرت خانگی شد!
آری، اسیر خاک دامنگیر گشتی!

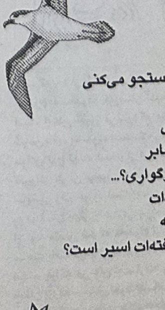
دیگر مرا زین خاک بی‌پروا مترسان،
از این سر بی‌عشق و بی‌سودا مترسان،
از نو بسازم، موج و مرجان و ترانه
آری، مرا از تور این دریا مترسان،

روزی «رها» خواهم شد از افسون این خاک
با اولین مستی بارانهای بی‌باک
دریاچهٔ بودن، شأن ساحلهای من نیست!
با بانگ اقیانوس، خواهم شد به افلاک

رهاتر از یک اشک

● ندا چهرازی

«تقدیم به خواهر خوبم رویا چهرازی»



ای نهایتت آبی رنگ
چه عاشقانه می‌سرایی
وقتی که رهایی را
با دستهای تشنه
و
گامهای خسته‌ات
در نهایت شب جستجو می‌کنی
کلک حقیقتت
ای مرثیهٔ سبز رها شدگی
با بغض شبانهٔ کدامین عابر
سوگواری؟...
و چشمان حصار خورده‌ات
در بطن ضمیر ناشناخته
کدامین رویائی بر باد رفته‌ات اسیر است؟
سبزی احساست
هویت کدامین شاعر را
در قالب یک شعر می‌جوید؟
با من بخوان
تا آوازم با صدای تو جان گیرد.

هذیان آفتابی

● حسین رضوی‌فرد

تا بوده دل بوده و دلدار
تا بوده خریدار بوده و یار
اما امروز دل بیمار نیست و بیزار است
می‌خواهم مثل احمد خوب حرف بزنم
می‌خواهم فرهنگ لغت را حفظ کنم
در ابتدای طراوت آفتابم و
در کوچه‌های فرعی شب ویلان
آخر می‌دانی
پاهایم دو قفس کوچه قبل گرفتار
شدند
دست هم که ندارم
نمی‌دانم در کدام کوچه بر چه کسی حلقه زده
شاید هم سر جلسهٔ کنکور مشغول دزدی است
عینک را که برمی‌دارم همه شب می‌شوند
راستی
اینجا تا ساحل راهی نیست
اما تا دریا خیلی فاصله دارد!!
از فریاد سکوت هر لحظه فرو می‌ریزم
جیرجیرکها هم دیگر نمی‌خوانند
نه، بالاخره کسی مرا صدا زد!
کو، کجاست، چی شد؟!
منم مادر! بلند شو
سحری حاضر است.

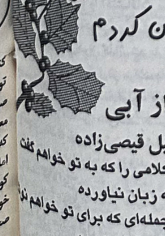
دردها

● عوض آب آذر

چند صفحه خالی بگذارم
برای دردهایی
که از نگاهت پست نمی‌شوند
چند بچه آهو ببینم اشک ریز
که از شبیخون کوچ
بر یورتهای بی‌کسی یله مانده‌اند
چندآیه اشک بخوانم از مادرم
وقتی خواهم رفت
تا/ بیایم سر سطر
و بنویسم
دردی را
که از ضجه‌های خاقانی شنیدم
در سوگ رشید
پدرم در سوگ عمو
و منوچهر ...
نه! نمی‌شود نوشت
درد را
با رنگ و بوم زندگی
باید کشید

طرح

● گلناز بهزادی



دانه‌های احساسم را
از ترس
زیر خاک پنهان کردم
تو روئیدی

زیباتر از آبی

● اسماعیل قیصی‌زاده

زیباترین کلامی را که به تو خواهم گفت
هنوز دل به زبان نیاورده
زیباترین جمله‌ای که برای تو خواهم نوشت
هنوز قلم بر کاغذ نیاورده
زیباترین شعری که برای تو خواهم سرود
هنوز
اما
نسروده‌ام
و زیباتر از لحظه‌های نیامده
انتظار توست
که سکوت قلم و دل را می‌شکند

نماز

● محمد علی نادری ـ سعد آباد

شد وقت نماز ایدل، سجاده مهیا کن
در صحن و سرای دل او را تو تمنا کن
از هر که بغیر اوست بگذر تو در این وادی
معراج دل انگیزی تا عالم بالا کن
خواهی تو در این منزل گر اهل نظر باشی
چون قطره دمی ایدل همراهی دریا کن
گر طالب مقصودی از خویش حذر باید
سیری تو چو مشتاقان در عالم معنا کن
جانپرور و روح افزاست بر خاک درت بودن
بزمی تو چنین شیرین از شور مهیا کن
تا دست نیاز ما بر درگه تو بالاست
لطفی زکرم ایدوست، که بدرقه ما کن
ای روح بلند عشق، دریای وجودم را
از تابش مهر خود لبریز تمنا کن
خواهی که سر کویش دلبستهٔ او باشی
دل را به نوای عشق هم نالهٔ مولا کن
از خویش برونم کن، مجنون حضورم کن
در بزم حضور دوست آشفته چو لیلا کن
ای «نادری» این درگه، معراج دل و جان است
از پای وجود خویش زنجیر هوا واکن

✔ محمدرضا باوری پور ـ بندر ریگ

چقدر غمگینم
کاش هر فردائی
در پس ثانیه‌ای می‌آمد
تا من خسته
به آینده نظر اندازم:
خواهد آمد روزی
که دگر عشق حقیقت دارد
و مترسک
به کلاغی رنجور
آب خواهد داد
دانه خواهد بخشید.

پائیز طلوع بهار

● سیدمحمدرضا هاشمی‌زاده ـ خورموج

می‌شود پائیز را
در غروب ریزش نارنجی باران برگ
انتهای آرزوی سبز خواند
...ن در این تصویر زرد
در میان صفحه نارنجی هر برگ سرد
ابتدای یک ظهور سبز را خواهم نوشت
هر غروبی ابتدای یک طلوع دیگر است.

رئیس‌جمهور

● احمد فریدمند ـ شیراز

لفظ را
فقط عاشقانه می‌فهمم
دست راستم را بلند کرده، سوگند می‌خورم
که بی‌دریغ ببارم:
بر کشتزار و باغ و معدن‌ها
و کویر (این تکه خاک تخس)
که از طراوت خود
سرباز می‌زند
اسبها، اتوبوسها، رانندگان بیابانی
دکترها، دبیران، سربازان و چاله میدانی‌ها را
دوست می‌دارم
(روابط بین آنان را، اما نه!)
زمزمه‌های نیمه شب و
خلوت و ازدحام (انقلاب) را
می‌ستایم.
دست راستم را بلند کرده
با الفاظ عاشقانه به حیثیت آدم (آزادی)
سوگند می‌خورم
که با پلشتی و اهرمن بستیزم
جمهوری مبتنی فقط بر روابط انسانی را
پاس بدارم
و خود و مردم را
دوست
آری.
دوست بدارم.

شعر ممنوع

به شادروان محمد مختاری

● امید غضنفر

شعری نگفته دارم، بیزار نقطه چینها
با واژگان پنهان، در تار نقطه‌چین‌ها
گلزار شعر من شد سرشار گلسروده
با واژه‌های گلگون، در خار نقطه‌چین‌ها
در چامه‌های من عشق سر سطر هر سرودی‌ست
سردار واژه‌ها بین، بردار نقطه‌چین‌ها
با واژه آشیانی با نام «نغمه» سازم
بر گرد آشیان بین دیوار نقطه‌چین‌ها
گوید سکوت شبزاد، با زمزمه به فریاد:
از نای نقطه بشنو، اخطار نقطه‌چین‌ها
در واپسین سرودم هر حرف بی‌طنین را
ویرانه می‌کنم در انظار نقطه‌چین‌ها
شعر نگفته‌ام را، آخر سرایم اما ـ
با واژگان ممنوع، سرشار نقطه‌چینها!

ماشوهه و غراب

● عباس حمزوی

به بهانه رویاروئی «سنت» و «تجدد» و به یادگار گذاشتن چند کلمه از فرهنگ مردم ساحل نشینان جنوب

دیشب خواب عجیبی دیدم! خورشید در حال طلوع کردن بود و من به پرتوهای درخشان آن خیره شده بودم، که ناگهان از پشت سر من توری ماهیگیری بر روی خورشید و دریا ریخته شد. سپس دستهای فرسوده و چروکیدهٔ پیرمردی را دیدم که بسیار با تأنی و آرام تور را از آب برمی‌گرفت. ماهیهای کوچک و بزرگ را بدام آورده بود و آنها را یکی یکی از تورش جدا می‌کرد و داخل قایق کوچک تخته‌ای‌اش که همان «ماشوهه»اش بود می‌ریخت. ماهی‌ها بسیار نرم به آسمان برمی‌جهیدند و باز هم سر جای خود فرو می‌آمدند. دهانشان را تندتند باز و بسته می‌کردند. آب‌ششهای آنها، عجب قرمز و براق بود. فلسهایشان زیر نور طلائی طلوع خورشید برق می‌زدند و تلألؤ درخشانی را منعکس می‌کرد. پیرمرد لنگر کوچک و نحیفش را بالاکشید و میدافهایش(۱) را به قایق بست و بر گسترهٔ دریا و صبح به سمت ساحل حرکت کرد.

در همان چشم‌انداز، صدای موتور لنجی بگوشم رسید و سپس خود لنج نیز ظاهر گردید و از قایق کوچک و تخته‌ای موصوف من، پیشی گرفت و نگاه مرا نیز با خودش بهمراه برد.

خودم را نزد جاشوهائی که هر کدام مشغول به کاری بودند یافتم. گوئی که خودشان را برای انجام کاری آماده می‌کردند با صدای فرمان ناخدا همه روی ستّهٔ(۲) سینه لنج گرد آمدند و ناخدا با فرمانی دیگر موتوربان را دستور داد که از سرعت لنج بکاهد. شَخته (۳)را در آب انداخت و پس از مدتی انتظار، چنگکش به جائی گیر آمد. همهٔ جاشوها در حرکتی موزون و تعاونی دوستانه سر طنابی را که به شخته بسته شده بود گرفتند و با آوازی موسیقیائی که هماهنگی آنها را بیشتر می‌کرد و نیروهای آنها را در هم گره می‌زد، نرم‌نرمک آن را بالا کشیدند. چنگک بند گرگوری (۴) را با خود بالا آورد. گرگور پُر بود از ماهیهای ریز و درشت که وقتی از سطح آب کَنده شدند. به هیاهو افتادند و با دُم و باله بر سر و روی یکدیگر می‌کوبیدند و دهانشان را باز می‌کردند و صداهای غریبی از خود درمی‌آوردند. غریو شادی و هلهلهٔ جاشوهائی که رزق و روزی خود را اینچنین با نعمتی فراوان می‌یافتند، بر صدای آشوب ماهیها افزوده گردید و پیرمردی شروع به خواندن آوازی محلی کرد که جاشوها نیز چون گروهی کُرال با او همراهی می‌کردند. شور، شادی، سرود و سرزندگی بود و ریختن ماهیها روی ستّهٔ لنج که به هوا می‌جهیدند و ناخدا مستانه می‌خندید. موتوربان نیز با طرح برافروختهٔ لبخندی بر چهره، از دریچه خَنِ (۵) موتور سَرَک می‌کشید...

شب هنگام بود و پیرمرد شَرْوه (۶) می‌خواند. جاشوها همه دور او، پشتِ قُمارهٔ (۷) لنج گرد آمده و به‌گوش او فرا داده بودند. ماه در بدر کامل می‌درخشید و ناخدا کمی آنسوتر از دیگران نشسته بود و قلیان می‌کشید...

ناگهان صدای غریو دهشتناکی تمام فضا را اشغال کرد و از پی آن نمای سینهٔ پولادین غرابی پدیدار گردید و لنج و جاشوها و پیرمرد و آواز او را، و سپس رخِ رخشان ماه را نیز پوشاند و همه جا را در سیاهی فرو برد...

از میان سیاهی چیزی رها شد و محکم بر سینهٔ دریا کوبیده شد و دل دریا را شکافت. لنگر غول‌پیکری بود که هبوط غراب را نوید می‌داد. طنین صدای شکافتن سینه دریا به صدای خشک و غژاغژ خشن چرخ‌دنده‌ها و میله‌های وینچ‌های عظیم‌الجثه تنیده شده و جرثقالهای دیووَشی را می‌دیدم که تور سیاهی به چنگالهایشان داشتند و آنها را از دریا بالا می‌کشیدند و محتویات آن را روی عرشهٔ کشتی ماهیگیری صنعتی می‌ریختند. و مردانی که در لباسهای چرمی زرد و چرکینی با چکمه‌های سیاه بلندی، شیلنگهای فشار قوی آب را روی محصولات استخراجی از دریا گرفته بودند. ماهیها را با جارویهای الکترونیکی در دهان گشاد خَنهای فایبرگلاسی یخ‌اندود می‌ریختند و در کسری از ثانیه آنها را منجمد می‌کردند. ماهیهائی که بعضی با دهان باز، بعضی در قوس دردناکی که به خود داده بودند و بعضی دیگر نیز در حالیکه چشمهای آنها از حدقه بیرون زده بود، یخ می‌بستند...!!

شب بود و کشتی‌های صنعتی ماهیگیری برای پهلوگیری به اسکله باز می‌آمدند. لنگرهای سیاه و سنگین قُلدرانه خود را به سینهٔ دریا می‌کوبیدند و گوئی حکومت و استیصال آهن و فولاد را به طرز مرموزی به رخ من می‌کشیدند. و من در گوشهٔ گمی،



ماشوههٔ مهجوری را دیدم که در کنجی خُلیده بود. موجهای برخاسته از فرود لنگرها بهم تابیدند و نیروئی مقتدر خلق کردند. زیر شکم ماشوهه لغزیدند و سر و سینه آن را بلند کردند و محکم به دیواره اسکله کوبیدندو انعکاس همان موجهای بهم رسیده، پس از برخورد به دیوارهٔ اسکله، سر ماشوهه را به سمت دریا برگرداندند و آن را غریبانه به پیش تاراندند.

من در خواب دیدم که ماشوهه در آن شب ساکت، زیر نور کم‌فروغ ماه، که در محاق و حلالی باریک بود، نم‌نمک در تاریکی پیش رفت و پیش رفت، و می‌دیدم که در پهنهٔ گستردهٔ دریا وشب، یاد و خاطرهٔ خود را نیز با خود می‌برد!

پانوشتها

ماشوهه: قایق کوچک و تخته‌ای که به شیوهٔ سنتی طراحی و ساخته می‌شده و حالا نیز گاهاً ساخته می‌شود.

غراب: کشتی‌های بسیار بزرگ صنعتی که از آهن ساخته می‌شوند.

۱ـ میداف: پاروی قایق ۲ـ سَتّه: عرشهٔ کشتی یا لنج.
۳ـ شَخْته: چنگک و قلابی چند جهته که آن را زیر آب روی کف دریا می‌کشند و با هر چه برخورد کند با آن درگیر می‌شود. از جمله بندِ گرگور که زیر آب پنهان است.
۴ـ گرگور: نوعی قفس شکار ماهی که از سیم فلزی بصورت کروی ناقص و یا نیم‌کره بافته می‌شود. گرگورها را دسته دسته به هم می‌بندند و زیر آب قرار می‌دهند و پس از چند روز آنها را از آب بالا می‌کشند.
۵ـ خَن: بخشهای تقسیم شده با جداره، در درون کشتی یا لنج.
۶ـ شروه: سرایشی دل‌انگیز و نوعی آواز محلی مردم جنوب.
۷ـ قُماره: اتاق ناخدای لنج.

نخستین روزه من

● لیلا ـ ک

[کنار] پنجره بودم که دم، دمای غروب شد. سوز سرما دست اذون را [روی] دست داشت تا وقتی که به خونه ما رسوندش، من هم همراه صدای اذون زیر لب شروع کردم به تکرار کردن، مامان هم طبق معمول گرفتار جمع و جور و پخت و پز ماه مبارک رمضان بود. فکر کنم که تازه هفت سالم شده بود، اندازه یه شصت سانتی هم قد داشتم، اما اندازه بازیگوشیهام بیشتر از این چیزها بود. خونمون توی یک کوچه باریک بود پشت یه مسجد بزرگ که در پشتیش روبروی خونمون باز می‌شد. اسمش مسجدالرضا بود. چه صفائی، دیواراش، صحن مسجد، ادما، اصلاً هواش یه هوای دیگه‌ای بود. صحن مسجد رو دوست داشتم واسه خاطر اینکه کاشیهاش صاف بود عینهو کف دست، مثل آئینه، شفاف و تمیز. همیشه با دوسه تا بچه‌های قد و نیم قد خودم قبل از اذون می‌رفتیم اونجا، یکی می‌نشست و دوتای دیگه هم در حالی که هر کدوم از دستاشونو توی دست گرفته بودند به سرعت و داد و بیداد و خنده می‌کشیدنش روی کاشیهای مسجد، عجب بازی‌ای بود. بانی مسجد هم فریاد می‌زد، آهای بچه‌ها دارید چه کار می‌کنید؟ این همه سر و صدا واسه چیه، یاالله بدوید بیرون، ما هم دو پا داشتیم و از ترسمون دو پای دیگه هم قرض می‌کردیم و بعد خودمون رو می‌انداختیم توکوچه، پشت دیوارها قایم می‌شدیم، صبر می‌کردیم آبها که از آسیاب می‌افتاد مثل اینکه ما نبودیم که چند دقیقه پیش با ترس دویده بودیم بیرون. یواش یواش و مظلومانه عینهو بچه‌های مؤدب یواشکی می‌رفتیم تو.

مسجد رو دوست داشتیم واسه خاطر اون زولبیا و بامیه‌ای که عینهو طلا زرد زرد بود، و از توی بشقابهای چینی گل سرخی به آدم چشمک می‌زد. هر کودممون آروم و بی سرو صدا کنار یکی از اون خانمها کز می‌کردیم و می‌نشستیم. منتظر بودیم ببینیم کی اذون می‌گنو و نماز می‌خونن تا واسه باز کردن روزه‌شون نوبت به تعارف کردن زولبیا و بامیه برسه. تا یکی از اون خانمها شروع می‌کرد به پخش کردن، نوبت که به من می‌رسید با یه دست زولبیا و با دست دیگه بامیه بر می‌داشتم. یه نگاهی هم به دوستانم می‌کردم و هر سه نفری می‌دویدیم توی کوچه، تند و تند می‌خوردیم و بازی می‌کردیم. بعد هم خسته و کوفته در حالیکه چشمامون از خستگی توان بازموندن و نداشت می‌رفتیم خونه و تا سرمون را می‌گذاشتیم رو بالشت خواب بودیم.

اون شب یکهوی از خواب بیدار شدم، نور لامپ توی چشمهام بود و نمی‌گذاشت که بخوابم، هر چی این دست و اون دست شدم، نشد که نشد. بلند شدم دیدم خانواده بیدارن و دارند سحری می‌خورن، منم در حالیکه با دو تا دستم چشمها را می‌مالیدم یه سلام زورکی کردم و نشستم پای سفره. گفتم: منم می‌خوام. خلاصه تا ته بشقاب را خوردم و هنوز سفره جمع نشده بود و غذا هم از گلوم پائین نرفته بود که تلپی خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم خورشید تا نیمه اسمون رسیده بود و خودم را مرتب کردم و دست و صورتم و شستم. و یه سلام آبدارم به مامانم کردم بعد هم نشستم پای سفره صبحانه که واسم آماده کرده بود. دست بردم یه تکه نون برداشتم که یکهوی یادم افتاد، راستی دیشب من خواب می‌دیدم یا بیدار بودم که یه صدایی گفت: دختر، دیشب مگه چت بود؟ با خودم گفتم: پس اون خواب نبوده دستم سست شد و تکه‌ی نون از دستهام افتاد. با خودم گفتم حالا که اینطور شد کاش منم روزه می‌گرفتم، نخورده از پای سفره بلند شدم. مامان گفت: نمی‌خوری؟ جواب ندادم.رفتم توی خرت و پرتام دنبال چادری که چند،وقت پیش واسم دوخته بود گشتم. یه چادر سفید، سفید با گلهای سرخ کوچولو. آٌش چادر و انداختم پشت سرم و دویدم توی کوچه، دیدم دوستام زودتر از من بیرونن، تا منو دیدند گفتند: چقدر دیر کردی منتظرت بودیم که با هم بریم‌بازی کنیم. اخمهام رو تو هم کردم و گفتم: من امروز بازی نمی‌کنم، بچه‌ها هم بدون پرسیدن، راهشون را کشیدن و رفتند. آخه بزرگترا می‌گن وقتی آدم روزه است نباید کسی را اذیت کند، نباید از دستش ناراحت بشن. من و بچه‌ها هم همیشه باعث می‌شدیم که زنهای همسایه سرمون داد بزنن و کلافشون کنیم. پس امروز بازی، بی‌بازی. باید کاری می‌کردم که کسی رو دلگیر نکنم. چادرم رو دور خودم پیچیدم و روی زمین کنار دیوار پهن کردم و نشستم و یکریز زل زدم به در مسجد و گاهی نگام روی در مسجد به انتظار می‌موند و گاهی هم با حسرت به بچه‌ها که اینور و اونور می‌دویدند و بازی می‌کرند. یادم هست، اینقدر نشستم تا وقتی که خورشید سر بالایی آسمون رو رفته بود و داشت نفسی تازه می‌کرد تا سرازیری را بره پائین، که احساس گرسنگی کردم. بلند شدم خودمو تکوندم. کوچه هم دیگه داشت از دست داد و بیداد و بازی بچه‌ها یک نفس راحت می‌کشید. دو طرفم خالی از سرو صدا و قال و قیل بچه‌ها شده بود و نگاهی کردم و رفتم تو خونه. پله‌های باریک رو که طی کردم یکراست رفتم توی اتاق، با همون چادر که سرم بود سعی کردم که بخوابم، اما مگه باشکم گرسنه می‌شد. با یه صدای تق و توقی که اومد چشمهام رو باز کردم، مامان بود که داشت ظرفها را جابجا می‌کرد. تازه فهمیدم که چند ساعتی را خوابیدم. با بی‌حالی بلند شدم یادم افتاد که دیگه چیزی به اذون نمونده که قند تو دلم آب شد، خیلی خوشحال بودم سر از پا نمی‌شناختم، مثل کسی که منتظر یه مسافر عزیز باشه. صورتمو شستم و یه نگاهی هم به آینه کردم، چهره‌ام یه کمی زرد شده بود، اما چشمهام مثل اینکه دو تا ستاره اومده و توی اون خونه کرده باشه می‌درخشید. چهره‌ام رنگ پریده بود اما یه حالت عجیبی داشت. نه تنها صورتم، قلبم هم همینطور. احساس کردم چقدر ماماتو بچه‌ها رو، حتی زنهای همسایه رو که بعضی وقتها با ناسزا ما رو از توی کوچه رم می‌دادند دوست داشتم. حتی بانی مسجد که سرمون داد می‌زد، مثل اینکه تازه داشتم همه چیز را می‌دیدم. تازه می‌فهمیدم اونها هم وجود دارند. آماده و قبراق رفتم بیرون، کوچه از نفسهای مردم و ورج و ورجه بچه‌ها کم کم پر می‌شد. نگاهی به در نیمه باز مسجد کردم، اما هنوز رفت آمدی در کار نبود روبروی آن به انتظار ایستادم، گوشم به بلندگو و نگاهم به در مسجد مات شده بود. بعد از چند دقیقه‌ای تک و توکی از خانمها با چادرهای سفیدشون در حالی که نیمی از صورتشون را گرفته بود تو می‌رفتند. بعد از اینکه جمعیت تقریباً زیادی از خانمها وارد مسجد شدند، منم جلو رفتم و پا مو گذاشتم اونور در. پردهٔ جلو در رو که کناری زدم، دیدم هر کی واسه خودش جایی نشسته، بعضی‌ها داشتند با هم حرف می‌زدند و بعضیهای دیگه هم تسبیح تو دست می‌چرخندن و زیر لب چیزی را زمزمه می‌کردند. پرده میونی خانمها و آقایان هم انداخته شده بود. خلاصه همه چیز مهیا بود. پاهام می‌لرزید و چند قطره عرق هم روی پیشونیم پیدا شده بود، احساس می‌کردم که همه دارند منو نگاه می‌کنند. روزهای قبل هر وقت می‌خواستم بیام توی مسجد اینجوری نمی‌شدم، اما نمی‌دونم امروز چرا اینطور شده بودم. پیش خودم گفتم به خاطر گرسنگی یه. به کناری نشستم تا اینکه اذون تموم شد. یه نفر از پشت بلندگو با صدای تیز نیمه بچه‌گانه‌ای گفت: «قد قامت الصلاة»، دیدم همه بلند شدند من هم به تبعیت از اونا ایستادم. نماز رو تا حالا نخونده بودم. گفتم خب هر کاری کردند من هم می‌کنم. خلاصه زیر چشمی حواسم به جلوئیها و کناریام بود که چکار می‌کنند من هم همون کار را می‌کردم. رکوع می‌رفتند من هم می‌رفتم رکوع. سجود می‌رفتند منم سجده می‌رفتم. بعضی وقتها هم زودتر یا دیر تر از بقیه از سجده بلند می‌شدم، تا نماز تموم شد. دستهای همه بالا رفت و چند تا دعا کردند منم همراه اونا الهی آمین گفتم. دیدم یه خانم داره مثل دیشب زولبیا و بامیه قسمت می‌کنه. سرمو انداختم پائین و با چادرم ور رفتم. یکهو شنیدم صدام می‌زنند. سرم رو بلند کردم که جواب بدم فهمیدم، مامان داره می‌گه بیا افطاری بخور سرد می‌شه به خودم که اومدم دیدم نگاهم به یه نقطه مونده و اذون هم تموم شده. چشمهام را چند ثانیه‌ای بستم و باز کردم و آه از نهادم بلند شد. یه لبخند کم‌رنگی روی صورتم نقش بست. با خودم گفتم حیف! چه این بیست سال زود گذشت، چه روزهای خوشی بود.

اسکناسی که بر باد رفت

(به بهانه انتقاب شوراها)

● حسین شریفی

آن شب برای جوانک با سایر شبها فرق می‌کرد مرگ پدر را فراموش کرده بود. تنها یادگار پدرش را بیرون آورده بود تا در مجلسی که مش قاسم ترتیب داده بود هنرنمایی کند. جمع چندان بزرگی نبود. هر کس در گوشه‌ای لم داده بود و به کاری سرگرم بود. یکی قلیان می‌کشید، دیگری با چوب کبریت دندانهایش را تمیز می‌کرد و چندتایی هم گرم صحبت بودند. چهره‌ها برای جوانک آشنا بودند. چند بار هم به همراه پدر خدابیامرزش در این جمع شرکت کرده بود. ساکت سرجای همیشگی پدرش نشست و بعد با اشارهٔ مش قاسم نی‌انبانش را بیرون آورد. آهسته آهسته شروع به دمیدن در نی‌انبان کرد. چیزی نگذشت که دانه‌های ریز عرق بر پیشانی بلند او نشست و چند دقیقه بعد صدای نی‌انبان فضای اتاق را در هم پیچید نوک انگشتان او دیر به دیر بر سوراخهای نی می‌نشست، انگار که راه حقیقی خود را نمی‌دانستند! همگام با سرعت گرفتن انگشتان او مجلس هم تکانی خورد و نفس تازه‌ای گرفت. اما تاثیر سفره‌ای که هنوز هم آثار آن در اتاق آشکار بود سنگین‌تر از آن بود که جان افراد مجلس را رها کند. حال و هوای جوانک با حال و هوای مجلس کاملاً فرق می‌کرد. عرق تمامی چهره او را گرفته بود، چشمانش را بسته بود و با خود سخن می‌گفت:

«ای خدا، اینا کی آن؟ از کجا می‌آن؟ چه لباسی! چه ماشینایی! مش قاسم اینا را از کجا میاره؟ راسی چقه پیل به بووام می‌دادن!... آه‌آه‌آه... ۱۰۰۰ تومَن! میرم برازگون...!»

توی همین حال و هوا بود که مش قاسم زد پشت کمرش و گفت: «احسن! حقا که حلال‌زاده‌ای!»

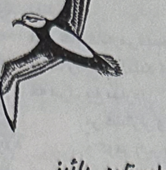
فردا صبح جوانک سر جاده نشسته بود که معلم سال پیش او هم سررسید. با هر صدایی هر دو بلند می‌شدند و بعد که مطمئن می‌شدند آن صدا، صدای ماشین نیست سر جای خود می‌نشستند. با آخرین صدا هر دو خود را لب جاده رساندن. اینبار میهمانان مش قاسم باسرعت زیادی از کنار آنها گذشتند. گرد و خاک که نشست جوانک به آقای معلم نگاهی انداخت و پرسید: «اینارا می‌شناسی؟ دوسِ مش قاسمند». و معلم پاسخ داد: «چرا نشناسوم، غلام جون! یادته یه روز تو کلاس چه وِتون می‌گفتُم. تو درس اجتماعی. غلام جون یه وختایی کسی کاری به مردم نداشت که چه می‌خوان یا چه میگن. یه کسی شاه یا خان می‌شد و مردم هم فَرمونشو می‌بُردَن. زور، همش با زور! بعد تو تهرون و یه چنتا شهرِ دِ مردم گفتن ما هم حق داریم، البته همه نه یه عده‌ای، خیلی هم شهید شدند. بعد مجبور شُدِن مجلسو دُرُس کُنِن. خب یه کسی بُیَد بره اونجو و جای من و تو حرف بزنه، از حق من و تو دفاع کنه. حالا که خیلی بِختَر شده! اول اولاش ای طور که میگِن یه صندوق بی سی می کردن خونه یه کسی مثِ مش قاسم و یه اسم هم می‌دادِن دسش. اونم پرش می‌کِرد بی‌سیش می‌کِرد مرکز. حالا فرق کِرده، مردم یه خورده روشن شدن. اما ای آدما بازم که دس وردار نیسن. چون نمی‌تونن مث قبل کار بکنن، میان تو این ده تو اون ده، هفت هشت ده نفر مث مش قاسم میخرن والسلام! مش قاسم و امثال او هم که نمی‌دونن چی کار می‌کنن. اونا فقط خودشونو می‌بینن! مش قاسم چه میدونه که چرا روزگار برادراش و برادرزاده‌هاش تیر و تاره؟! فقط سر و ته حرفش اینه که آبرو و حیثیت دارُم. حالا آبرو وحیثیت او چه ربطی به آینده مردم فقیر داره خدا می‌دونه!»

آقا معلم حرف می‌زد و غلام بی‌توجه به ماشینهایی که از کنار آنها می‌گذشت به خاطره‌های گنگ ذهنش رجوع می‌کرد. به روزهایی که پدرش شناسنامه خود، مادر و خواهرش را برمی‌داشت و اول صبح روزهای رأی‌گیری در منزل مش قاسم سبز می‌شد. به سخنان پدرش که می‌گفت: ما که نمک‌پرورده مش قاسمیم. هر چه تو صلاح بدونی. به روزهای انتخابات که مش قاسم گاهی برافروخته به این و آن حمله میکند و گاهی شاد و سرحال در کوچه و پس کوچه‌ها پرسه می‌زند و عکسهای کاندیتاتور خود را ورانداز می‌کند. به پدرش که تا آخر عمر هم نتوانست یک دست لباس نو برای مادرش بخرد و ...

در حالیکه هنوز آقا معلم حرف می‌زد، یک اسکناس هزار تومانی از میان انگشتان غلام رها شد و باد با اکراه آن را با خود برد.

غزل‌واره پائیزی

● سیامک برازجانی



از گردهٔ آب
می تراود
خورشید
که آوار می‌شود
برگ
بر پیکر بر استوا ایستاده پائیز
طعم بهار
می ریزد
از شاخه‌های خموده نارنج
که بر دوش می‌برد
باد لبان چاک چاک گلاره را
بر کولبرگ آوار پرسه‌های باران

(فانوس از بهار
گرفته
جهان
که بر هیبت خاطره می‌ریزد
از درخت و وادی ابر)

***

کُحل عزاست بر سر انسان
که آرواره می ترکاند
پیکر افتاده الهه مهتاب
در ژرفنای مرداب
بر آروارهٔ عزرائیل

قبیله آفتاب

● سیدمحمدرضا هاشمی‌زاده ـ خورموج

ما و عمری شعر آتش با زبان آفتاب
درد و داغ سینه‌هامان داستان آفتاب
می‌بَرَد ما را به اوج قله آتشفشان
برسمند موج وتوفان کاروان آفتاب
روز و شب بر شاخه‌هامان شعله‌ها گل می‌کند
باغمان هرگز نمی‌بیند خزان آفتاب
در فضای ایل ما گاهی زمستان پَر نزد
تا گره خوردیم از اول به جان آفتاب
چون صمیمی با خدا بودیم ـ سهم ما گذاشت
در میان سفره‌هامان قرص نان آفتاب
می‌کِشد در دفتر شب طرح خط نور را
هر که دارد آشنائی با زبان آفتاب

✔ محمد سرخوش

نشاط عمر ایام جوانیست
طراوت‌بخش مرغ شادمانیست
چه خوش روزی و خرم روزگاری
جوانی برگ سبز زندگانیست
ooo
نیامد یار من تا شاد گردم
به فیض مقدمش فرهاد گردم
نهم سر روی آن دامان پاکش
دهم جان زین جهان آزاد گردم
ooo
چرا بلبل به دنبال دل افتاد
دل شادش به دام مشکل افتاد
یقینم حسرت بلبل از آنست
خزان آمد ببازار گل افتاد
ooo
بنازم قامت سرو بلندت
به عطر گیسوان چون کمندت
مرا سرخوش کن از سرچشمه نورش
بقدر آسمانها دل پسندت

به ریشهر ـ دیار پیر

● حسین ریشهری



ریشهر مه گرفته‌ام!
در بطن کوچه‌هایت آیا
پرنده‌ای دانه می‌گیرد، اکنون؟
و یا به یاد پارینه‌های انگور
مسافری از این ساحل گذشته
امروز؟
برمی‌گردم به کوچه‌ها و ساحلت
و در آغوش مهربانت، شبی تا
گریه خواهم کرد

ضریح



● کاظم طاهری

زمین
ضریح خیالم
وقتی که می‌گذری
از آستانِ خاک
نگاهم خوابیده پشتِ شب
وقتی که چشمانت
آسمان را
ستاره باران می‌کنند.

حضوری تازه

● اسماعیل علی‌پور ـ گناوه



ندامت پنجره‌ها
باز سرشار
توبه و آب
مهیاست

بیا
تا حضوری دوباره
تا عشق
تا نماز وضوئی
فردائی اگر باشد
خیلی دیر است

در پی تکیه‌گاهی

● ماشاءالله رضازاده

عمو،در حیاط را محکم بهم می‌کوبد و می‌آید تو،روی تشکی که وسط هال انداخته شده،می‌نشیند.سیگار روشن می‌کند.کف دست چپش را به پیشانی می‌چسباند و به سیگار پک می‌زند.

– مارال !تو چرا بیدار شدی؟
– سر و صدای مامان بیدارم کرد.
– خب،حالا برو سرجایت بخواب.
– خوابم نمی‌باد.
– می‌دونی ساعت چنده؟ نزدیک صبحه.
– باشه خوابم نمی‌یاد.اصلاً می‌خواهم تا صبح بیدار باشم.
ـ خیلی خوب!پس‌بگیر همین جا پیش خودم دراز بکش.
– برام قصه می‌گی عمو!؟
– نه،حوصله ندارم.
– برام شعر میخونی؟
–گفتم که حوصله ندارم.

می‌روم توی اتاق عمو،کتابی را برمی‌دارم و لای کتاب را باز می‌کنم و جلو عمو می‌گیرم.

– من از این شعر خیلی خوشم می‌آد.عمو!ترا خدا بخون.

عمو،کتاب را از دستم می‌گیرد و به چشمم زل می‌زند.

– باشه عمو!می‌خونم.

سیگارش را در جا سیگاری له میکند و دستی به سبیلش می‌کشد و می‌خواند:

اسب سفید وحشی
برآخور ایستاده گران سر
....
اسب سفید وحشی !مشکن مرا چنین
بر من مگیر خنجر خونین چشم خویش
آتش مزن به ریشه خشم سیاه من
....
....
اسب سفید وحشی!
اسب سفید وحشی

آفتاب از پشت پنجره سرک می‌کشد که از خواب بیدار می‌شوم.به اتاق خواب می‌روم.از مامان خبری نیست. برمی‌گردم و عمو را نگاه می‌کنم،عمو هنوز خوابیده‌است و اسب سفید وحشی روی سینه‌اش خفته است.

– سابقه نداشته که عمو تا لنگ ظهر خوابیده باشه.

کتاب را روی سینه‌اش برمی‌دارم،از خواب بیدار می‌شود. کتری را روی گاز می‌گذارد،کبریت می‌کشد و می‌رود توی حیاط،بعد از چند دقیقه‌ای برمی‌گردد و چای دم می‌کند و سفره صبحانه پهن می‌شود.

– مارال!بیا بخور عمو!
– اشتها ندارم عمو!
– مگه دیشب چه خوردی؟
– پیتزا خوردم.مگه یادت نیست دیشب بابام پیتزا آورد؟
– دیشب!؟ نه !یادم نیست.
– یادم آمد عمو! دیشب تو،خونه نبودی! بگم کجا بودی؟
– نه مگه فضولی مارال!

صدای زنگ در حیاط توی اطاق می‌پیچد.می‌دوم و در،را باز می‌کنم.مامان بارویی ترش و اخم کرده وارد می‌شود.مقنعه‌اش را بر می‌دارد و گوشه‌ای پرت می‌کند. کنار عمو می‌نشیند.

– چه خبر؟ نسرین!



عمو،از مامان می‌پرسد.مامان با کف دست گوشه‌ی چشمش را پاک میکند.

– فعلاً هیچ! دکتر گفته... مارال! مامان برو یه لیوان آب برام بیار.

مامان لیوان را از دستم می‌گیرد،عمو لباس می‌پوشد،دستی به سرش می‌کشد و می‌رود.مامان،مانتوش را از تن می‌کند و کف اطاق می‌اندازد و روی تخت ولو می‌شود.

«خانه سوت و کوره و از دیوارش غم می‌باره.نه همدمی دارم و نه مونسی،سر در گمم که چکار بکنم» چادر بسر می‌اندازم،کفش به پا می‌کنم و کیفم را به کول می‌گیرم و راه می‌افتم.زنگ در حیاط را فشار می‌دهم.

– کیه؟
– منم!مارال .

در باز می‌شود و خاله زهره دم در به استقبالم می‌آید.

– سلام! مارال! چه عجب! اینورا؟ حالت چطوره؟
– خوبم!خاله زهره!
– چند روزه که پیدات نیست؟ کجا بودی؟
– والا چه عرض کنم خاله! بابام مریضه،بیمارستان خوابیده و من شدم خونه پا.
ـ عجب! از کی؟ چطور من خبر ندارم؟
–کی خبر داره خاله زهره که تو خبر داشته باشی؟ مگه به من می‌گن چه شده و چه نشده؟
– عجب! چرا؟
– چه میدونم! اونا خیال میکنند که من هیچی حالیم نیست.
– خوب،حالا چرا دم در ایستادی؟ بیا تو!
– نه متشکرم! فقط یه تک پا اومدم ببینمت و برم.
– حالا چه عجله‌ای داری؟
– باید برم.کسی خونه نیست.
– خیلی خوش آمدی، قربون قدمت مارال !

از خواب بیدار می‌شوم و تلویزیون را روشن می‌کنم. صدای قرآن هال را پر میکند.عمو می‌آید و مامان می‌رود.

«با امروز یازده روزه که من خونه نشینم سیزده روزه که تک و تنهام چقدر امروز دلم گرفته.کاش زودتر عصر می‌شد و می‌تونستم یه جایی برم.عمو،هم که خوابه و نمی‌تونم تلویزیون رو روشن کنم»

عمو،غلتی می‌زند و سر جایش می‌نشیند.سیگارش به لب می‌گیرد و کبریت می‌کشد.به عمو نگاه می‌کنم.

«عمو مثل پلنگ بود.قبراق و سر حال با چشمانی سبز و روشن،شاد و بشاش،می‌گفت و می‌خندید،می‌خواند و می‌نوشت.ولی در این چند روزه چقدر تکیده‌شده تمام گوشت تنش آب شده.چقدر دلم برای عمو می‌سوزه،هرگز ندیده بودم که عمو دست بذاره رو کاسه زانوش و بلندشه.کارش شده سیگار کشیدن،سیگار پشت سیگار،یک جا بند نیست.می‌شینه و بلند می‌شه.انگار که چیزی رو گم کرده.حوصله گپ‌زدن رو با هیچکس نداره! حتی من،دیگه حوصله‌ام پاک سر رفته و نمیدونم چکار کنم؟»

از جایم بلند می‌شم و تلویزیون را روشن میکنم.برنامه کودک دارد.تلویزیون را خاموش می‌کنم، آلبوم را بر می‌دارم و ورق می‌زنم.نگاهم به نگاه بابا گره می‌خورد زنگ تلفن چرتم را پاره می‌کند.عمو منوچهر از جا می‌پرد و گوشی را برمی‌دارد.

الو!الو! نسرین!تو ای؟ ها! چه خبر؟ چی؟.........

عمو،گوشی را روی تلفن می‌کوبد و های های گریه میکند.

علیرضا ماهینی فرمانده شجاع و فروتن اسلام

بمناسبت فرا رسیدن سالروز شهادت شهید علیرضا ماهینی

● شکرالله فرخی - دانشجو

در ابتدای مقاله لازم است ابتدا توضیحی هر چند مختصر پیرامون شهید علیرضا ماهینی بیان شود که برای خوانندگان محترم درک نظرات و خصوصیات و بزرگواریهای این فرمانده بزرگ جنگهای نامنظم راحت‌تر گردد.

زندگینامه شهید

شهید علیرضا ماهینی در سال ۱۳۳۵ در محله جلالی شهرستان بوشهر متولد شد.

وی تحصیلات خود را در یکی از مدارس ابتدائی دواس بوشهر آغاز کرد، سپس دوران راهنمائی را در مدرسه اخوت گذراند و پس از آن جهت کسب علوم و فنون و مهارتهای علمی و عملی در هنرستان فنی حاج‌جاسم بوشهری در رشته الکترونیک به ادامه تحصیل مبادرت ورزید. پس از فارغ‌التحصیل شدن بواسطه هوش و استعدادی که داشت و کسب رتبه اول بدون کنکور به دانشگاه علم و صنعت تهران راه یافت. و پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی، در هنرستان حاج‌جاسم بوشهری مشغول به تدریس شد.

فعالیتهای سیاسی - اجتماعی

شهید از زمانی که دوران تحصیلات در هنرستان را آغاز کرد و به پایان رسانید با بینش و جهان‌بینی‌ای که نشأت گرفته از معارف الهی بود نسبت به تجزیه و تحلیل مسائل اقدام می‌نمود و به مبارزه بر علیه رژیم سفاک ستمشاهی برخاسته و به افشاگریهای مختلف پیرامون جنایات دژخیمان سفاک می‌پرداخت. ایشان در دوره سربازی خود در تهران به نحوی در فعالیتهای سیاسی بر علیه شاه شرکت داشتند. به علت زیرکی خاصی که داشت در دانشگاه جهت انتقال کتاب و نوارهای سخنرانی امام مورد استفاده قرار می‌گرفت و حتی یکبار نیز توسط ساواک دستگیر شد. شاید یکی از دلایل عمده‌ای که شهید را در مسیر مبارزاتی خود موفق می‌کرد این بود که به وحدت و انسجام جوانها اعتقاد داشت و هیچگاه نمی‌گذاشت که اختلافی در بین گروه پیش آید و به‌گونه‌ای این اختلافات را حل می‌کرد و به همین خاطر نیز بود که بچه‌ها به وی اعتماد کامل داشتند و همیشه مورد احترام دیگران بود.

اخلاق در جبهه

شهید ماهینی به دلیل علاقه‌ای که به شهادت داشت و در واقع شهادت بعنوان هدف زندگی و رزمندگی او محسوب می‌شد در جبهه حضور فعال داشت همیشه در جهت وحدت رزمندگان قدم برمی‌داشت و حلال مشکلات بود. حتی در بسیاری از اوقات حقوق ماهانه خود را در جبهه خرج می‌کرد و از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد. به خاطر همه این مسائل بود که گیرائی و جذابیت خاصی داشت. با این حال که بعنوان فرمانده در جبهه بود، ولی نگهبانی می‌داد و هیچ وقت خود را بعنوان فرمانده معرفی نمی‌کرد. در عملیاتهایی که اعلام می‌کردند (از جمله بستان) فرماندهان گردانها در عملیات مرحله اول (خط‌شکن) وارد نشوند هیچ وقت این را نمی‌پذیرفت و اول خودش می‌رفت.

آشنایی با دکتر چمران

سال ۵۹ بعد از آموزشهای کاملی که در اهواز دید، (که این آموزشها توسط تعدادی از تکاوران نیروی زمینی ارتش انجام گرفته بود) به همراه ۳۰ نفر به ستاد جنگهای نامنظم رفتند که مؤسس این ستاد شهید دکتر چمران بود و فرماندهی آن را سرهنگ رستمی بعهده داشت و در همین جا بود که با دکتر چمران آشنا شد.

تطابق نظرات شهید ماهینی و دکتر چمران

شهید ماهینی به دلیل شجاعت و شهامتی که از خود در جبهه نشان می‌داد مورد توجه دکتر چمران قرار گرفته بود دیدگاههای شهید چمران و دیدگاههای شهید ماهینی تا حدود زیاددی شبیه به هم بود چراکه می‌بینیم شهید چمران با توجه به اینکه وزیر دفاع آن زمان بود و می‌بایست در پایتخت مشغول به فعالیت باشد ولی برعکس در اهواز و در جبهه اکثر اوقات خود را می‌گذراند. شهید ماهینی نیز دانشگاه خود و تدریس در دبیرستان را رها کرده و به جبهه رفته و تمام اوقات خود را در جبهه می‌گذراند. شهید ماهینی به خاطر همه آن خصوصیاتش به فرمانده جنگهای نامنظم منسوب شد، روحیه ازخودگذشتگی، ایثار و شهادت‌طلبی بی‌نظیر او از شهید علی، فرماندهی ساخته بود که از هیچ چیز نمی‌ترسید و این همان فرماندهی بود که چمران می‌خواست. در اکثر عملیاتی که او فرمانده بود و رزمندگان بوشهری حضور داشتند خیال دکتر از همه جهت راحت بود، زیرا می‌دانست که شهید ماهینی همه مسائل را موبه‌مو رعایت می‌کنند.



به همین دلیل شهید چمران علاقه شدیدی به شهید ماهینی داشت و او را مالک‌اشتر می‌خواند.

شهادت

شهید علی، قبل از شهادت از ناحیه پا مجروح بود. قبل از شروع عملیات فتح‌المبین، عراق پاتک خود را شروع کرد و در منطقه چزّابه شب بود که همه گفتند مسلح شوید. صبح جلسه گذاشتند و شهید علی خودش گچ پایش را باز کرد و با بچه‌ها آماده شد (مثل شهید چمران که با عصا نیز همه جا می‌رفت) ولی در همان زمان اعلام کردند که باید شهید علی فرمانده گردان شود چون عراق اعلام کرده بود که می‌خواهد بستان و بعد سوسنگرد را بگیرد به وجود علی لازم است. علی گردان خود را به طرف تپه‌های جبهه (چزّابه) هدایت کرد.

در همین عملیات ساعت ۱۱ ظهر، شهید ماهینی بالای سنگر تدارکات قرار داشت. در همین زمان ماشین غذا می‌رسد، بچه‌ها برای گرفتن غذا می‌آیند و نیروی عراق شروع به کوبیدن می‌کند. علی بلافاصله با تلاشی چشمگیر بچه‌ها را به داخل سنگر هدایت می‌کند و خودش غذا را بین بچه‌ها تقسیم می‌کند. در حین تقسیم غذا، یک گلوله توپ ۱۲ به زمین اصابت می‌کند و علی مورد ترکش قرار می‌گیرد و به آرزوی همیشگی خود یعنی شهادت می‌رسد.

شهادت شهید ماهینی، درس ایثار، همدلی و اتحاد را به ما می‌آموزد. او کسی است که در نهایت ایثار به شهادت می‌رسد.فرماندهی است که هیچگاه خود را فرمانده معرفی نمی‌کرد و در کنار همه اینها شجاعت اوست که شهید چمران او را مالک‌اشتر می‌خواند.

منابع کتبی: ۱) هیئت رزمندگان شهرستان بوشهر، غروب چزّابه ۱۳۷۴، ص۸۲، ۸۴. ۲) مرکز پژوهشهای فرهنگی بنیاد شهید بوشهر، سرگذشت پژوهشی ویژه فرماندهان بوشهر

منابع شفاهی: - حاج غلامرضا ماهینی (برادر شهید) - اردشیر ماهینی (همرزم شهید) - حاج‌نجف شاکردرگاه (همرزم شهید) - آقای نیک‌فرجام (پسرخاله شهید)

«به بهانه چاپ گزارش "من یکبار مرده بودم - مصاحبه با مرده‌شوی بوشهر - در شماره ۲۴»

پیرامون گزارش قبرستانی

یک شوخی خودمانی، با گزارشگر

● خورشید فقیه

الحق که این شاعر جماعت هم آدمهای عجیب و غریبی هستند. فرقی هم نمی‌کند که در چه سن و سالی باشند. حتی نوگویی و کهنه‌سرایی هم از این غیرمتعارف بودنشان چیزی کم نمی‌کند. اما کاش سود و زیان این خصوصیات غیرعادی فقط به خودشان برمی‌گشت و خلق‌الله را از آن بی‌نصیب می‌فرمودند. ولی مصیبت اینجاست که از هنگامی که ظاهراً «حنظله باد غیس» نامی، برای اولین بار شعری به زبان شیرین فارسی سرود و این شک را در دل ما کاشت که: «آهوی کوهی، به دشت چگونه دوزا؟ - او ندارد یار، چگونه بوزا؟!» تا زمانی که منوچهر آتشی خودمان خبر آورد که: «اسب سفید وحشی/ بر آخور ایستاده گرانسر.» ما جماعت شعرخوان هم بی‌آنکه خودمان خواسته باشیم، جملگی یا دچار این احساس شده‌ایم که انگار یک درد مزمن زایمان، همیشه گرداگرد نافمان چهار نعله می‌تازد، و یا دستخوش این توهم گردیده‌ایم که انگار چهار دست و پای خود را در مجاورت آخور یکی از بزرگان قوم، به میخ طویله بستن، به زانکه به توبره خالی خویش قناعت کردن، ولو آنکه از دهنه و افسار هم خبری نباشد. البته اینطور هم نیست که فقط این نوع احساسات را در ما زنده کرده باشند، بلکه خیلی وقتها آدمیان را به هوسهای قلقلک کننده‌ای وادار فرموده‌اند. مثلاً شیخی که عارف شاعران است چندین قرن است که هر دو پای ما را کرده است توی یک کفش و اصرار پشت اصرار که اگر آرزو و خواسته‌ای در دل دارید، هرگز نباید که اندازهٔ آن، از مقدار چند گناه کبیره همزمان، کمتر باشد. باور نمی‌کنید؟! پس لطف فرموده و این بیت شعر را دزدانه با خودتان زمزمه کنید: «دستی به جام باده و دستی به زلف یار - رقصی چنین میانه میدانم آرزوست». حالا باورتان شد ؟ جالب است که در همه این مدت دراز، کسی هم پیدا نشده است که به این بابا بگوید: مرد حسابی! این دیگر چه ککی است که به جانمان می‌اندازی؟! آیا حساب آخر و عاقبت کار را هم کرده‌ای؟ کافیست که آدمیزاد فقط ذره‌ای از چهار عمل اصلی را بلد باشد تا حساب کار دستش بیاید. خصوصاً وقتی که کف زدن و سوت کشیدن هم به جرائم راهنمائی و رانندگی اضافه شده باشد. یا مثلاً وقتی که آن خواجهٔ شیرازی، توی دهان ما می‌گذارد که شعار بدهیم: «اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را - به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را»، می‌دانید چه خواب هولناکی برای ما دیده است؟! تعبیر ساده‌اش این است که ما فقیر فقرا که به خاطر سوء بهداشت و تغذیه، مفت و مجانی صد جای بدنمان پر شده است از انواع خال و زگیل و میخچه و اینجور علامتهای نامیمون، باید بلند بشویم و بابت خال سیاهی ، ادعای مالکیت سمرقند و بخارا را بنمائیم و راست راست روی دست وزارت امور خارجه کشورمان بلند بشویم. حالا اگر این خال سیاه هم بازار مشترکی بود یک حرفی. تازه مگر این «امامعلی رحمانف» چوب سفید است که بگذارد ما سمرقند و بخارا را بپیچیم لای کاغذ کادو و تقدیم «آن یار شیرازی» کنیم؟

به هر حال بگذریم. منظور از آوردن این همه شاهد و گواه مرده و زنده، فقط به این جهت بود که به حضور این سیامک خان برازجانی که اتفاقاً شاعر است و از همین سنین جوانی می‌خواهد با همان رمل و اسطرلاب‌های شاعرانه‌اش، کاری بدستمان بدهد، مطالب کوتاهی را قلمی کنم: خوب برادر جان! مگر از این همه آدم زنده و این همه کیسه کش و تینتو و حمومی و .. نمی‌شد سوژه‌ای پیدا کنی و پای خودت و ذهن ما را به قبرستان و مرده‌شور و تابوت و کفن و ... اینجور چیزها بند نکنی؟ تازه بعد هم زور بزنی که این جناب «گرگعلی مرده‌شور» خودمان را مقایسه بکنی با آن بابای فرنگی که گفته است «شغل من آدمکشی است»، و هی کشف پشت کشف که ایشان -یعنی گرگعلی خودمان - از عاطفه و محبت و عشق و اینجور چیزهای لوس و ننری که انگار ارثاً، ذاتاً، فطرتاً و انحصاراً در تملک شاعران گرانمایه است، بویی نبرده است؟ از همهٔ اینها گذشته، منظورتان از «ما اینجا بیشتر با مرده‌ها سروکار داریم» چه بود؟! فکر می‌کنی ما زبان تمثیل و استعاره و اینجور دوز و کلکهای شاعرانه را نمی‌دانیم؟ اصلاً بگو ببینم چه کسی کشف کرده است «رفیقای مرده‌شور، یا مرده شورن یا کارگرای قبرستون»؟ دیدی که ما همه بلدیم مچ‌گیری کنیم؟ گمان کرده‌ای که ما به این سادگی می‌پذیریم که منظور شما این است، که بگوئید «مرده‌شور» را نباید به حساب آدمیزاد گذاشت؟ نخیر. ما هم ایما و اشاره حالیمان است و اینجا که آدم به خودش حق می‌دهد تا به اعضای محترم انجمن تازه تأسیس «سارقین شعرا و نویسندگان»، عرض کند که: بابا اِی والله! دستتان درد نکند! تا می‌توانید از این موجودات عجیب و غریب که شاعر و نویسنده نام دارند، بدزدید، با طناب پلاستیکی نفسشان را ببرید، بعد هم بجای بیابانهای شهریار و شهر ری، آنها را بیاندازید توی همین قبرستانهای رسمی خودمان تا هر چه می‌توانند برای خودشان سوژه خیرات کنند. از عاقبت کار هم خیالتان راحت باشد. فعلاً مرزهای آبی و خاکی و هوائی مملکت بر روی عوامل استکبار جهانی و صهیونیزم بین‌المللی، کاملاً باز است. تا قوه قضائیه و اینجور جاها بخواهند رد شما را بگیرند، حتماً یکی از همین عوامل جور واجور بیگانه، خواهد افتاد به تورشان و فرصت پیگیری پرونده شما را پیدا نخواهند کرد.

واقعاً که آدم حق دارد عصبانی بشود. فکرش را بکنید! آدم توی چهار دیواری خانهٔ خرابش نشسته باشد و هی با نکیر و منکرهای اهل خانه بخاطر نبودن گوشت و تمام شدن تخم‌مرغ و رسیدن قبوض گرانبهای آب و برق و تلفن و ... مشغول چانه زدن، آن وقت یکباره شاعری گرانمایه پیدایش بشود و قبرستان شهر را بپیچد لای یک هفته نامه پنجاه تومانی و راست راست بگذاردش وسط اطاقتان! می‌دانید چه حالی به شما دست می‌دهد؟ فقط جای همان «گرگعلی» خالی است و جناب سیامک خان شاعر که فی‌الفور در رثایتان مرثیه عزایی بسراید. به هر حال، دعا می‌کنیم که اولاً ما را از شر این موجودات عجیبه خلاص فرماید، ثانیاً آنها را نیز از دستبرد و چشم زخم اعضای محترم انجمن فعال و جدیدالتأسیس «سارقین شعرا و نویسندگان»، مصون و محفوظ بدارد.



دکتر عبدالمحمد مهرانپور استاد دانشگاه خلیج‌فارس - بوشهر:

دانشجویان باید روش یادگیری را یاد بگیرند، یادگیری خود نوعی هنر است

دکتر عبدالمحمد مهرانپور عضو هیئت علمی و مدیر گروه شیمی دانشکده علوم‌پایه دانشگاه خلیج‌فارس، اخیراً با ارائهٔ مقاله‌ای تحت عنوان «تئوری پیریدنیوم N - فنوکسید بتائین و کاربرد آن در دسته‌بندی قطبیت حلالی» در مجلهٔ شیمی Canada jurnal of chemistery با استقبال دانشمندان شیمی دنیا مواجه گردید و به موفقیت تازه‌ای در زمینه تحقیقات علمی خود دست یافت و بار دیگر نام خود و کشور عزیزمان ایران را در جامعه شیمی دنیا مطرح کرد.

در زیر گفتگوی کوتاهی با او انجام داده‌ایم که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد:

□ آقای دکتر لطفاً از دوران تحصیل دانشگاهی خود مختصری را بیان فرمائید.

● بنده دوران لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترای خود را در کشور آلمان گذرانده‌ام که طبق مدارک موجود در هر ۳ دوره جزء دانشجویان برتر بوده و در اهتمام به امور خصوصاً تحصیل ساعی و حساس می‌باشم.

□ در چه سالی به ایران برگشتید و چرا دانشگاه خلیج‌فارس بوشهر را انتخاب نمودید؟

● بنده بلافاصله پس از اخذ مدرک دکترا در سال ۷۲ به ایران مراجعت نمودم و از همان سال با عشق و علاقه‌ای که به وطنم داشتم و همچنین به دلیل احساس نیاز استان بوشهر بخاطر وجود منابع غنی زیرزمینی پیشنهاد تأسیس رشته شیمی را به مسئولین دانشگاه دادم که با موافقت آنان در همان سال رشته شیمی و همچنین دانشکده علوم پایه تأسیس گردید.

□ اگر ممکن است مختصری هم در مورد فعالیتهای علمی خود بگوئید.

● بنده تاکنون ۸ سمینار علمی تخصصی ارائه داده‌ام که ۵ سمینار در کشور آلمان بوده، یک سمینار در شهر تبریز و ۲ سمینار در دانشگاه خلیج‌فارس، که سمینار تبریز با عنوان شیمی آلی در ایران می‌باشد.

□ وضعیت گروه شیمی در دانشگاه و حمایت مسئولین دانشگاه و مشکلات اصلی گروه را بیان نمائید.

امروزه اگر بخش یا گروهی در هر یک از ادارات و دانشگاههای کشور که ادعا می‌کند مشکل ندارد، خصوصاً از لحاظ مالی، ادعایی بی‌اساس می‌باشد. آنچه که مسلم می‌باشد کشور ما از لحاظ زمانی در موقعیت فوق‌العاده حساسی به سر می‌برد. ۸ سال درگیر جنگ بوده‌ایم شرایط بازسازی بعد از جنگ را داریم، درگیر محرومیتهای منطقه‌ای و جهانی هستیم، با وضعیت خراب بازار نفت روبرو هستیم، همه و همه دولت مقتدر را در تنگنا قرار داده است. دانشگاه خلیج‌فارس به طبع از این چالش مالی نه تنها بی‌نصیب نیست بلکه به دلیل قرار گرفتن در استان محروم شرایط حادتری بر آن حاکم می‌باشد که البته با درایت و کاردانی مسئولین و فشار فوق‌العاده زیادی که تحمل می‌کنند گروههای آموزشی کمتر درگیر مشکلات و چالش هستند. گروه شیمی از لحاظ جذب هیئت علمی توجه خاصی داشته که سعی شده است نخبه‌های کشور را جذب نماید. تعدادی در بورس می‌باشند که انشاءالله با حضور آنان در دانشگاه افقهای بسیار روشنی فرا روی ما قرار دارد. همچنین جهت تقویت بنیه علمی گروه سعی نموده‌ایم با برگزاری سمینارهای علمی و ارائه مقاله و برگزاری کلاسهای تقویتی جهت آمادگی بیشتر برای کنکور کارشناسی ارشد امکانات بیشتری را برای موفقیت دانشجویان ارائه نمائیم.

□ کاربرد رشته شیمی در جامعه، خصوصاً استان بوشهر به چه صورت است؟

● آنچه که مسلم است امروزه علم شیمی در زندگی نقش بسیار مؤثری را ایفاء می‌کند. در غذا، در رنگ، در شوینده‌ها، در صنایع و هزاران موارد دیگر ... قطعاً جامعه موفقتر جامعه‌ای است که بسوی علمی شدن و استفاده بهینه از فرایندهای علمی گام برمی‌دارد. استان ما به دلیل داشتن منابع غنی زیرزمینی نیاز به تقویت رشته شیمی را در مقطع کارشناسی به بالا، بیشتر از جاهای دیگر احساس می‌کند. و اصلاً فلسفه وجودی گروه شیمی در دانشگاه خلیج‌فارس به همین حد مطلوب بوده است. که همین جا از مسئولین عزیز کشور خصوصاً مسئولین استان تقاضای ایجاد زمینه‌های کار و فعالیت و اشتغال جهت دانشجویان را در این استان داشته که ما بر این باوریم که در آینده به کمک همین جوانان فعال و خلاق به حول و قوه الهی قادر خواهیم بود که تمامی موانع را پشت سرگذاشته و برای رفع محرومیت از استان تلاش نمائیم.

□ استاد! به عنوان سخن آخر به دانشجویان چه پیامی دارید؟

● تأکید بنده به همه عزیزان دانشجو آن است که روش یادگیری را یاد بگیرید که یادگیری خود نوعی هنر است. موفقیت همه را از خداوند منان خواهانم.

جواب کارخانه رنگسازی کهر

به اهالی محترم سرتل بوشهر

در پی اعتراض عده‌ای از اهالی کوی سرتل بوشهر به کارخانه رنگسازی بوشهر درخصوص آلوده کردن محیط زیست در روزنامه نسیم‌جنوب مورخه ۷۷/۹/۸، به استحضار می‌رساند:

شرکت صنایع شیمیائی بوشهر (کارخانه رنگسازی) در سال ۱۳۶۳ با مجوز دولت از اداره کل صنایع استان بوشهر و تأئید اداره کل محیط زیست بوشهر در منطقه‌ای صنعتی (که در آن تاریخ منطقه سرتل خارج از محدود قانونی شهر محسوب می‌گردیده) و در شعاع دوم نیروگاه اتمی بوشهر (که می‌بایست تراکم جمعیت در این شعاع بسیار اندک باشد) راه‌اندازی شد. این شرکت دارای تولیدات متنوع و حساسی می‌باشد که بسیاری از آنها تاکنون در ایران تولید نشده‌اند و باعث افتخار و مباهات این واحد و استان بوشهر می‌باشد که از این طریق باعث جلوگیری خروج ارز از مملکت و از آن طرف سبب ورود ارز از طریق صادرات می‌گردد.

به اطلاع اهالی محترم استان می‌رساند که کارخانه فوق طبق قوانین اداره کل کار و امور اجتماعی جزء کارخانه‌های در ردهٔ با کار سخت و زیان‌آور نبوده است و درخصوص بو و آلودگی محیط به اطلاع می‌رساند که در کارخانه فوق افرادی با ۱۵ سال سابقه کار مشغول فعالیت می‌باشند که تماس مستقیم با مواد شیمیائی دارند که بنا به مدارک موجود و طبق معاینات دوره‌ای هر ساله هیچکدام از این کارگران به امراض خطرناک پوستی و ریوی و سایر امراض دچار نشده‌اند.

درخصوص صداهای ناهنجار نیز به اطلاع می‌رساند که کلیه دستگاههای تولیدی این شرکت برقی و دارای الکتروموتور و از صداهای معمولی برخوردارند که این دستگاهها نه تنها پرسنل کارخانه را آزار نمی‌دهند چه رسد به اهالی سرتل. ضمناً متذکر می‌گردد که طبق طرح جامع شهری منطقه سرتل بخاطر واقع شدن در محدوده نیروگاه اتمی جزء فضای پارک جنگلی محسوب می‌گردد ولی متاسفانه در سالهای اخیر شاهد رشد بی‌رویه خانه‌سازی بدون مجوز قانونی در کوی سرتل و اطراف کارخانه بوده‌ایم.



دیار عشق در بازار موسیقی

«دیار عشق» اثری از مهدی عندلیبی هنرمند بوشهری است که به همراه هنرمندان مطرح کشور به بازار موسیقی عرضه شده است نوازندگان دیار عشق عباتند از: آندره ارزمانیان (هارپ) کریم قربانی (ویلنسل) محمد خاک‌طینت (دف، دایره، نقاره) مهدی عندلیبی (پیانو، کیبور) می‌باشد. از کارهای بعدی مهدی عندلیبی احتمالاً ضبط موسیقی کاستی بنام «آرامتر از آبی» می‌باشد که در ارمنستان و با نوازندگان ارمنی انجام می‌گیرد و خواننده کاست «آرامتر از آبی» خشایار اعتمادی خواننده مطرح پاپ می‌باشد.

فرآیند توسعه بهبود سلامت جامعه

● یونس جعفری

توسعه یک جامعه با توجه به نوع برنامه که در چه زمینه‌ای طراحی شده باشد از نظر محدودیت زمانی متفاوت است که شامل برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت می‌باشد.

الف: برنامه‌های کوتاه مدت این برنامه جهت اجرا به زمانی حداکثر یک یا دو سال نیاز دارند و شامل طرحهایی می‌شود که بازدهی آنها به نتیجه می‌رسد مانند: طرحهای تحقیقاتی بهداشتی و یا تولید کالاهای بی‌دوام و کم دوام در حیطه اقتصادی.

ب: برنامه‌های میان مدت: این برنامه‌ها جهت اجرا به زمانی حداکثر ۵ سال نیز دارند مانند طرح اجتماعی و آموزشی، آموزش نظام جدید و یا طرحهای کنترل جمعیت در حیطه بهداشت که احداث بیمارستانها و مراکز بهداشتی از این دست می‌باشند.

ج: برنامه‌های دراز مدت: این برنامه جهت اجرا به زمانی حدود ۱۰ سال به بالا احتیاج دارد مانند سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین در بخش صنعت، گسترش مزارع در حیطه کشاورزی، گسترش دانشگاهها در بخش فرهنگی و همچنین احداث مجتمع‌های بزرگ تحقیقاتی از این دست می‌باشند.

توسعه و آموزش

برای امیدوار بودن به موفقیت یک برنامه توسعه، آموزش اقشار مختلف جامعه در زمینه‌های گوناگون اهمیت بسزایی دارد. آگاهی یافتن از طریق آموزشهای فراگیر در سطح وسیع و بطور جدی می‌تواند تعهد را در جامعه مردمی در این زمینه نهادینه نماید. آنچنان که افراد جامعه توسعه و پیشرفت در جنبه‌های مختلف را از منافع شخصی خود عزیزتر دارند و در نهایت صداقت و یک دلی حتی از گرانمایه‌ترین سرمایه خود در راستای این هدف بگذرند.



توسعه در ایران

فرایند توسعه بطور جدی، مدون وبرنامه‌ریزی شده در ایران در سال ۱۳۶۸ با ارائه دو برنامه ۵ ساله به مجلس شورای اسلامی و تایید آن توسط مجلس آغاز گردید. با نگاهی اجمالی به این برنامه بلند مدت (بطور کلی) متوجه خواهیم شد این برنامه که بعد از پایان جنگ تحمیلی طراحی گردیده‌است بنا دارد تا ضمن بازسازی ویرانی‌های دوران جنگ، حرکتی منسجم نیز بسوی توسعه فراگیر جامعه در ابعاد مختلف آغاز نماید. اتکا عمده بر درآمدهای ناشی از تولید نفت از مشخصه‌های این برنامه بود که به دلیل نوسان قیمت نفت در بازار جهانی تنش‌های فراوانی در اجرای این برنامه مشاهده می‌شود.

توسعه و بهداشت

همان گونه که اشاره شد در جامعه ما فرایند توسعه در ابعاد مختلف آغاز گردید. بخش بهداشت درمان و آموزش پزشکی نیز در قالب یک وزارتخانه مأمور به اجرای طرحها و برنامه‌های از پیش تعیین‌شده. بهداشت یک موضوع اجتماعی و یک نیاز زیستی اولیه برای انسانهاست که اگر این مسئله برای یک جامعه حل نگردد پیشبرد جامعه به مراحل بالاتر توسعه امکان‌پذیر نخواهدبود. احساس امنیت افراد جامعه در برابر بیماریها و مصون ماندن آنها از خطراتی از این دست و در نهایت بوجود آمدن یک انسان سالم به لحاظ فیزیکی، رشد بهداشتی و در نهایت توسعه بهداشتی را در پی خواهد داشت.

بهداشت، شاخه‌های مختلف بهداشت

جنبه‌های مختلف بهداشت با توسعه فرهنگ و آموزش عالی در بخش بهداشت که شامل بهداشت محیط، بهداشت تغذیه و رشته‌های پیراپزشکی دیگری همچون پرستاری، اتاق عمل، ماما و پزشکی عمومی و تخصص‌های مربوط به این رشته توأم بود با این مشاهده پی می‌بریم که در این زمینه نیروی تحصیل کرده فعال و آماده به خدمت به شکل قابل قبولی رو به رشد نهاده است و حال وقت آن است که این پتانسیل قوی بافراغت از تحصیل و موضوعات تئوریک پا به عرصه عمل و موضوعات کاربردی بگذارد. پرورش و آموزش نیروی تخصص لازم است امّا کافی نیست، ایجاد شغل و تأمین امنیت شغلی برای نیروی کار از اهمیت بسزایی برخوردار است.

جنبه‌های مختلف بهداشت

بهداشت دو جنبه اساسی را شامل می‌شود.

۱- جنبه فردی (بهداشت فردی)

۲- جنبه اجتماعی (بهداشت اجتماعی). پرداختن اساسی به جنبه اولیه به زعم نگارنده به عنوان یک عضو و مهمتر و پربارتر است. چرا که هرگاه فرد در جامعه اصول بهداشت فردی را مراعات نماید خودبخود این صفت شایسته در بین سایر اعضاء جامعه فراگیر خواهد شد. امّا بهداشت فردی خود از دو شاخه تشکیل می‌شود:

الف- بهداشت فیزیکی و جسمی

ب- بهداشت روانی و روحی (روح و روان سالم)

پرداختن به جنبه فیزیکی و مادی از اهمیت بیشتر برخوردار است چرا که داشتن یک بدن سالم در فرد زمینه‌ایی برای رشد و ارتقاء موضوعات فرا مادی وی به عبارتی دیگر موضوعات معنوی می‌گردد.

مشارکت مردمی و راههای اعمال آن در بخش بهداشت

حضور مردم در برنامه توسعه به عنوان مشارکت مالی و سرمایه‌گذاری به شکل انتشار اوراق قرضه و بهادار نمود می‌نماید. حضور مردم به شکل توسعه بخش خصوصی مطرح گردیده‌است.

توسعه، استان بوشهر و منطقه

اگر فاصله مکانی خود را از مرکز کشور زیاد نموده و به استان بوشهر و در نهایت شهرستان محل زندگیمان سیر کنیم، می‌بینیم که مردم محروم ما انسانهایی مظلوم هستند که در طول تاریخ سیاسی و اجتماعی این دیار دست خوش ناملایمت فراوانی بوده‌اند. روحیه قانون گریزی که متأسفانه در همه مملکت اپیدمی است از مشخصه‌های بارز مردم محروم ماست. ایجاد روحیه مشارکت در مردم یک مسئله روانی فردی و در نهایت اجتماعی است. رعایت بهداشت فردی زمانی برای یک فرد خوشایند و دل‌نشین خواهد بود که در آغاز راه فقر مالی و معیشتی فرد تا حد استانداردهای لازم تعدیل گردد. بر طرف نمودن این معضل پارامتامید به زندگی را رو به رشد چشمگیر می‌گذارد. این مشاغل متناسب با تحصیلات و تخصص‌ها در سطوح مختلف که از توسعه بخش صنعت و کشاورزی منتج می‌گردد، راهکار مناسبی برای حل این معضل بنظر می‌رسد. وقتی نیروی کار فعال جامعه از حاشیه امنیت روانی در مورد مسائل اولیه اقتصادی روزمره برخوردار نیست چگونه می‌تواند به مسئله بهداشت که در عرض موضوعات قبل قرار دارد توجه نماید. پس از حل مشکل اولیه اکنون به چگونگی راغب نمودن مردم جهت مشارکت در امور بهداشتی مختلف می‌پردازیم.

ایجاد روحیه مشارکت و انگیزش مردم و راهکارهای مقتضی

متوجه نمودن اذهان عمومی به اهمیت موضوع محتاج فعالیت گسترده می‌باشد که خود نیاز به یک تلاش ریشه‌دار اساسی و فرهنگی دارد دگرگون نمودن رعایت بهداشت از قانون و وظیفه به شکل یک فرهنگ و ثبت آن در روح و روان جامعه تمهیداتی از این قبیل را می‌طلبد:

الف: در بخش و حیطه کلان

۱- دریافت مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم از درآمدهای واقعی افراد به شکلی که افراد خود متمایل به پرداخت این مالیات باشند و فرهنگ مالیات در باور آنها گنجانده شود.

۲- جلب همیاری‌های بند قبلی و سرمایه‌گذاری در شهرداریها جهت ارائه خدمات شهری و بهداشت محیط اجتماعی که مهمترین آنها آسفالت نمودن کوچه‌ها، جمع‌آوری به موقع زباله و نابود ساختن آنها با اصول منطقی بازیافت ساحل دریا و زیباسازی و نظافت به موقع این مناطق، سازمان‌دادن به وضعیت بهداشت بازار، فروشگاههای مواد غذائی و نانوایی‌ها و گسترش اماکن تفریحی.

۳- ترغیب افراد سرمایه‌دار به سرمایه‌گذاری در زمینه بهداشت و درمان منطقه و برداشتن موانع مالیاتی از سر راه این طرح‌ها.

۴- جلب اعتماد مردم و جذب همیاری‌های مردمی از طریق انتشار اوراق مشارکت در طرح‌های عمرانی منطقه‌ای آنچنانکه مردم مطمئن گردند از محل سرمایه‌گذاری سودی عایدشان خواهد شد و این طرحها در نهایت در خدمت خود مردم خواهند بود.

۵- ایجاد روحیه خستگی‌ناپذیری و شکیبایی توأم با امید در اقشار مختلف مردم با حضور صمیمی و ارتباط مستقیم مسئولین با مردم به گونه‌ای که هر فردی بدون هیچگونه واهمه‌ای پیشنهادات و انتقادات خود را ارائه دهد و مسئولین ملزم به پیگیری و ارائه راه حل مناسب در اجرای این پیشنهادات و اصلاح برنامه‌ها گردند.

۶- جدیت در اجرای برنامه بدون در نظرگرفتن هیچگونه تبعیض، چشمداشت از سوی مسئولین و القاءِ این موضوع به مردم.

۷- نفی فرهنگ سخنرانی و اظهارات تئوریک و قدم نهادن به حیطه عمل و مباحث کاربردی و عمل نمودن در هر شرایطی.

ب: در بخش و حیطه فرد

۱- آموزش ریشه‌ای آموزشی که با زبان و گویش خود مردم منطقه به آنها القاء گردد. وقتی مدد کار و یا آموزش‌دهنده با پرستیژی متفاوت از مردم وارد آنها شده و به کار مشغول شود پذیرش این شخص برای مردم زمان زیادی اتلاف می‌نماید و چه بسا در پاره‌ای از موارد با مقاومت مردم روبرو شود.

۲- تنظیم و ارائه نکات آموزشی در قالب اشعار کودکانه و محلی به زبان مشاوره و پخش آن از طریق رسانه‌های گروهی استانی و منطقه‌ای (رادیو، تلویزیون، نشریات محلی)

۳- برقراری ارتباط صمیمی از سوی مجریان این برنامه با مردم به گونه‌ای که مردم فاصله‌ای را در بین خود و ایشان احساس ننمایند و اعتماد را نسبت به ایشان در خود حس و درک نمایند.

۴- تعهد، تعهد و واقعاً تعهد و ایجاد حس مسئولیت‌پذیری در مجریان طرح‌ها و مردمی که دریافت‌کننده این خدمات می‌باشند.

۵- اجباری نمودن رعایت بهداشت فردی در مراکز آموزشی خصوصاً مهدهای کودک و دبستانها، مثلاً بچه‌ها را آن چنان آموزش دهیم که با مسواک، صابون، حوله و لیوان آبخوری ارتباطی صمیمانه برقرار کنند و اجرای برنامه‌های آموزشی در قالب کارهای هنری بسیار موثر خواهد بود.

۶- احیا فرهنگ بند قبل در سطح خانواده‌ها با اجرای برنامه‌های محلی و گردهمایی که تمام اقشار جامعه به حضور در آنها ملزم و راغب باشند.

یادآوری:

توضیحی را باید یادآور شویم که بسیاری از مردم استان بوشهر به بسیاری از نکات ایمنی و بهداشتی توجه‌ای ندارند، بطور مثال استفاده از عینک‌های آفتابی که می‌تواند اثرات سوء آفتاب منطقه را بر چشم‌ها بسیار کاهش دهد، استفاده از کرم‌های ضد آفتاب و ویتامینه که بهداشت پوست را تا حدودی تضمین می‌نماید، شانه‌زدن موی سر که برای بهداشت مو بسیار موثر است، به موقع مسواک‌زدن، استفاده از کلاه ایمنی در موقع موتورسیکلت سواری و...

سفرنامه باقر خودرو قباکلکیانی به بوشهر



اندر احوالات مردم

با منو به خیابان اندر شدیم. آنجا که شوفران بر مرکبها سوارند و هر کس بر میل خود مرکب را هدایت فرماید و قانون را کسی مطیع نباشد.

منو گفت: یا شیخ ببین که تقنولوجی (تکنولوژی) را از غرب آورده باشند و لیک فرهنگ را نی و فرهنگ همان فرهنگ خرسواری باشد و هرکس خر خود را راند.

مرکبی بیامد خرمان و آن مرکب بس فریبا بود و شکیل. کسی اندر آن بودکه ماکول تناول می‌فرمود و مزبَلَه را بر گذر رها می‌ساخت و می‌رفت.

گفتم: یا منو کجای عالم چنین به مشاهده آید. گفت: هیچ جا الا همین جای

مرکبی دیگر بیامد اندر میان خیابان بایستاد و اشخاصی از آن بیرون شدند و مرکبان دیگر را راه نبود که از قفای او روند و با بوق شوفر را ندا میدادند که راه را باز گذارد تا گذر کنند و او را هیچ اعتنا نبود. به گذری اندر شدیم. خطوطی بر معبر رسم شده بود اَبیَض. گفتم: منو سپید باشد این خطوط انگار چون فرشی پای ناسوده، بر کف خیابان اوفتاده.

منو گفت: یا شیخ این خطوط را از آن جهت درگذر ترسیم کرده‌اند که پاسودهٔ عابر شود و عابر بر آن عبور کند تا جانش ایمن باشد و مرکبان نیز چون به پشت خط رسند باید که بر جای مانند تا عبور عابر. اما واسفا که مردم بر آن گذر نکنند و همچنان سپید ماند. گفتم: ای منو! واحسرتا! تا که ما را فرهنگ در اوج باشد و نیاکانمان هم شهره به تمدن و فرهنگ باشند اما در روی تازیان سرافکنده باشیم که قانون و مقررات را به حد اکمل دانند و رعایت کنند.

بیت

بین تازی عاشق سوسمار — چگونه کند راه قانون به کار

ولی ما که اعقاب شه کورشیم — در آریم از راس قانون دمار

به چهار راهی برسیدیم، چراغی تعبیه شده بود که آن را چراغ راهنما گویند و چراغ الوان باشد، چون مرکب به آن رسد و چراغ سرخ باشد مبادا که از آن گذر کند و سبز که آید همه گذر کنند.

مردی بیامد بر مرکبی سوار و ظاهر نیکو و آراسته، بی‌آنکه توقف فرماید از چراغ سرخ عبور کرد. جوانی بیامد بر سوت بدمید و او را متوقف ساخت. مرد را حیلت فقط التماس بود به ناچار و به عجز ملتمس بود که او را ببخشاید. گفتم: یا منو! این جوان که باشد. گفت: او را سرباز وظیفه گویند و بعد از مدرسه آرند و لباس قانون بر او پوشانند تا متخلف را جریمه فرماید.

گفتم: واسفا که اشخاص آیند با همهٔ ادعایشان و قانون را نشناسند و پاس ندارند سپس به التماس افتند و خود را خرد و کوچک سازند در پیش پای جوانی نورس.

تختی صدای اعتراض این مردم بود

به بهانه سالروز درگذشت جهان‌پهلوان غلامرضا تختی

کشتی ورزش این مرز وبوم است. در طی سالیان گذشته پهلوانانی از روی تشکهای این رشته به میان مردم آمدند و با مردم زیستند و در کنار آنها چهره در نقاب خاک کشیدند. این یکی از خصلتهای این ورزش است، ورزشی که بزرگان آن در زمانهای نه چندان دور، جدا از مردم نبوده‌اند.

از نسل قدیم هرگاه برگهای کتاب کشتی ایران زمین را ورق می‌زنیم، به نامهایی چون پهلوان پوریای ولی برمی‌خوریم که پایه‌گذار فرهنگ متانت و افتادگی در مردم سرزمین خود گردید. و از نسل معاصر بی‌شک نام بزرگ یاد غلامرضا تختی زینت‌بخش‌ترین قسمت کتاب کشتی ما می‌باشد.

در رابطه با زندگی‌نامه و نتایج زندگی ورزشی غلامرضا تختی بارها و بارها نوشتند و خواندیم و فراموش کردیم. در اینجا صحبت از «تختی شدن» است. آیا محبوبیت تختی به خاطر مدالهای رنگارنگ او بود. اگر اینگونه بود خیلی زودتر از اینها تختی فراموش می‌شد اما چرا تختی اسطوره شد؟ درواقع تختی چگونه تختی شد؟ به راستی او یک ورزشکار معمولی نیست که صرفاً در زمانی خاص قهرمان ملی باشد. وقتی کم



تختی راکشتند به دلائل بسیار حتی نمی‌خواستند اجازه دفن او را در «ابن بابویه» بدهند و اگر نزدیکان وی سستی به خرج می‌دادند، تختی را در جای دیگری دفن می‌کردند. ابن‌بابویه محلی است که تنی چند از بزرگان نهضت ملی در کنار یکدیگر آرمیده‌اند و تختی هم که نشانهٔ آزادگی و عدالت‌خواهی بود. این بود که همه کار کردند تا لااقل جسم تختی در آن مکان خاص آنها را آزار ندهد اما نتوانستند درست به همان دلیلی که نگذاشته‌اند جسم بی‌جان دکتر علی شریعتی را به ایران وارد کنند. تختی دیگر زنده نبود اما برای آنانی که می‌خواستند علم آزادی را فرود آورند، ترسناک و عذاب‌آور بود.

تختی از ایام جوانی ارادتی خاص به آرمانهای دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران داشت و در جلسات اعضای این نهضت شرکت می‌کرد. اما وجه تمایز تختی، محبوبیت بی‌حد و حصر او بود که او را تبدیل به موجی غیرقابل مهار می‌کرد.

عضویت تختی در این نهضت گواهی است روشن بر مردمی بودن این حرکت. در حادثه زلزله بوئین‌زهرا محبوبیت او چنان نمودار شد که گفتند در آن لحظاتی که تختی و یارانش در حال جمع‌آوری کمکهای مردمی بودند، پیرزنی که از مال دنیا چیزی نداشت دوان دوان خودش را به تختی رساند و چادر خود را در مقابل دیدگان از سر برداشت و آن را به تختی تقدیم کرد. آنچه آن پیرزن به تختی گفت این بود:

«رضاخان با آن توانش نتوانست چادر را از سر من بردارد، اما تو می‌توانی.»

محبوبیت تختی چیزی فراتر از یک دوست داشتن معمولی بود. محبوبیت تختی یک اعتراض بود. فریادی بود که در گلو شکسته بود و حالا بوسیله‌ای به زیبائی دوست داشتن تختی تجلی پیدا می‌کرد.

تختی از متن مردم بلند شده بود. او بزرگ شده جنوب شهر بود و دردها و کمبودها را حس می‌کرد.

مردمی که هم عصر تختی بودند، ثابت نمودند راه مبارزه صرفاً جنگ و درگیری فیزیکی نیست. بلکه عشق به تختی خود نوعی مبارزه است. مبارزه‌ای در جهت اثبات ضرورت تغییر سیستم و روشهای اجرائی رژیم حاکم. تختی درمیان مردم سمبل آزادی بود. مردم هرگز نمی‌خواستند کمر تختی را خم شده ببینند. چون تختی خود آزادی بود. تختی خود عدالت بود. تختی خود انسانیت بود. و آزادی و آزادیخواهی در میان قلبهای مردم لانه دارد. و انحصار و استبداد ماندنی نخواهد بود. هیچ رژیمی تاکنون نتوانسته است حس آزادیخواهی را در رگهای مردم بخشکاند. وقتی در المپیک رم در مصاف با «عصمت آتلی» حریف سرشناس ترک خود بازنده اعلام شد، جامعه ایران عزادار شد. روزنامه‌ها نوشتند: «نگرئیم تا تختی نگرید.»

امروز تختی برای ما یک اسطوره است. اسطوره‌ای که فریاد آزادی را بر لبها جاری ساخت و به نشانهٔ اعتراض با سیاستهای رژیم خود را با مردم همگام ساخت. محبوبیت او روز به روز افزایش می‌یافت. در اواخر سالهای عضویت او در تیم ملی کشتی آزاد تلاشهای زیادی شد تا او به تیم ملی راه پیدا نکند. یکی از جوانانی که در آن روزها هم‌وزن تختی بود در مسابقه نهائی پوشیدن پیراهن تیم ملی، تنها کاری که کرد بوسیدن تختی بود و تختی باز هم برنده شد. تختی و تختی‌ها فریاد این مردم بوده و هستند. گاهی اوقات شرایط به گونه‌ای است که برای رسیدن به نام مقدس آزادی، می‌توان به شیوه‌های مختلف اعتراض خود را اعلام داشت و تختی هم یک نوع بیان اعتراض بود. اعتراض همواره نباید همراه با یک برخورد فیزیکی باشد که اینگونه برخوردها صفت اهالی انحصار است. هر لحظه شرایط خاص خودش را دارد. آن روزها ایجاب می‌کرد که تختی تبدیل به تختی شود. امروز آن پیرزن و تختی هر دو مرده‌اند اما فریاد آنها نمرده است فریادی که به اشکال مختلف مانند حماسهٔ دوم خرداد و توسط مختاری‌ها و پوینده‌ها مترنم می‌شود. آزادیخواهی در نهاد هر انسانی جای دارد. اگر در مدت زمانی توسط انحصارطلبان پنهان شود، توسط تختی‌ها شعله‌ور خواهد شد. آتش زیر خاکستر هرگز خاموش نخواهد شد.

اعتراض مسافرین شرکت هواپیمایی آسمان به این شرکت

احتراماً معروض می‌دارد که جمعی از مسافرین شرکت هواپیمایی آسمان اعتراضیه‌ای نسبت به آن شرکت داریم، باشد که با درج آن مطلب مسئولین آن شرکت بخود آمده و فکری هم به حال مسافرین درمانده آن شرکت بنماید.

قضیه از این قرار است که در مورخه ۷۷/۱۰/۱۶ چون قصد مسافرت به دبی را داشتیم رأس ساعت ۱۱:۳۰ به فرودگاه مراجعه کردیم و به دلیل ورود پرواز از دبی کارکنان گمرک سالن خروجی را ترک گفته و به سالن ورودی رفته بودند. پس از پیگیری توسط تعدادی از مسافرین، مسئول قسمت شرکت آسمان آقای ... فرمودند که چند لحظه وقت بدهید تا مسئولین گمرک بیایند. پس از مراجعه به مسئولین گمرک اظهار نمودند که به دلیل ناهماهنگی شرکت آسمان از اینگونه مسائل در هر روز بوجود می‌آید و باز در عین حال اعلام نمودند پس از مدتی که مقداری سالن ورودی خلوت شد،به سالن خروجی می‌آیند. ساعت ۱۲:۱۵ مسئولین گمرک به سالن تشریف آوردند در همین موقع مسئولین شرکت آسمان گیت پرواز را بسته و اعلام نمودند که از پذیرش مسافر معذوریم و به همین راحتی ما از سفر بازماندیم. لذا با توجه به عرایض بالا مساعدت فرموده داد ما را به مسئولین محترم برسانید باشد که سرگذشت ما درس عبرتی باشد برای شرکت آسمان و دیگر شخص یا اشخاصی مثل ما تا وسط دو ارگان چوب سرشان خرد نشود.

● امضاء محفوظ

انتخاب اعضاء هیئت رئیسه هندبال استان بوشهر

بتازگی اعضاء هیئت رئیسه هیئت هندبال استان بوشهر توسط رئیس هیئت، برادر جانباز جاج‌عبدالله یونسی پیشنهاد و از طرف اداره کل تربیت‌بدنی ابلاغ آنان، صادر گردیده است.

محمدحسن اکابریان به عنوان مسئول کمیته تدارکات، محمود پارسا مسئول کمیته داوران و کمیته فنی، رضا مصباحی مسئول کمیته مربیان، چلهاوی دبیر و بهروزی نائب رئیس هیئت هندبال استان انتخاب گردیدند.

امید است هیئت هندبال استان با بکارگیری افرادی مجرب و علاقمند و با حمایت اداره کل تربیت‌بدنی و پشتیبانی مسئولین استان و حضور باشگاههای ورزشی در صحنه‌های مسابقات در آینده نزدیک شاهد شکوفائی این رشته باشیم.

تیم شهرداری قهرمان مسابقات فوتبال داخل سالن جام رمضان شد.

تیم شهرداری قهرمان مسابقات فوتبال داخل سالن جام رمضان شد. در دیدار پایانی این مسابقات که در سالن شهدای خارک برگزار شد، تیم شهرداری ۶ بر ۲ در برابر صنعت نفت به برتری رسید و تیم ملوان پس از تیم صنعت نفت سوم شد این مسابقات با شرکت ۱۴ تیم برگزار شد.

توصیه‌های پزشکی

فرهنگ مصرف دارو، مسکن‌ها

● دکتر فضل‌الله کشاورز

بحث پیرامون مسکن‌ها را با داروی پرمصرف استامینوفن شروع می‌کنیم. استامینوفن به عنوان مسکن و تب بر دردهای خفیف تا متوسط و برای برطرف کردن تب در بزرگسالان و اطفال استفاده می‌شود. این دارو به شکل قرص، شربت و شیاف در بازار دارویی موجود بوده و از جمله داروهای بدون نسخه محسوب میشود. مصرف آن در کودکان زیر سه ماه باید با نظر پزشک انجام شود. در صورت استفادهٔ گاه به گاه، استامینوفن در حاملگی و شیردهی داروی نسبتاً بی‌ضرری محسوب می‌شود. مزیت استامینوفن بر آسپرین و داروهای مشابه آن، عدم تحریک گوارشی و بی‌خطر آن در افراد مبتلابه زخم معده است. استفادهٔ خودسرانهٔ بیمار از استامینوفن به طور معمول نباید بیش از ۴۸ ساعت صورت گیرد و کسانی که به ناراحتی‌های کبدی و کلیوی مبتلا هستند حتماً باید با مشورت پزشک آن را مصرف کنند. زیاده‌روی در مصرف استامینوفن یا مسمومیت با آن می‌تواند لطمات جدی به کبد وارد آورد. استامینوفن در برخی فرآورده های ترکیبی از قبیل قرص استامینوفن کدئین و قرص سرماخوردگی بزرگسالان (آدولت کلد) و قرص و شربت سرماخوردگی کودکان نیز وجود دارد. باید توجه داشت که در افرادی که به سرماخوردگی مبتلا شده‌اند و سرفه‌های خلط‌دار می‌کنند، استفادهٔ خودسرانه از استامینوفن کدئین (به دلیل اثرات ضدسرفهٔ کدئین) می‌تواند باعث سرکوب واکنش سرفه شده و تجمع خلط در دستگاه تنفسی بیمار خطراتی را برای وی ایجاد نماید. ضمناً برای دریافت قرص استامینوفن کدئین از داروخانه به نسخهٔ پزشک نیاز است. نکتهٔ دیگر آنکه به دلیل وجود مقادیر کافی استامینوفن در قرصها یا شربت سرماخوردگی نیازی به مصرف همزمان استامینوفن با قرص یا شربت سرماخوردگی نیست، مگر آنکه دوز بالاتری از استامینوفن مورد نظر پزشک باشد.

چراگمرک بین‌المللی بوشهر فاقد ارزیاب فرش می‌باشد؟

● علی میرکانی

با توجه به تصمیم ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار در مورد میزان و نحوه استفاده از ارز حاصل از صادرات فرش و میزان قابل خروج توسط مسافران هوائی که بر اساس اصل یکصد و بیست و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به استناد تصویب‌نامه شماره ۴۰۲۱۴/ ت۲۸۷/ هـ مورخه ۱۳۷۷/۷/۲۳ به عنوان تصمیم هیئت وزیران اتخاذ شده است به شرح زیر جهت اجرا ابلاغ می‌گردد.

در-جلسه مورخه ۱۳۷۵/۱۱/۲۸ ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار، موضوع صادرات فرش مطرح و تصمیماتی به تصویب رسید که در بند ۵ آن آمده است: خروج فرش همراه مسافر از مرز هوائی کشور از سه متر مربع به دوازده مترمربع افزایش می‌یابد. لهذا مسافرینی که از مرزهای هوائی کشور خارج می‌شوند می‌توانند تا دوازده متر مربع فرش بدون سپردن پیمان ارزی همراه داشته باشند.

این مصوبه طی شماره ۴۱۶/۷۱/۵۳۲/۷۴۷/۱۸۹۷۳۸ مورخه ۱۳۷۵/۱۲/۱۲ توسط دفتر صادرات گمرک ایران به کلیه گمرکات کشور جهت اجرا ابلاغ شده است.

متأسفانه گمرک بین‌المللی بوشهر فاقد ارزیاب فرش می‌باشد و جهت مسافرت به خارج از کشور کسانی که فرش همراه دارند اجباراً راهی شیراز می‌شوند تا از فرودگاه بین‌المللی شیراز به خارج از کشور عزیمت نمایند چون گمرک شیراز ارزیاب فرش دارد.

از مسئولین محترم استان خواهشمند است ترتیبی اتخاذ نمایند تا گمرک فرودگاه بوشهر دارای ارزیاب فرش باشد تا من بعد مسافرین مجبور نباشند هواپیمائی بوشهر را رها نمایند و عازم فر فرودگاه شیراز شوند.

بهره‌برداری از زمین چمن دیر در دهه فجر

زمین چمن استادیوم ورزشی شهرستان دیر در دهه فجر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. به گزارش روابط عمومی اداره تربیت‌بدنی بوشهر، این زمین چمن که زیرسازی آن در سال ۱۳۷۴ شروع شده و در ابعاد ۷۵×۱۱۰ می‌باشد در دهه فجر امسال به بهره‌برداری می‌رسد. بالغ بر ۲۰۹ میلیون ریال اعتبار صرف هزینه آماده سازی این زمین چمن شده است.

جوانان هلال احمر قهرمان فوتبال جام رمضان

تیم جوانان هلال‌احمر قهرمان فوتبال سالنی جام رمضان در شهرستان کنگان شد. در مسابقه پایانی، این تیم موفق شد با نتیجه ۴ بر ۲ تیم امید را شکست دهد.

تیمهای امید و بدر به ترتیب مقامهای دوم و سوم را بدست آورند.

******

قابل توجه خانواده‌ها

فرزندان گلهای خندان زندگی‌اند. عکسهای یادگاری فرزندان ۵ سال به پایین خود را به منظور ثبت خاطرات خوش ایام کودکی با درج نام و نام خانوادگی، سن آنان و محل سکونت برای چاپ رایگان در نسیم‌جنوب به این هفته‌نامه ارسال نمائید.

******



فاطمه علی‌آبادپور
۵ ساله از بوشهر



حدیث گرگین
۳ ساله از بوشهر



علیرضا گرگین
۲ ساله از بوشهر

توقف طرح اسکله‌سازی شهید محلاتی بوشهر

بعد از اقدامات بسیار اصلاح‌طلبانه سردار سازندگی، دولت بعدی با چنان کسری بودجه‌ای مواجه گردید که بسیاری از پروژه‌های چندین بار افتتاح گردیده هنوز به بهره‌برداری نرسیده و به علت کسر بودجه دولت جدید به حالت تعطیلی درآمده، سیل نیروهای متخصص بیکار گشته روانه بازار کار گردید، و با بیکار گشتن قشر قابل توجهی از نیروهای متخصص مشکلی دیگر بر دیگر مشکلات دولت اضافه گردید. تقریباً تمامی پروژه‌های بزرگی که کمتر از ۱۰٪ پیشرفت فیزیکی داشته‌اند مشمول طرح تعطیلی قرار گرفته است.

یکی از این طرحهای بزرگ در حال اجرا در شهرمان بوشهر بوده که این طرح، طرح اسکله‌سازی شهید محلاتی بوشهر می‌باشد که با اعتبار ۵۴ میلیارد ریال طرحی بسیار در خور توجه می‌باشد و از قضا این طرح نیز به مثابه بسیاری از طرحهای دیگر در هنگام شروع به کار دولت جدید دارای پیشرفت فیزیکی کمتر از ۱۰٪ - (۳-۴٪) بوده و در شرف تعطیلی قرار داشته است.

ولی با تقبل اعطای اعتبار توسط کارفرما از سایر پروژه‌های خود به این طرح، فاز اول طرح مذکور از تاریخ ابلاغ قرار داد شروع گردیده و از خطر تعطیلی مطلق نجات یافت. کارفرمای این طرح سازمان جهاد خودکفایی ندسا و پیمانکار آن نیز مؤسسه عمران ساحل و مشاور سیویل آن نیز مهندسان مشاور آب نیرو می‌باشد. اما در روز شنبه ۷۷/۱۰/۱۲ به علت عدم پرداخت حق‌الزحمه‌های یکساله مشاور (از ابتدای فاز یک توسط کارفرما در حدود ۴۵ میلیون تومان) مشاور اعلام نمود که از ادامه همکاری معذور است و پرسنل نظارت موجود در اسکله از این تاریخ به بعد در کارگاه حضور نخواهند داشت. پرسنل نظارت این کارگاه نیز که شامل دو مهندس و سه تکنسین می‌باشد از روز شنبه در محل کار خود حضور نیافته تا تعیین تکلیف گردد. گر چه قرارداد مشاور رو به اتمام است ولی ادامه عملیات اجرایی با توجه به عدم حضور مشاور و در صورت تائید کارفرما سؤال برانگیز است!؟

گروه نظارت اسکله تمامی مدارک و نقشه‌های موجود خود را جمع‌آوری نموده و به دفتر مرکزی ارسال کرده‌اند ولی جهت خروج وسایل شخصی خود از کارگاه با مشکل مواجه شده‌اند.

لازم به ذکر است مشاور سیویل این طرح آقای دکتر حسین جلالی می‌باشند که در سال میلادی قبل به عنوان یکی از ۵۰۰ مرد برتر تأثیرگذار بر علم و تکنولوژی و همچنین نامزد برنده جایزه مرد علمی قرن!!! می‌باشد. چنین برخوردی با چنین شخصی، عدم حضور بهترین مردان علمی را در ایران توجیه می‌نماید. بعد از اسکلهٔ نیمه‌کارهٔ ساخته شدهٔ فرانسویان در بندر عباس تنها کسی که ادامه‌دهنده کار آنان و همچنین طراح این اسکله بوده یک ایرانی بنام دکتر جلالی بود.

● امضاء محفوظ

بیاد یک فرزند میهن

● الف. جامه‌دار

من یکی از خوانندگان هفته‌نامه نسیم جنوب هستم و از مطالب آن مخصوصاً دیدگاههای سیاسی آن خیلی راضی هستم و تا آنجائی که من فهمیده‌ام شما از طرفداران آقای خاتمی هستید و از ایشان حمایت می‌کنید و من از این بابت خیلی خوشحالم. در یکی از نامه‌هائی که چاپ کرده بودید نوشته بودید که این هفته‌نامه طرفداران زیادی ندارد ولی نویسنده آن اشتباه می‌کند چون روز به روز افراد بیشتری مخصوصاً قشر جوان به نسیم‌جنوب علاقمند می‌شوند و خود من هم تازه با آن آشنا شده‌ام. امیدوارم که شما در نوشته‌های خود مثل همیشه صادق و روراست باشید و از این جو سیاسی ایجاد شده حداکثر استفاده را ببرید و حقایق را به اطلاع مردم برسانید. از اینکه شما از شخصیتهای بزرگواری چون آقای فروهر و همسر ایشان، آقای مختاری، آقای پوینده و ... که اخیراً مظلومانه به قتل رسیده‌اند قدردانی کردید و هویت و شخصیت اصلی آنها را برای مردم معرفی کردید از شما بسیار سپاسگزارم. متأسفانه برخی روزنامه‌ها و مطبوعات تندرو این بزرگواران را جاسوس و مزدور معرفی کردند و خدمات ارزنده آنان به کشور را نادیده گرفتند.

مخصوصاً آقای فروهر که پنجاه سال از زندگی خود را به مبارزه با استبداد و دفاع از آزادی و برقراری دموکراسی صرف کرد و آنها ایشان را شخصی غیرمذهبی و جاسوس دانسته‌اند و این مایه تأسف است برای کشوری که ادعای آزادی و عدالت می‌کند. من و همه جوانان مخالفت شدید خود را با جنایتکاران و تمام کسانی که مانع تحقق آزادی می‌شوند ابراز می‌داریم و به روح آن بزرگواران درود می‌فرستیم. به یاد مرحوم فروهر و همسر و دیگر کشته شدگان اخیر چند بیت شعر نوشته‌ام که در ذیل می‌خوانید:

«زنده یاد فروهر»

ای که همچون شمع با پروانه خود سوختی
آتش اندوه و حسرت در دلم افروختی
سالها در عشق میهن با ستم جنگیدی
در دل تنگ و صبورت غصه‌ها اندوختی
همچو لاله در میان شعله‌های بیکران
با هزاران ماتم و سوز و گدازت سوختی
در میان آن همه خون و جنایت تو جا برخاستی
چشم عالم را به جسم لاله‌گونت دوختی
تو شقایق وار در زندان وحشت
در خیال وصل آزادی خود جان باختی

امیرالمومنین علی (ع)، سمبل عدالت، آزادی و اندیشه

● م. کنگانی - از بندر دیر

تقریباً چهارده قرن غمبار از غروب نخستین ستارهٔ فروزان عدالت و ابرمرد تاریخ تشیع می‌گذرد و ما، ماهها و سالها در عزای او به سوگ می‌نشینیم و تنها به تعزیت او و شناخت شخصی او بسنده کرده‌ایم. شناختی که فقط محدود و محصور در تاریخ تولد و رحلت او و سطح زندگی فردی اوست. با کمال تأسف هنوز که هنوز است، شخصیت بی‌نظیر اجتماعی وی در میان ما مجهول مانده است!

بدیهی است که امت اسلامی، بیش از شناخت شخصی، به شناخت شخصیت در ابعاد گوناگون امامشان نیازمندند. و شناخت واقعی مستلزم شناخت ایده و راه عملش می‌باشد. آن امام مظلوم، همیشه در میان ما مظلوم واقع شده، زیرا که مظلوم‌تر از شهادتش، شناخت او و دردهای حقیقی اوست با ما شیعیان، با کمال تأسف، یا ذهنیتی، قدسی و آسمانی و اسطوره‌ای محض برای او قائلیم و او را در عالم خاکی نمی‌شناسیم و او را همواره در آسمان عرش الهی می‌جوئیم نه در فرش الهی!

ذهنیت ما آن قدر ضعیف و دُگم و جمور است که از او فقط تصویری بشری خاکی محض که تنها خیال می‌کنیم، دردش شخصی و غضب حق و غیره بوده است، یا فقط حبّ و احساس و شور داریم، اما فاقد شعور و شناخت و معنا، نه شناخت بی‌احساس و نه احساس بی‌شناخت یا به عبارتی نه شور و بی‌شعور و شعور بی‌شور هیچکدام مثمر ثمر نیست. بقول شادروان مرحوم شریعتی: «شناخت علی، ذهنیت است.» «حب علی، احساس است.» «اما تشیع علی عمل است.»(۱)

حال در این مقوله مجمل بقدر مقدور درک ذهنی خود، دریچهٔ تصویر ذهنی‌مان، را به گوشه‌هائی از زوایای شخصیت والای یگانه آن امام همام می‌گشائیم و به مصداق «گر بریزی بحر را در کوزه‌ای»، «چند گنجد قسمت یک روزه‌ای» اشاراتی می‌نمائیم.

ابعاد شخصیت اجتماعی، یکی از حقوق طبیعی و مسلم انسانی، در دیدگاه‌الهی او آزادی و حق و حرمت و کرامت انسان است. و در زمینهٔ آزادی عقیده و بیان آنچنان سعهٔ‌صدر و حلم دارد، که با وجود آن که در رأس قدرت سیاسی و اجتماعی قرار دارد، ولی در مقابل دشمنان قسم خورده‌اش (خوارج) کمال تساهل و تسامح را روا می‌دارد. که

افسوس! که آن حقیقت والا خود قربانی جهالت مسلمانان مقدس لعاب گردید به تعبیری دیگر قربانی تحجر و جمود فکر دگم‌اندیشان نقابدار.

حتی تا جائی که مزاحم وی در عبادت می‌شوند به مجادله به نحو بی‌حرمتی با او وارد میشوند و مقام ادب را در پیشگاهش نگه نمی‌دارند، به استهزاء و ایذاء می‌پردازند اما او مانند کوهی راسخ و صبری عظیم، برخلاف رفتارشان، به وجه احسن به استدلال و جدل نیکو مقابله می‌نماید! «با این وجود در تمام عمر قدرت سیاسی، بر هیچکس فشاری وارد نساخت، حتی یک زندان سیاسی و اعدام نداشت! امیرالمؤمنین با خوارج در منتهای درجهٔ دموکراسی رفتار کرد، زندانشان نکرد، شلاقشان نزد، سهمیه‌شان را از بیت‌المال قطع نکرد. شاید این مقدار آزادی در دنیا بی‌سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد».(۲)

با وجودی که می‌دانست، طلحه و زبیر می‌خواهند به قصد و انگیزه توطئه از شهر خارج شوند، اما بخاطر حرمت آزادی انسان، به آنان اجازهٔ خروج داد، چرا که در مرام اجتماعی وی قصاص قبل از جرم، مذموم و مردود بود. در زمینهٔ مساوات و برابری اجتماعی در بهره‌مندی از تولید اقتصادی کمال عدل و تساوی می‌نمود که قضیهٔ فروش خرما توسط میثم تمار از صحابی وی معروف است که به او تذکر داد که همه خلق‌الله را با یک چشم ببین، در تقسیم محصولش از لحاظ مشی زیستن، فقیرانه زیستن در عین قدرت داشتن و با محروم‌ترین قشر اجتماعی خود را منطبق کردن و در عین خلیفه بودن! در کدام مکتب انقلابی بزرگترین و عالیرتبه‌ترین مقام مملکتی با یک ایدوئولوژی خاص، می‌توان فردی یافت که اینگونه زندگی کند. در نوع دوستی و انسانیت را پاس داشتن می‌گوید: «کدمائنا واموالهم، کاموالنا» همه انسانها حرمت خونشان و مالشان مانند ماست و «اما اخ لک فی الدین» یا از لحاظ دین و آئین با تو برابرند «او نظیر لک فی‌الخلق» یا از لحاظ خلقت بشری با تو همانندند. در زمینهٔ قانون و قانون مداری می‌بینیم که وقتی در قلمروی جغرافیائی او به یک زن یهودی تعدی و تعرض می‌شود، آنچنان مسئولیت اجتماعی نشان می‌دهد که ندا در می‌دهد هر کس از این واقعه دق کند شایسته است. ببینید کمال توجه به امنیت روانی و جانی اشخاص نشان می‌دهد و سخت از چنین بی‌قانونی آزرده خاطر می‌گردد. تعهد و پایبندی به قانون زمانی که به اتفاق آن یهودی برای احقاق حق به پیشگاه قاضی می‌روند و قاضی به مولای متقیان با دید احترام خاص می‌نگرد و در اینجا مولا به قاضی می‌نماید که ما هر دو در برابر قانون برابریم و عنوان متهم و مدعی را مطرح می‌نماید! در بعد عرفانی: از لحاظ شخصیت عرفانی، یک نمونهٔ کمال و انرژی و عشق ماورانی در کمال التهاب یک عاشق تمام عیار خداگونه. در برابر پروردگار نهایت تواضع و فروتنی را داراست که هنگام عبادت آن‌چنان در اوج معرفت‌الله و معنویت است که حتی کشیدن تیر از پایش را حس نمی‌کند. مقام عرفانی و معنوی تمام دارد (کمک به فقیر در حال رکوع) تمام عرفای زمان (اعم از مولوی و حلاج و عطار و محی‌الدین) قطره‌ای از بحر بیکران وجود عرفانی او هستند. در نتیجهٔ بعد آزادی که در مکتب اگزیستانیسیالیزم و بعد برابر و مساوات که در سوسیالیزم و بعد عشق و عرفان که در مکتب عرفا هر کدام به تنهائی موجود است همه یکجا در وجود مولا علی(ع) موجود هست. بالاخره در تاریخ بشریت، انقلابی‌ترین و عادلترین و عارفترین رهبر جهانی است که تاکنون جهان به چشم خود ندیده است و هم او در راه آزادی انسان و عدالت اجتماعی و اقامه حق شهید شد که در هنگام شهادت هم کمال انصاف و عدالت را به دشمن حقیقت روا داشت و افسوس صد البته افسوس! که آن حقیقت والا خود قربانی جهالت مسلمانان مقدس لعاب گردید به تعبیری دیگر قربانی تحجر و جمود فکر دگم‌اندیشان نقابدار.

و او به ما آموخت که آسایش دو گیتی را در مروت با دوستان و مدارا با دشمنان تفسیر کنیم.

« آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت، با دشمنان مدارا».

پانویس: ۱ - علی (ع)، دکتر شریعتی ۲ - جاذبه و دافعه، استاد مطهری

توسعه در عهدنامه مالک اشتر

● مهندس مسعود نصوری

شاید این نکته تاکنون در ذهن شما نیز پیش آمده باشد که تعریف یک کشور توسعه یافته چیست؟ چگونه می‌توانیم کشوی توسعه یافته داشته باشیم، کشوری که در همه ابعاد و سطوح پیشرفته شده و به یک ثبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با کیفیت زندگی و ارزشهای اجتماعی و معنوی مناسب در چارچوب یک نظام اسلامی رسیده باشد. در این راستا می‌بایست الگوها و نظریات زیربنائی را در زمینه مسیر آینده جهت تبدیل شدن از حال توسعه به کشوری توسعه یافته داشته باشیم در این راستا می‌توان به عهدنامه‌ای که حضرت علی(ع) بعنوان یک خط مشی رهبری در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... برای مالک‌اشتر هنگام عزیمت وی جهت ولایت و حکمرانی در مصر ترسیم فرموده است اشاره کرد. در این فرمان بهره‌وری هر چه بهتر از تمامل تفکرات امکانات و اختیاراتی که در حیطه یک زمامداری جامعه اسلامی است و اجرا نموده و آینده‌ای جهت‌دار با چشم‌اندازی کاملاً پیشرفته به تصویر می‌کشد. اولین سطورهای عهدنامه را که می‌خوانیم حضرت علی(ع) «امره بتقوی الله و ایثار طاعته» را به مالک دستور می‌دهد و او را به تقوی فرا می‌خواند و از ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها پیروی آنچه که در کتاب خدا آمده را تأکید می‌فرماید.

در اینجا رشد فضایل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقاء کمی و کیفی آن هدف است تا بتواند باعث ارتقاء فرهنگ جامعه گردد که ابزاری برای استحکام پایه‌های فرهنگی یک توسعه درون‌زا و پایدار و همه جانبه است.

حضرت علی(ع) «سامان دادن کار مردم و آباد کردن شهرها» را به عنوان پایه‌های استوار ادارهٔ نظام معرفی می‌نماید. «استصلاح اهها و عمارة بلادها» در این رابطه دولت می‌بایست زمینه‌های رشد جامعه و فعالیت مردم را در ابعاد گوناگون فراهم آورد تا بتواند از نیروی آنان در زمینه‌ها مختلف از قبیل کشاورزی، صنعت، بازرگانی ... بهره‌برداری نماید و کشوری به تمام معنا خودکفا داشته باشد. در هر حال ایجاد یک جامعه علمی و مترقی، جامعه‌ای آینده‌نگر و مبتکر، جامعه‌ای که تنها مصرف‌کننده نیست بلکه فعالانه در پیشرفته‌های علمی و تکنولوژی آینده مشارکت می‌کند از اهداف توسعه است. ملتی می‌تواند برای آینده خود ترسیم کاملی از توسعه داشته باشد که آحاد آن احساس کنند سرنوشت مشترکی دارند. با خود به سازش رسیده و صلح و آرامش بر آن حاکم و یکپارچه و منسجم است و در راس امور از افرادی با لیاقت، شجاع و با وفاداری سیاسی استفاده می‌شود حضرت می‌فرماید: «ملت و رعیت در طبقات مختلفی هستند که کار هیچیک بدون همکاری و هماهنگی با یکدیگر نمی‌چرخد و اصلاح نمی‌گردد و همه محتاج یکدیگر هستند» تقویت مشارکت مردم در توسعه اهداف برجسته مضمون این کلام است. واقعاً اگر مردم مشارکت در تحولات و سرنوشت خود داشته باشند به سرعت فرهنگ توسعه در مردم رشد می‌یابد و آنها خود با چشیدن مواهب توسعه و درک معضلات و مشکلات رسیدن به آن احساس مسئولیت بیشتری در قبال توسعه کشور می‌نمایند. اینجاست که زمامداران باید زبان همکاری با مردم داشته باشند و ابعاد اجتماعی و مردمی توسعه را به فراموشی نسپارند. حضرت به سردار خود تذکر می‌دهد که پاره‌ای از وقت خود را به نیازمندان اختصاص ده که با شخص تو بطور مستقیم ارتباط برقرار نمایند و در قسمتهای آخر عهدنامه می‌فرماید: «و اما بعد فلاتطولن احتجابک عن رعیتک».

«پس از این همه (دستورات) مبادا خودت را برای مدت طولانی از مردم بپوشانی.»

و اما بدان انتخاب کارگزاران حکومتی و فرماندهان شرایطی را از قبیل داشتن تقوی، ورع، صداقت، پاکدامنی و پاک‌دستی، اصالت خانوادگی، حسن سابقهٔ استقامت در برابر مشکلات، شجاعت در گفتگو و عمل، کوشا در انجام وظائف، مهربانی در برابر مستضعفین ذکر می‌فرماید. این درس بزرگی است که در هنگام واگذاری مسئولیت، شایسته‌ترین را انتخاب کن نه آنکه با چشم بسته مسئولیت‌ها را به نور چشمان واگذار نمائی تا باعث شوند ضوابط و قانون در روابط حل شده و اثری از قانون در کشور نماند.

تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی و ثبات اقتصادی از هدفهای کلان و اساسی توسعه است. حضرت در عهدنامه اشاره‌ای بدین صورت دارد: «او آنچه بیشتر دیده و بدان روشن است برقراری عدالت در شهرها است.»

از مختصات و ویژگیهای حکومت تساوی و برابری در بهره‌برداری مسلمانان از امکانات است و این اموال و امکانات به شخص خاص اختصاص ندارد. حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک‌اشتر را بر حذر می‌دارد از این که چیزی را به خود یا گروهی خاص اختصاص دهد همه امکانات و اختیارات مقام و ثروت را مربوط به همه مردم می‌داند. در ادامه می‌فرماید: «ثم اسبغ علیهم الارزاق»، «سپس به معیشت مردم توسعه و گشایش بخش» زیرا این روش آنان را به اصلاح می‌بخشد و تعادل در اقتصاد آنان باعث تقویت انگیزه پاکسازی خود و جامعه شده از تجاوز و دست درازی به بیت‌المال که در اختیار دارند بی‌نیاز می‌کند. اصلاح ساختار نظارتی و اجرائی و قضائی کشور، ایجاد نظم و انضباط اداری، اعمال نظارت دقیق بر عملکرد تشکیلات حکومتی و بهبود ترکیب نیروی انسانی، تدوین برنامه‌ها جهت جلوگیری از فساد اداری، تدوین حدود وظائف دولت و مردم از مواردی است که در عهدنامه به چشم می‌خورد.

پس بیائیم این سخنان مولا را از لابلای کتابها به عینیت درآوریم. از وجودی شفاهی و لفظی به متن عمل بکشیم. شعار عدل کردن را تمام کرده و عمل به عدل را شروع کنیم.

علی (ع) اسطوره همیشه تاریخ

● یعقوب پورنجف - استاد دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر

از زبان رسول اکرم(ص):
«اشقی الآخرین ابن ملجم لعین»
نامش علی و کنیه او ابوالحسن بود.

روز جمعه ۱۳ ماه رجب، ۳۰ سال پس از «عام‌الفیل» در خانهٔ کعبه به دنیا آمد و این امتیاز تنها به او تخصیص داده شد آیا هرگز شنیده شده است که کودکی در مسجد بدنیا بیاید؟ آن هم در بزرگترین مساجد و عبادتگاه دنیا، در مسجدی که ابراهیم خلیل‌الله ساخته بود، یعنی در کعبه جهانیان، و در شهر مکه قبله‌گاه مسلمانان، نوری تابید که متصل به نورالسموات و الأرض و فضای بی‌کران که نه ابن‌ملجم می‌تواند آن نور را خاموش کند و نه جمله خوارج و کافران. علی از کودکی در دامان تربیت و عنایت پیامبر نموکرد و ۱۰ ساله بود که به پیامبر ایمان آورد.

او اولین مردی بود که مردانه و آگاهانه دین اسلام را پذیرفت او بعد از بعثت پیامبر ۱۳ سال با آن حضرت در مکه و پس از هجرت، ۱۰ سال با پیامبر در مدینه بود.

علی بعد از رحلت پیامبر، ۳۰ سال زندگی کرد. ۲ سال و ۴ ماه در خلافت ابوبکر، ۱۱ سال در خلافت عمر، ۱۲ سال در خلافت عثمان‌بن‌عفّان و قریب ۵ سال هم خلافت آن حضرت طول کشید.

علی (ع) در همه جنگهای پیامبر با دشمنان شرکت داشت بجز جنگ (تبوک) که پیامبر او را بعنوان جانشین خود در مدینه باقی گذاشت.

و پیامبر دربارهٔ جانشینش چنین فرمود: «أنت منی هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی»

یعنی منزلت و جایگاه تو نسبت به من همان منزلت هارون نسبت به موسی است منتها با این فرق که بعد از من پیامبری نخواهد آمد. علی(ع) در جنگها و فتوحات اسلامی بدر، احد، خندق، خیبر، جنین و سایر فتوحات و غزوات، رشادتها از خود نشان داد و می‌توان با کمال صراحت گفت که او کلید و عامل اساسی پیروزی بشمار می‌رفت.

و در مدت خلافت خویش برخوردهائی با دشمنان خود داشت:
۱ـ جنگ جمل که در جائی بنام (خریبه) در سال ۳۶ روی داد
۲ـ جنگ صفین در سال ۳۷ روی داد که چهل روز میان آنان ادامه داشت.
۳ـ جنگ نهروان که در سال ۳۹ روی داد و مخالفان او عده‌ای بنام (خوارج) بودند که از مسئله حکمیت در پایان جنگ صفین ناراضی بودند. آنان در جنگ شکست خوردند و علی(ع) پیروز گردید.

در بعضی از روایت آمده است که پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: من اشقی الاولین؟

«سنگدلترین افراد اقوام نخستین که بود؟» علی در پاسخ عرض کردند: عاقر الناقه.

«آن کسی که ناقهٔ (شتر) قوم ثمود را به هلاکت رسانید» و باز هم پیامبر (ص) سؤال دیگری از او کرد، فمن اشقی الآخرین؟ «شقی‌ترین مردم چه کسی است؟»

علی(ع) اینبار ساکت ماند و یک نگاهی به پیامبر کرد و گفت لااعلم (نمی‌دانم) پیامبر آهی از دل برکشید و فرمود: الذی یضربک علی هذه و أشار الی یافوخه:

«کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می‌کند» پیامبر اشاره به یافوخ(قسمت بالای پیشانی) آن حضرت کرد.

و در سال ۴۰ هـ مطابق ۶۶۱م و در سن ۶۳ بوسیله یکی از خوارج بنام (عبدالرحمن‌بن‌ملجم) بوسیله شمشیر زهرآگین در حال نماز مضروب شد و جسد آن حضرت در زمینی غیرمعمور بنام «غَرِی» (نجف کنونی) بخاک سپرده شد که اکنون زیارتگاه عموم شیعیان و دوستداران آل بیت رسول است.

و می‌بینیم که پیامبر چگونه شهادت امام علی(ع) را پیشگوئی نموده بود.

این است علی(ع) رادمردی که در همه عمر پاک زیست و پاک از جهان رفت.

منابع: ۱ـ تاریخ یعقوبی ج ۲
۲ـ صوت العدالة الانسانیة ج ۱ جرج جرداق.

نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی
صاحب امتیاز: دکتر عبدالامیر خلف‌پور
مدیر مسئول و سردبیر: یونس فیضی‌زاده
مدیر اجرایی: مهندس محمد مهدی بنچاری
مدیر فنی: حسین ابوالحسنی
چاپ و لیتوگرافی: چاپخانه علوی بوشهر، خیابان امام خیابان شهید حیدری - تلفن ۲۷۷۹۷
آدرس: بوشهر، روبروی استانداری
دفتر هفته‌نامه نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۴۴۶ صندوق پستی: ۱۱۹۹
● نسیم جنوب در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
● مطالب فرستاده شده بازگردانده نمی‌شود
● مقالات درج شده با امضاء اشخاص، حاوی نظرات نویسنده است و منعکس کننده دیدگاههای نشریه نیست.